



مطالعات سیاسی بین المللی

فصلنامه علمی - تحقیقی

سال دوم، شماره ۱ پیاپی (۵)، بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: دانشگاه خاتم النبیین (ص)

مدیر مسئول: دکتر سیدعبد القیوم سجادی

سردبیر: دکتر محمدوحید بینش

اعضای هیأت تحریر

دکتر سیدعبد القیوم سجادی	عضو هیأت علمی و رئیس دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر محمد وحید بینش	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر سید طاهر عرفانی	عضو هیأت علمی و آمر دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر محمد اکرم عارفی	عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کاتب
دکتر فرهاد قاسمی	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - ایران
دکتر محمد عارف فصیحی دولتشاهی	استاد همکار دانشگاه خاتم النبیین (ص)
محمد جواد موسوی (محدثی)	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر سید بسم الله مهدوی	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص) شعبه غزنی
دکتر قدرت الله حیدری	استاد همکار دانشگاه المصطفی (ص) - قم

ویراستار محتوایی و فنی: سید محمد سجادی
صفحه آرا و طراحی جلد: نعمت الله رجبی

آدرس: دانشگاه خاتم النبیین (ص)، سرک دارالامان، کابل، افغانستان

شماره ی تماس: +۹۳۷۸۷۷۰۰۷۰۰

E-mail: research.d@knu.edu.af

Web: srqpis.knu.edu.af

ISSN:3008-0541

رهنمود تدوین مقاله

این رهنمود به منظور تدوین مقالات علمی و تحقیقی با استانداردهای معین مجله علمی-تحقیقی تدوین شده است و از این رو، مقالات باید دارای مشخصات ذیل باشند:

تحقیقی، تألیفی، مستند و تحلیلی باشند؛

قبلاً در هیچ مجله‌ای چاپ نشده یا هم‌زمان به مجله دیگری ارسال نشده باشند.

عنوان در، چکیده در (حداقل ۲۰۰ و حداکثر ۲۵۰ کلمه شامل هدف، روش و یافته‌ها) و کلیدواژه‌ها (حداکثر ۷ کلمه) داشته باشند؛

عنوان انگلیسی، چکیده انگلیسی (حداقل ۲۰۰ و حداکثر ۲۵۰ کلمه شامل هدف، روش و یافته‌ها) و کلیدواژه‌ها (حداکثر ۷ کلمه) داشته باشند؛

مقدمه، متن (حداقل ۴۵۰۰ و حداکثر ۷۵۰۰ کلمه) و نتیجه‌گیری داشته باشند؛

مقدمه (حداکثر ۳ صفحه ۳۵۰ کلمه‌ای) باید شامل بیان مسئله، سؤال‌های اصلی و فرعی، فرضیه‌ها، ضرورت و اهمیت، اهداف، نوآوری، نوع، پیشینه و ساختار تحقیق باشند؛

فرنس بر اساس شیوه‌نامه استناددهی درون‌متنی باشد (تخلص، سال و شماره صفحه)؛

اسامی خاص و اصطلاحات لاتین در پاورقی ذکر شوند؛

عناوین اصلی و فرعی در بدنه (متن) با استفاده از حروف و اعداد به شکل زیر مشخص شوند:

عناوین اصلی مقاله - به جز مقدمه و نتیجه - با حروف ابجد مانند الف، ب و ...؛

عناوین فرعی با اعداد تکریمی (۱، ۲، ۳ و ...)؛

عناوین جزئی‌تر با اعداد ترکیبی دو و سه‌رقمی (۱-۱، ۱-۲ و ۱-۳ و ۱-۱-۱، ۱-۱-۲، ۱-۱-۳ و ...)؛

تمامی قواعد و استانداردهای نگارشی رعایت شوند؛

نیم‌فاصله‌ها رعایت شوند؛ به عنوان مثال: می‌رود (صحیح) می‌رود (غلط)

بین کلمات تنها یک فاصله باشد و فاصله‌های اضافه حذف شوند؛ به عنوان مثال: قانون. جزا (صحیح) قانون... جزا (غلط)

فهرست منابع

فهرست منابع در عناوین کلی به کتاب، مقاله، پایان‌نامه و اسناد داخلی و بین‌المللی تقسیم‌بندی شود؛

فهرست کتاب: تخلص، نام کوچک، (سال نشر) نام کتاب، جلد (نام و تخلص مترجم، اگر ترجمه باشد) محل نشر، انتشارات، نوبت چاپ؛

فهرست مقاله: تخلص، نام نویسنده، نام مقاله، (نام و تخلص مترجم، اگر ترجمه باشد) شماره مسلسل، سال نشر، صفحات مقاله در مجله؛

در صورتی که سند داخلی یا بین‌المللی باشد، نام سند و سال تصویب حتماً ذکر شود؛
یادآوری:

از آنجاکه احترام به حقوق پدیدآورندگان آثار علمی، یکی از اصول راهبردی مجله است، نقض این حقوق توسط ارسال‌کنندگان مقالات، موجب رد مقاله خواهد شد؛

سر دبیر در تلخیص، اصلاح و ویرایش مقالات پذیرفته‌شده آزاد است؛

در صورت لزوم به‌روزرسانی اطلاعات مندرج در مقاله هنگام چاپ، نویسنده(گان) متعهد به انجام آن است (هستند)؛

دفتر مجله مجاز خواهد بود مقالات چاپ‌شده را به‌صورت الکترونیکی نیز عرضه نماید؛

مسئولیت آرا و دیدگاه‌های ارائه‌شده در مقاله‌ها به‌عهده نویسنده(گان) است و چاپ آن‌ها به‌معنای تأیید مطالب نیست.

آدرس ارتباطی: research.d@knu.edu.af

لینک سایت مجله: srqpis.knu.edu.af

فهرست

- امارت اسلامی؛ تلاش برای شناسایی بین‌المللی ۱
محمد وحید بینش
- هوش مصنوعی و تحول ماهیت امنیت بین‌الملل ۲۵
سید عبدالقیوم سجادی
- بحران‌های فکری سیاسی عصر ابو حنیفه، عبور از وضع موجود و نیل به وضع مطلوب ۴۹
محمد عارف فصیحی دولت شاهی
- چشم‌انداز تشدید تنش میان هند و پاکستان در سایه بازدارندگی هسته‌ای ۸۱
سید طاهر عرفانی
- نقش تغییرات اقلیمی در روابط سیاسی افغانستان و ایران ۱۰۳
رمضان علی فصاحت
- اهمیت ژئوپلیتیکی لیتنیوم در سیاست جهانی و ظرفیت‌های افغانستان ۱۲۹
عزیز احمد فضلی و سید طاهر عرفانی

امارت اسلامی؛ تلاش برای شناسایی بین‌المللی

محمد وحید بینش^۱

چکیده

امروزه در جهان هیچ دولتی قادر نیست نیازهای مردم و کشور خود را به‌تنهایی حل نماید. نظام‌های سیاسی برای حل مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و همچنان تداوم و بقا، نیازمند کسب مشروعیت ملی و شناسایی بین‌المللی هستند. مشروعیت زمینه رضایت و مشارکت مردم را فراهم می‌کند و این دو به ثبات و امنیت منجر می‌شود و مسیر توسعه و ترقی کشور را هموار می‌کند. شناسایی هم زمینه عضویت یک دولت در جامعه جهانی و ارتباط بین دولت‌ها را فراهم می‌نماید. هراندازه دولت‌ها در جلب رضایت مردم خود توانمند باشند، به همان میزان در روابط خود با کشورهای دیگر موفق هستند. امارت اسلامی افغانستان، با وجود تأمین امنیت در کشور (که موردقبول بسیاری از دولت‌های جهان و سازمان ملل) است و تلاش‌های گسترده دستگاه دیپلماسی وزارت امور خارجه، هنوز موفق به کسب شناسایی از سوی جامعه جهانی نشده است. به نظر می‌رسد برداشت‌های متفاوت مسئولان امارت اسلامی و جامعه جهانی از اصول، قواعد و سازوکارهای بین‌المللی در مورد مفاهیمی مانند مشروعیت، شناسایی، نظام سیاسی و روابط بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت، حاکمیت و... موجب این امر شده و این مسئله مشکلات عدیده‌ای را برای حکومت و مردم افغانستان در پی دارد. ازسوی دیگر، تأکید بر ضرورت تعامل از جانب طرفین و گسترش روابط افغانستان با برخی از کشورهای مهم منطقه و جهان، نشانه‌های حل معضل شناسایی را نمایان می‌کند. دراین نوشته سعی شده مسئله شناسایی دولت‌ها از منظر حقوقی و سیاسی، بررسی و چالش‌های جامعه جهانی با امارت اسلامی طرح و راه‌حل موردنظر نویسنده ارائه شود.

واژگان کلیدی: شناسایی، شناسایی دوزوره، شناسایی دوفاکتو، مشروعیت، مشارکت.

^۱ عضو هیأت علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خاتم‌النبین (ص) - افغانستان؛

Wahid.binesh@knu.edu.af

✓ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۱۷؛ تاریخ انتشار: بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: بینش، محمد وحید (۱۴۰۴) امارت اسلامی؛ تلاش برای شناسایی بین‌المللی،

فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۵) صص ۱-۲۴

همه نظام‌های سیاسی برای استمرار و بقا، نیاز به مشروعیت و جلب رضایت مردم خود و شناسایی دولت‌های بیرونی دارند. بدون شک سیاست خارجی کشورها تجلی سیاست داخلی آنان است. بارزترین مؤلفه مشروعیت، رضایت مردم است که با داشتن حاکمیت سرزمینی، تأمین امنیت، رعایت حقوق مردم، رفتار منصفانه با همه اقوام و ملیت‌ها، زمینه‌سازی برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشتشان و آبادانی کشور و... محقق می‌شود. شرایط جامعه جهانی هم برای شناسایی یک دولت و نظام جدیدالتأسیس، عدم‌مداخله در امور دیگر دولت‌ها، رعایت و احترام حقوق بشر، احترام به قواعد بین‌المللی و... است. بر این مبنا هر دولتی بر پایه حقوق، نظم و امنیتی که برای مردم خود برقرار می‌کند، ارزیابی می‌شود. مشروعیت داخلی و رسمیت بین‌المللی حکومت‌ها، به‌عنوان دو روی یک سکه است و حالت متوالی دارد؛ به این صورت که مشروعیت داخلی زمینه‌ساز رسمیت بین‌المللی حکومت نیز می‌شود. امارت اسلامی افغانستان با وجود تلاش‌های گسترده و ارتباط خوبی که طی سه سال گذشته با بسیاری از کشورهای منطقه و جهان داشته، هنوز شناسایی نشده است. برخی از پژوهشگران، تحلیلگران و نویسندگان به علل و عوامل عدم شناسایی امارت اسلامی افغانستان از سوی جامعه جهانی پرداخته‌اند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

ساوری (۱۴۰۱) در مقاله «مشروعیت دولت طالبان از منظر حقوق بین‌الملل» به این نتیجه رسیده‌اند که مؤلفه‌های مشروعیت یک دولت از منظر حقوق بین‌الملل نوین، نسبت به حقوق بین‌الملل کلاسیک تفاوت‌های آشکاری یافته است و جامعه بین‌المللی تا رفع نگرانی‌های حقوق بشری، بشردوستانه، و... شناسایی حقوق مردم در تعیین سرنوشت و اعمال شیوه‌های حکمرانی خوب و معیارهای شناخته شده بین‌المللی، دولت اسلامی طالبان را به رسمیت نخواهد شناخت (توحیدی و قاسمی شاهی ۷۰۰، ۱۴۰۱).

آقایان فهیم و مجیدخان (۲۰۲۲) در مقاله «به رسمیت شناختن حکومت طالبان در افغانستان و جامعه جهانی» می‌نویسند: کشورهایی که در افغانستان نقش دارند به‌طور عمده

به دو گروه تحت رهبری آمریکا که تعامل و به رسمیت شناختن دولت طالبان را چالش برانگیز می‌دانند و گروه دیگر به رهبری چین و روسیه که تلاش خواهند کرد تا خلأ راهبردی در افغانستان را، که توسط آمریکا و متحدانش باقی مانده است، با تعامل فعال‌تر با دولت طالبان پر کنند تقسیم می‌شوند (همان).

هالند (۲۰۲۱) در مقاله «منافع ملی پاکستان و به رسمیت شناختن رژیم طالبان افغانستان»، به این نتیجه رسیده است که همکاری پاکستان با کشورهای مردم‌سالار همفکر، به‌ویژه آمریکا، کانادا، اعضای اتحادیه اروپا و بریتانیا، در مورد شرایط به رسمیت شناختن بین‌المللی حکومت طالبان می‌تواند به کاهش نگرانی‌های غرب در مورد نفوذ فزاینده چین بر اسلام‌آباد کمک کند (صادقی و راعی، ۱۳۰۲، ۱۴۰۳).

کوغان و گیل (۲۰۲۲) در مقاله «مشروعیت و توسعه بین‌المللی در افغانستان تحت سلطه طالبان»، نتیجه می‌گیرند از آنجایی که طالبان به تحکیم قدرت در افغانستان ادامه می‌دهد، ناگزیر است که دولت‌ها و نهادها برای دسترسی افغانستانی‌ها به کمک‌های بشردوستانه با آن تعامل داشته باشد. باوجوداین، باید توجه داشت که تعامل صرفاً بازتاب درک قدرت است؛ اما نه مشروعیت (همان).

منوری (۱۴۰۱) در مقاله «راهبرد چین جهت گسترش همکاری با طالبان پس از خروج آمریکا»، نتیجه می‌گیرند که مؤلفه‌های امنیتی و اقتصادی در رابطه چین و طالبان قبل از خروج آمریکا و در دوره حاکمیت کنونی طالبان برجسته شده و چین به دنبال مداخله سازنده و تبدیل شدن به بازیگر مؤثر در مجموعه امنیتی منطقه‌ای جنوب آسیا از طریق همکاری با طالبان است (توحیدی و قاسمی، شاهی، ۷۰۱، ۱۴۰۱). در این مقاله به مسئله شناسایی دولت‌ها و بررسی ویژگی‌های شناسایی آنها از منظر حقوق بین‌الملل و رابطه شناسایی و مشروعیت پرداخته، چالش‌های فکری جامعه جهانی با امارت اسلامی در مورد معیارهای شناسایی مرور می‌شود.

تعریف شناسایی^۱

شناسایی دولت‌ها^۲ عبارت است از اعلام رسمی یک یا چند دولت دیگر مبنی بر پذیرش یک واحد سیاسی به عنوان دولت مستقل، برخوردار از عناصر تشکیل دهنده دولت (جمعیت، سرزمین، حکومت و توانایی برقراری روابط بین‌المللی). در حقوق بین‌الملل (مظاهری و جبلی، ۱۳۹۸، ۱۲۳) شناسایی دولت‌ها به معنای اذعان رسمی و حقوقی سایر دولت‌ها به موجودیت یک واحد سیاسی جدید به عنوان یک دولت مستقل و برخوردار از حقوق و تکالیف بین‌المللی است (همان). دولت‌ها با شناسایی به موجودیت یکدیگر احترام گذاشته و در نتیجه به حق حیات در عرصه بین‌المللی دست می‌یابند. هنگامی که یک دولت توسط دیگر دولت‌ها شناسایی می‌شود، به عنوان «سوژه‌ای مستقل» در جامعه حقوقی شناخته می‌شود. بنابراین دولت‌ها در صحنه بین‌المللی در پی کسب شناسایی هستند تا حق حیات در عرصه بین‌المللی به دست آورند. این تلاش دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تحت عنوان مبارزه برای شناسایی حداقلی شناخته می‌شود (صادقی و راعی، ۱۳۰۲، ۱۴۰۳).

اشکال شناسایی

یک دولت بدون شناسایی، قادر به ورود در جامعه بین‌المللی نخواهد بود. هرچند شرایط دیگر را داشته باشد، باز هم نیاز به مشروعیت بین‌المللی دارد که تنها از طریق شناسایی محقق می‌شود. شناسایی انواع مختلفی دارد: گاه به صورت دوزوره یا رسمی و قانونی که قابل برگشت نیست و گاهی به صورت دوافکتو یا غیررسمی و عملی، که دولت شناسایی کننده بیشتر به شکل حکومت جدید توجه دارد و در صورتی اتخاذ می‌شود که قانونی بودن آن محل تردید باشد؛ از این رو، با قیود و شرایطی همراه است. ممکن است با تحقق شرایط لازم از سوی حکومت جدید، این شناسایی تبدیل به شناسایی کامل یا دوزوره شود. در غیر آن می‌تواند از شناسایی خود برگردد. دولت‌ها در فرآیند پیوسته‌ای از مبارزه برای شناسایی شرکت دارند که در دو سطح حداقلی (شناخته شدن و پذیرش حق حیات) و حداکثری

¹ Recognition

² Recognition of States

(شناخته شدن و پذیرش لایه‌های مختلف هویتی از جمله منزلت) دنبال می‌شود (عزیزی، ۴۶۶، ۱۳۹۷).

همچنین، شناسایی گاه به صورت صریح است؛ اعلام رسمی و واضح توسط دولت شناساکننده، که معمولاً از طریق بیانیه یا یادداشت دیپلماتیک است و گاه به صورت ضمنی رفتارهایی مانند برقراری روابط دیپلماتیک، عقد معاهدات، یا تعاملات رسمی که دلالت بر شناسایی دارد؛ بدون اعلام رسمی که از عمل بر قصد شناسایی ناشی می‌شود (مظاهری و جبلی، ۱۲۳، ۱۳۹۸). گاه به صورت حداقلی که دولت‌ها در صحنه بین‌المللی دنبال کسب شناسایی هستند تا حق حیات در عرصه بین‌المللی پیدا نمایند. در برابر آن، شناسایی حداکثری است. به طور کلی، شناسایی یک عمل سیاسی به شمار می‌آید، حداقل دو شاهد بر این مدعا می‌توان ذکر کرد:

- ✓ شناسایی از سوی مؤسسه حقوق بین‌الملل در اجلاس ۱۹۳۶ عمل سیاسی تعریف شده؛
- ✓ عرف بین‌المللی نیز شناسایی را یک جریان سیاسی قلمداد می‌کند (همان).

نظریه‌های شناسایی دولت‌ها

در باب شناسایی دولت‌ها دو نظریه وجود دارد: نظریه تأسیسی و نظریه اعلامی. طبق نظریه تأسیسی، دولت جدید تنها زمانی به عنوان یک دولت در نظام بین‌المللی شناخته می‌شود که دیگر دولت‌ها آن را به رسمیت بشناسند (صادقی و لطف، ۵۶، ۱۳۹۸). دو نقد بر این نظریه وارد است: نخست اینکه، نظریه تأسیسی به ارائه روابط دولت‌ها به عنوان موضوع حقوق بین‌الملل منجر شده است؛ در حالی که دولت‌ها قادر به ایجاد دولت‌های جدید همانند سازمان‌های بین‌الملل در قالب حقوق بین‌الملل نیستند. نقد دیگر در این زمینه آن است که اگر یک دولت قادر باشد در مورد شخصیت دولت دیگر براساس حقوق بین‌الملل تصمیم بگیرد، این امر برخلاف اصل اساسی برابری حاکمیت دولت‌هاست (ضیائی بیگدلی، ۲۴، ۱۳۹۸).

در نظریه اعلامی برخلاف نظریه تأسیسی شناسایی ماهیت جدید مستقل از شناخته شدن توسط سایر دولت‌هاست و این موضوع در ماده ۲ کنوانسیون مونته ویدئو (حقوق و وظایف کشورها، ۱۹۶۳) تأکید شده است. به طور خاص، نظریه اعلامی که در ماده ۱

کنوانسیون یادشده تعریف شده، یک دولت را به‌عنوان یک شخص در حقوق بین‌الملل می‌شناسد، اگر دارای معیارهای الف) سرزمین مشخص، ب) جمعیت دائمی، ج) حکومت، د) اهلیت برقراری ارتباط با سایر دولت‌ها باشد (صادقی و راعی، ۱۳۰۸، ۱۴۰۳).

نظریه اعلامی معتقد است یک موجودیت با برآورده کردن الزام‌های واقعی، به دولت تبدیل می‌شود و به رسمیت شناختن، صرفاً آن واقعیت را تصدیق و اعلام می‌کند (همان). کنوانسیون «مونده ویدئو» نیز در تأیید این نظریه می‌نویسد: «وجود سیاسی دولت، مستقل از به رسمیت شناختن دولت‌های دیگر است». اکثر حقوقدانان بین‌المللی طرفدار نظریه اعلامی هستند؛ چون با رویه دولت‌ها همگامی بیشتر دارد. شناسایی اساساً ماهیتی اعلامی دارد و نمی‌تواند جنبه تأسیسی داشته باشد و صرفاً به‌منزله اعلام ورود دولت جدید به صحنه بین‌المللی است (رمضانی و قوام‌آبادی، ۴، ۱۳۹۵)؛ اما از آنجایی که حقوق بشر و تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل اهمیت بیشتری پیدا کرده است، پیشنهاد شده که دولت‌ها باید استانداردها و انتظارات جامعه بین‌المللی را در مورد این موضوعات برآورده کنند. این توسعه، با به رسمیت شناختن کشورهای دیگر در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، توسط دستورالعمل جامعه اروپایی (۱۹۹۱) مورد حمایت قرار گرفت و بعداً به یوگسلاوی سابق گسترش یافت (کوهن، ۲۰۰۶، ۶). رویه دولت‌ها نشان می‌دهد که فقط مؤثر بودن سبب ایجاد دولت نمی‌شود. برای مثال، در رودزیای جنوبی و نامیبیا که حاکمیت بر سرزمین از طریق انکار حق تعیین سرنوشت یک ملت به وجود آمد و یا تهاجم دولت عراق به کویت (۱۹۹۰) که از طریق توسل به زور صورت گرفت، مورد شناسایی قرار نگرفت. در مقابل، کشورهایی مانند چکسلواکی سابق، اتریش، اتیوپی، دولت‌های منطقه بالتیک و پولند با عدم مؤثر بودن موجودیتشان را به‌عنوان دولت حفظ کردند (عسکری و ساعد، ۱۸۷، ۱۳۹۷).

در نقد نظریه اعلامی برخی معتقدند: این نظریه به دو دلیل کارایی لازم برای کاربرد به‌منظور شناسایی دولت‌ها را ندارد. دلیل نخست، ناکارآمدی، شرط چهارم نظریه اعلامی است که این شرط به دور منطقی منجر می‌شود؛ زیرا برای اینکه ماهیت به یک دولت تبدیل شود، لازم است اهلیت برقراری ارتباط با سایر دولت‌ها را داشته باشد. بنابراین، این ماهیت باید یک دولت باشد تا اهلیت ایجاد رابطه را داشته باشد؛ زیرا هنگامی که صحبت

از روابط می‌کنیم، انحصاراً منظور ما روابط میان دولتهاست نه نهادهای دیگر. اگر از منظر مخالف به مطلب ذکر شده نگاه شود، مفهوم آن این است که هر کس که شناسایی نشده، نمی‌تواند با سایر دولتها رابطه برقرار کند و به‌طور دقیق‌تر به علت ناتوانی این ماهیت در برقراری ارتباط با سایر دولتها، قادر نخواهد بود شروط لازم برای شناسایی به‌عنوان یک دولت را کسب کند (صادقی و راعی، ۱۳۰۸، ۱۴۰۳).

۲. رابطه شناسایی و مشروعیت

چه رابطه‌ای بین شناسایی دولتها و مشروعیت وجود دارد؟ شناسایی از پیچیده‌ترین مسائل حقوق بین‌الملل است. شناسایی دولتها از نظر ماهیت دارای دو مفهوم سیاسی و حقوقی است. در مفهوم سیاسی هر کشور به معنای تمایل کشور شناسایی‌کننده به برقراری رابطه با دولت جدید است. بنابراین تا زمانی که یک دولت، دولت دیگر را به‌طور ضمنی یا آشکار به رسمیت نشناسد، با آن ارتباط برقرار نخواهد کرد. در مفهوم حقوقی، شناسایی به معنای آن است که کشور شناسایی‌کننده معتقد است کشور تازه‌وارد، تمام شرایط را برای عضویت در جامعه بین‌الملل و تبعیت از حقوق و تکالیف بین‌المللی دارد (میرعباسی، ۱۳۵، ۱۳۹۳). در اینجا مفهوم شناسایی و مشروعیت دولت ارتباط تنگاتنگی می‌یابند و تفاوت نگاه حقوق بین‌الملل سنتی و نوین در مورد ماهیت شناسایی نمایان می‌شود. مشروعیت^۱ به معنای مقبولیت و اعتبار سیاسی و اخلاقی یک دولت یا حکومت نزد جامعه بین‌المللی و مردم آن کشور است. مشروعیت ممکن است داخلی باشد (یعنی از رضایت و حمایت مردم ناشی شود)، یا بین‌المللی باشد (یعنی جامعه بین‌الملل، دولت یا حکومت را به‌عنوان نماینده قانونی کشور بپذیرد). مشروعیت، میزان باورمندی شهروندان نسبت به لزوم اطاعت از حکومت است. مشروعیت سیاسی را می‌توان به «باور جمعی اعضای درون یک نظام و حاکمیت سیاسی به وجود و استمرار نظام یا حاکمیت» تعریف نمود. ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، واژه مشروعیت نظام اجتماعی را در همین چارچوب تعریف می‌کند: «درجه اعتبار نظام در باور افرادی که در چهارچوب نظام مزبور به کنش اجتماعی می‌پردازند» (وبر، ۱۳۸۴، ۸۷).

^۱ Legitimacy

براساس این، هرچه میزان «باور» به «اعتبار» یک نظام سیاسی بیشتر باشد، میزان مشروعیت نظام، اطاعت آزادانه افراد و هم‌زبانی و هم‌هنجاری نظام سیاسی با حکومت‌شوندگان بیشتر خواهد بود. این باور و اعتقاد موجب می‌شود که هر یک از اعضا، تبعیت از قدرت اعمال شده و پیروی از حاکمیت سیاسی را بر خود لازم تلقی کنند. بدین ترتیب، اطاعت از قدرت و نهاد سیاسی به یک امر هنجاری، اخلاقی و منطقی بدل می‌شود و دیگر نیازی به اعمال زور و سلطه نخواهد بود. در مجموع، مشروعیت از دو وصف اساسی برخوردار است: یکی «باور و اعتقاد به قدرت» و دیگری «تعهد و الزام» ناشی از آن. در این خصوص نیز باید توجه داشت که اولاً، هیچ قدرت و نظام سیاسی، صرف‌نظر از منابع مشروعیتی و نوع رژیم سیاسی، بدون وجود حداقلی از «اعتقاد و باور» قدرت‌پذیران، تحقق و تداوم نخواهد داشت. پس رضایت و اعتقاد به اعتبار نظام سیاسی، عنصر اساسی مشروعیت سیاسی است. ثانیاً، باور به اعتبار یک قدرت، الزاماً به معنای حقانیت و درستی آن نیست. درواقع، باید گفت: مشروعیت سیاسی، فرایندی است که در آن قدرت به اقتدار تبدیل می‌شود و قدرت سیاسی، خصلتی عقلانی می‌یابد؛ در نتیجه، رابطه‌ای اساسی میان سلطه مشروع و مشروعیت سیاسی وجود دارد (دوگان، ۱۳۷۴، ۴). در نظریه تأسیسی^۱ دولت تا زمانی که توسط سایر کشورها شناسایی نشده، درعمل، وجود بین‌المللی ندارد. این نظریه منشأ شناسایی را مشروعیت بین‌المللی می‌داند. بنابراین، شناسایی معادل نوعی تأیید مشروعیت است. در نظریه اعلامی^۲ شناسایی صرفاً تأیید واقعیت موجود است، نه تعیین‌کننده آن. اگر دولتی عناصر لازم را داشته باشد (جمعیت، سرزمین، حکومت مؤثر)، صرف‌نظر از اینکه شناسایی شده یا نه، در این دیدگاه، شناسایی لزوماً مشروعیت نمی‌آورد؛ چون دولت ممکن است مشروع نباشد؛ اما به دلیل داشتن کنترل مؤثر، شناسایی شود. در عمل آیا شناسایی همیشه به معنای مشروعیت است؟ نه همیشه. گاه دولت‌ها یا حکومت‌ها شناسایی می‌شوند؛ ولی مشروعیت اخلاقی یا مردمی ندارند؛ مثل حکومت‌های برآمده از کودتا؛ اگرچه ممکن است شناسایی شوند چون قدرت مؤثر دارند، اما ممکن است فاقد مشروعیت دموکراتیک باشند. مانند رژیم‌های آپارتاید یا

¹ Constitutive Theory

² Declaratory Theory

ناقص حقوق بشر. برخی حکومت‌ها با وجود نقض گسترده حقوق بشر، شناسایی می‌شوند؛ ولی مشروعیت اخلاقی و بین‌المللی آنها زیرسؤال است (مثال تاریخی: آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید). ازسوی دیگر، برخی جنبش‌ها یا دولت‌های تازه‌تأسیس ممکن است مشروعیت مردمی و اخلاقی بالایی داشته باشند، ولی شناسایی نشوند؛ مثل دولت فلسطین یا تایوان که مشروعیت قابل توجهی در میان مردم و برخی کشورها دارند؛ اما از نظر برخی دولت‌ها هنوز به رسمیت شناخته نشده‌اند. شناسایی می‌تواند مشروعیت بین‌المللی را ایجاد یا تقویت کند، به‌طور کلی، می‌توان گفت: شناسایی برای دولت جدید آثار حقوقی را به‌دنبال خواهد داشت که برخی از آنها عبارت‌اند از:

(الف) شناسایی به دولت جدید وضعیت حقوقی می‌بخشد که در اثر آن شخصیت حقوقی بین‌المللی پیدا می‌کند و به‌عنوان دولت حاکم و عضو سازمان ملل شناخته می‌شود.

(ب) روابط این دولت، تابع هنجارهای حقوق بین‌الملل مربوط به جنگ و صلح می‌شود.

(ج) حق ذاتی دولت جدید برای اعمال حاکمیت به رسمیت شناخته می‌شود.

امروزه مشروعیت دولت‌ها به رعایت معیارهای وسیع حقوق بشری وابسته است که به تفکر حاکمیت در مفهوم مشروعیت بر مبنای اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و پذیرش حاکمیت مردم، و اصل عدم تبعیض میان مردم و حمایت از اقلیت‌ها مورد توجه و شناسایی حقوق بین‌الملل معاصر است؛ حتی امروزه ثبات اقتصادی - اجتماعی و ثبات سیستم سیاسی کشورها و شاخص‌های حکمرانی خوب رفته‌رفته به‌عنوان مؤلفه‌های مشروعیت ملی، مورد توجه حقوق بین‌الملل نوین قرار گرفته است. توجه به افکار عمومی ازسوی کارگزاران سیاست خارجی اهمیت ویژه دارد؛ از آن حیث که پایه مشروعیت سیاسی کشور است. به‌دیگرسخن، درواقع، دولت به نمایندگی از مردم، روابط خود را با دیگر کشورها تنظیم می‌کند و بدین طریق، مشارکت سیاسی مردم در ارتباطات بین‌الملل تجلی می‌یابد. کشوری که از مشروعیت سیاسی مردمی و قانونی بیشتری برخوردار باشد، در تحقق آرمان‌های ملی نیز از مشروعیت بیشتری برخوردار خواهد بود. حکومتی مشروعیت دارد که مردمش به آن باورمند باشند و تمامی ساختارها، سیاست‌ها و اقداماتش را با انگیزه خیر اخلاقی بپذیرند.

مردم‌سالاری در همه امور از جمله امور خارجه، معیاری است که منافع ملی یک کشور بدان وابسته است (عزیزی، ۴۴، ۱۴۰۰).

۳. معیار شناسایی دولت‌ها

در دیدگاه سنتی حقوق بین‌الملل مؤلفه‌های سرزمین، جمعیت، حکومت و توانایی برقراری ارتباط با دولت‌های دیگر ملاک و معیار شناسایی و مشروعیت یک دولت تلقی می‌شد. براساس این، دولت می‌تواند و حق دارد آزادانه و بدون دخالت خارجی، وضعیت سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را تعیین کرده و قلمرو خود را در برابر تجاوز خارجی محافظت نماید. فقدان چنین توانایی به معنای فقدان مشروعیت بین‌المللی است. ظهور خارجی و حقوقی این دکترین همان تئوری قدرت مؤثر است؛ یعنی هر حکومتی هنگامی از نظر بین‌المللی مشروعیت دارد که به شیوه‌ای مؤثر بر یک سرزمین معین فرمانروایی کند (همان). به دیگر سخن، از نظر حقوق بین‌الملل تنها شرط مشروعیت عمل دولت در داخل مرزهای خود آن است که اقدامات او با حقوق و منافع دولت‌های دیگر تعارضی نداشته باشد (میرعباسی، ۱۴۷، ۱۳۹۳). از این منظر دولت‌ها حق مداخله در امور داخلی یکدیگر را حتی در مواجهه با نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه ندارند.

اما امروزه شناسایی دولت‌ها و برقراری روابط با آنها براساس حقوق بین‌الملل نوین، نیازمند شرایطی فراتر از معیارهای سنتی است. مؤلفه‌هایی مانند افکار عمومی، ایدئولوژی، ژئوپلیتیک، رعایت حقوق بشر و...، حقوق اقلیت‌ها و نیز توانایی حکومت‌های ملی در برقراری ثبات در جامعه براساس احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شهروندان ازسوی جامعه جهانی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های مشروعیت یک دولت در حقوق بین‌الملل نوین تلقی می‌شود (همان). شناسایی یک دولت دارای پیامدهای حقوقی در سطح بین‌المللی است:

الف) توانایی ورود به معاهدات و قراردادهای؛

ب) برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی؛

ج) پذیرش عضویت در سازمان‌های بین‌المللی؛

د) دسترسی به دعاوی بین‌المللی (مانند دادگاه بین‌المللی دادگستری)؛

ه) احترام به مصونیت‌ها و حقوق بین‌المللی دولت (مثلاً مصونیت دیپلماتیک) (همان).

۴. رابطه امارت اسلامی و جامعه جهانی

با وجود تفاوت دیدگاه‌ها در مورد شناسایی امارت اسلامی، دولت‌های چین، روسیه، پاکستان، ایران، امارات، قطر، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه هرچند امارت اسلامی را تاکنون به رسمیت نشناخته‌اند، اما با آن روابط حسنه دارند، سفارتخانه‌هایشان در کابل باز است و سفارتخانه‌های افغانستان در این کشورها به نمایندگان امارت اسلامی سپرده شده و دادوستد تجاری برقرار نموده‌اند. امارت اسلامی به‌ویژه در سال ۱۴۰۳ تلاش کرد تا موقعیت خود را در سطح منطقه با معرفی سفیران جدید به کشورهای ازبکستان و امارات متحده عربی، بازگشایی سفارتخانه‌ها و افزایش تعداد نمایندگی‌های سیاسی فعال، تقویت کند. در سال ۱۴۰۳ وزیر خارجه ازبکستان اعتبارنامه عبدالغفار بحر را پذیرفت و اعتبارنامه بدرالدین حقانی نیز در هشتم ماه قوس همین سال، توسط رئیس دولت امارات متحده عربی پذیرفته شد (امارت الاسلامیه، وبگاه امارت اسلامی، ۱۴۰۴/۳/۲۲).

افزون‌براین، کشورهای ایتالیا و نیکاراگوا نیز نمایندگان غیرمقیم خود را معرفی کردند. ایتالیا در ششم ماه عقرب و نیکاراگوا در دوم سرطان ۱۴۰۳، نمایندگان خود را به افغانستان فرستادند (همان). امیرخان متقی سرپرست وزارت خارجه در ۲۶ حوت ۱۴۰۳ گفت: «سیاست متوازن به این معناست که برای خشنودی یک کشور با کشور دیگر نمی‌جنگیم و برای رضایت یک کشور، با کشور دیگری مخالفت نمی‌کنیم. ما خواهان روابط عادی با همه کشورها هستیم» (همان).

افغانستان در سال ۱۴۰۳ همچنان میزبان شماری از مقام‌های مهم خارجی نیز بود. نخست‌وزیر ازبکستان، نماینده ویژه سازمان همکاری اسلامی، معاون سیاسی دبیر کل سازمان ملل متحد، دبیر کل شورای امنیت روسیه و وزیر خارجه ایران، شخصیت‌های مهمی بودند که به کابل سفر کردند. سیدعباس عراقچی، وزیر خارجه ایران، در هشت دلو درباره سفر به افغانستان گفت: «همیشه از تحولات در افغانستان تأثیرات جدی پذیرفتیم. بنابراین طبیعی است که نسبت به سرنوشت کشور همسایه ما، نسبت به تحولاتش و نسبت به

سیاست‌هایش حساس باشیم و بتوانیم مدیریت کنیم». در سطح جهانی نیز نشست‌های مختلفی در رابطه با افغانستان برگزار شد. نشست گروه کاری سازمان ملل برای افغانستان، نشست نمایندگان ویژه کشورها در روند دوحه و ششمین نشست فارمت مسکو، ازجمله مهم‌ترین نشست‌هایی بودند که در ۱۴۰۳ برگزار شدند. سرگئی لاروف، وزیر خارجه روسیه، در ۱۳ میزان ۱۴۰۳ گفت: «گفتگوی عمل‌گرایانه بین مسکو و کابل ضروری است. ما معتقدیم که حفظ گفتگوهای سازنده با دولت فعلی افغانستان به نفع امنیت، توسعه اقتصادی و دستیابی به همبستگی ملی در این کشور است» (همان).

در همین حال شورای امنیت سازمان ملل متحد پنج نشست پیرامون اوضاع افغانستان برگزار کرد. در نهایت، مأموریت هیئت معاونت سازمان ملل در افغانستان (یوناما) برای یک سال دیگر تمدید شد. دوروتی شی نماینده ایالات متحده در سازمان ملل متحد در ۲۸ حوت ۱۴۰۳ گفت: «ما از یوناما می‌خواهیم که تلاش‌های خود را برای ارتقای برخورداری افغان‌ها از حقوق بشر، به‌ویژه برای زنان و دختران تقویت کند. ما از کار یوناما برای کمک به رسیدگی به بحران گسترده انسانی و ثبات اقتصادی حمایت می‌کنیم».

امارت اسلامی هرچند خواستار روابط نیک با کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده است، اما دونالد ترامپ را متهم به نداشتن اطلاعات صحیح در مورد افغانستان کرده است. امریکا و متحدانش و دولت‌های همسو با سیاست‌های امریکا، سفارتخانه‌هایشان را از کابل به دوحه منتقل کردند و از طریق دولت قطر با مقامات امارت اسلامی در تماس و رایزنی هستند. هرچند از برقراری رابطه مستقیم خودداری کرده‌اند. اکثر دولت‌ها در نشست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، بر ضرورت تعامل با امارت اسلامی و جستجوی راه‌حل تأکید می‌کنند. همچنان در نشست‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد قطع‌نامه‌هایی مبنی بر تعامل جهان با امارت اسلامی تصویب شده است (قطع‌نامه ۲۷۲۱، ۲۰۲۴)، با آن هم تاکنون هیچ کشوری امارت اسلامی را به رسمیت نشناخته است. چالش جامعه جهانی برای شناسایی با امارت اسلامی چیست؟

۵. چالش جامعه جهانی با امارت اسلامی در باب شناسایی

بسیاری از دولت‌های اروپایی و امریکا ادعا می‌کنند که امارت اسلامی پس از ۲۰ سال دوری از قدرت و بیش از سه سال حاکمیت کنونی، هنوز نشانی از تغییر در رفتار و گفتار دیده نمی‌شود؛ بلکه هر روز برنامه‌های گذشته را تکرار و عملی می‌کنند. آنان به خواست داخلی و بین‌المللی، برای ایجاد تغییر و تحول واقعی نگذاشته، آهسته و پیوسته در مسیر سیاست‌های خود در دهه نود میلادی گام برمی‌دارند. نقض توافق‌نامه دوحه و نقض گسترده حقوق بشر، امتناع از تشکیل دولت فراگیر، فشار بر مردان برای داشتن ریش و کلاه و نوع لباس، فشار بر زنان برای حجاب اجباری و... امارت اسلامی را در مقابل جامعه جهانی قرار داده است. بنابراین، هنوز نتوانسته‌اند اعتماد جامعه جهانی را کسب کنند. برخی از کشورهای منطقه و اسلامی هم که با طالبان رابطه حسنه دارند به دلایلی هنوز امارت اسلامی افغانستان را به رسمیت نشناخته‌اند. در ادامه برخی از ادعاها و اتهامات امریکا و متحدانش و همچنین دولت‌های منطقه مرور می‌شود.

نقض حقوق بشر و بی‌توجهی به خواست جامعه جهانی

قطعنامه ۲۵۹۳ شورای امنیت سازمان ملل (۳۰ اگست ۲۰۲۱) که پس از تسلط طالبان بر کابل صادر شد، بر نکات زیر تأکید دارد:

طالبان نباید اجازه دهد که خاک افغانستان برای تهدید یا حمله به دیگر کشورها یا پناه دادن به تروریست‌ها استفاده شود؛

(۱) تشکیل یک دولت فراگیر با مشارکت همه اقوام و گروه‌ها؛

(۲) رعایت حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان، کودکان و اقلیت‌ها؛

درمجموع دولت‌های غربی دولتمردان امارت اسلامی را به نقض گسترده حقوق بشر، متهم می‌کنند و از شناسایی آن ابا می‌کنند. در مقابل سخنگو و مقامات امارت اسلامی اتهام امریکا و دولت‌های غربی را واهی و ناشی از عدم درک درست آنان از اسلام، فرهنگ و عنعنات جامعه افغانی اعلام می‌کنند و بر این باورند که همه شرایط را برای شناسایی دارند و حاضر به برقراری روابط دیپلماتیک با همه کشورهای جهان هستند. مقامات امارت اسلامی

تأکید می‌کنند که براساس گزارش‌های سازمان ملل، آنان در تأمین امنیت، زیرساخت‌های اقتصادی، مبارزه با فساد و کشت و قچاق مواد مخدر موفق بوده‌اند.

۹-۱. عدم پابندی به توافق‌نامه دوحه

امریکا و متحدانش مدعی‌اند که مقامات امارت اسلامی به اجرا و انجام کامل توافق‌نامه متعهد شده‌اند؛ ولی در عمل آن را نقض و به تعهدات خود عمل نکرده‌اند. همچنین، غربی‌ها از نقض گسترده حقوق بشر در افغانستان گزارش می‌دهند. مقامات امارت اسلامی، امریکا و غرب را متهم به نقض گسترده حقوق بشر در افغانستان نموده‌اند. امیر خان متقی، سرپرست وزارت خارجه امارت اسلامی، در مصاحبه با تلویزیون طلوع (۱۴۰۲/۱۱/۷) می‌گوید: امریکا ۱۷۰۰ مورد تخطی و نقض توافق‌نامه دوحه را در کارنامه خود دارد. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی، هم در پیامی که از تلویزیون ملی افغانستان پخش شد (۱۴۰۲/۱۲/۱۰)، به موارد نقض توافق‌نامه دوحه از سوی امریکا اشاره کرد که امریکا به آن متعهد شده ولی هیچ‌کدام عملی نشده است: داشتن روابط حسنه با افغانستان، عادی‌سازی روابط، سهم درآبادانی و پیشرفت افغانستان، خارج کردن اسامی رهبران امارت اسلامی از فهرست سیاه، برداشتن تحریم‌ها و برگرداندن دارایی‌های مردم افغانستان، به رسمیت شناختن امارت اسلامی و... .

۹-۲. لغو قانون اساسی و نهادهای سیاسی و مدنی

در توافق‌نامه دوحه بر مذاکرات بین‌الافغانی تأکید شده که روی تشکیل دولت همه‌شمول و ارکان مهم آن یعنی قانون اساسی، پارلمان، کابینه و نهادهای سیاسی و مدنی بحث شود. قبل از به قدرت رسیدن امارت اسلامی، مذاکرات بین‌الافغانی در قطر آغاز شد. در متن موافقت‌نامه، طرف مذاکره با امارت اسلامی مشخصاً معرفی نشده است. از همین جهت بسیاری از تحلیلگران برخی از اصطلاحات توافق‌نامه را مبهم و دوپهلو می‌خوانند. در اصطلاح بین‌الافغانی، نمایندگان دولت سابق (جمهوری اسلامی افغانستان)، مخالفین دولت، احزاب سیاسی و جامعه مدنی و... را می‌توان نام برد. طالبان ابتدا مذاکره با دولت غنی را نپذیرفته و مستقیماً با دولت امریکا وارد مذاکره شدند. امریکا چون موفق نشد بر طالبان شناسایی دولت غنی را بقبولاند، این اصطلاح را به صورت مبهم آورد. در مذاکرات قطر بحث تعدیل

قانون اساسی از موضوعات پرتنش و حساس بود. مذاکره‌کنندگان به نتیجه‌ای مطلوب نرسیدند. همچنان در مورد نهادهای سیاسی و مدنی، دیدگاه‌های بسیار متفاوت وجود داشت. بالاخره طالبان به قدرت رسیدند و مذاکرات در عمل تعطیل شد.

پس از حاکمیت امارت اسلامی، قانون اساسی ملغی و پارلمان تعطیل شد و نظام سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان کنار گذاشته شد و جای خود را به امارت اسلامی افغانستان داد. پرچم سه رنگ کنار گذاشته شد و بیرق سفید امارت اسلامی برافراشته شد. حکومت سرپرست تشکیل و برخی از وزارتخانه‌های نظام قبل (مثل وزارت امور زنان) حذف و برخی نهادهای جدید (مثل وزارت امر به معروف) ایجاد شد. امریکا و متحدانش مدعی‌اند که در توافق‌نامه دوحه بحث ساختار دولت، مشارکت رهبران امارت اسلامی در قدرت و تعدیل قانون اساسی به مذاکرات بین‌الافغانی واگذار اما عملی نشده است؛ از این رو رهبران امارت اسلامی را متهم به نقض توافق‌نامه نموده و از به رسمیت شناختن حکومت آنان ابا می‌ورزد. امارت اسلامی، بحث ساختار و تشکیل نظام سیاسی را، مسئله داخلی و حق مسلم خود می‌داند و اظهار نظر دولت‌های بیگانه را غیرمسئولانه و دخالت در امور داخلی افغانستان قلمداد می‌کند.

۳-۹. نقض حقوق اقلیت‌ها و امتناع از نقش آنها در مشارکت سیاسی

بحث حقوق اقوام و اقلیت‌ها و جایگاه آنها در ساختار سیاسی افغانستان از مباحثی است که در مجموع، جامعه جهانی به عنوان پیش شرط برای شناسایی امارت اسلامی به آن توجه دارد و در نشست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و چه در دیدار با رهبران امارت اسلامی بارها تذکر داده‌اند. امریکا و متحدانش آن را یک اصل مهم از توافق‌نامه دوحه می‌نامند و بر اجرای آن تأکید می‌کنند. افغانستان به دلیل تکرر قومی مورد توجه صاحب‌نظران بوده و معتقدند برای تأمین امنیت و ثبات در این کشور، یکی از شاخص‌های مهم تصمیم‌گیری رعایت حقوق اقوام و سهم آنان در ساختار سیاسی و قدرت است. منظور از دولت همه‌شمول یا فراگیر که در قطع‌نامه‌های شورای امنیت یا بیانیه‌های نشست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آمده، اشاره به همین اصل است.

مقامات امارت اسلامی بارها اعلام نموده‌اند که دولتشان همه‌شمول است و موضوع حقوق اقلیت‌ها و سهم آنها در قدرت را به‌صورت عادلانه رعایت نموده‌اند و از طرفی هم معتقدند که رعایت حقوق اقوام و اقلیت‌ها جزء مسائل داخلی حکومت بوده و به هیچ دولتی اجازه نمی‌دهند که در امور داخلی افغانستان مداخله نماید.

۹-۴. ممانعت از تحصیل و کار زنان

یکی از دلایل عدم شناسایی امارت اسلامی، ممانعت از تحصیل و کار زنان است که جامعه جهانی را واداشته تا به‌عنوان نقض حقوق بشر از شناسایی امارت اسلامی خودداری کنند (قطع‌نامه ۲۵۹۶ شورای امنیت در جولای ۲۰۲۳ و قطع‌نامه ۲۶۲۶ (۲۰۲۲) همچنان تمديد مأموریت UNAM با تمرکز بر حقوق زنان و نظارت بر وضعیت انسانی. کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل هم اعلام کردند که رفتار طالبان با زنان و اعمال محدودیت‌های شدید بر زنان و ازجمله ممنوعیت آموزش و اشتغال دختران، حقوق اساسی آنها را نقض کرده است. امارت اسلامی اعلام نموده که «اجازه تحصیل خانم‌ها در دستورکار است و در شرایط مساعد و با حفظ شئون اسلامی زمینه تحصیل بانوان را فراهم می‌کند. آنان همچنان اظهار می‌دارند که در مراکز و اداراتی که نیاز به حضور و کار زنان است، این مسئله عملی شده و در حال حاضر بیش از ۲۰ درصد کارمندان ادارات خانم‌ها هستند. زنانی هم که بیکار شده‌اند، حکومت حقوق آنها را پرداخت می‌کند.

۶-۹. عدم مبارزه با گروه‌های دهشت‌افکن

افغانستان در چهل سال گذشته به‌دلیل بی‌ثباتی و جنگ، کانون امن برای جنگ افروزان و تروریست‌ها بوده و مردم این کشور بزرگ‌ترین قربانی ترور و دهشت‌افکنی بوده‌اند. کمتر خانواده‌ای شاید وجود داشته باشد که از ناامنی، ترور و جنگ آسیب ندیده باشد. از زمان اشغال افغانستان توسط قشون سرخ شوروی تا خروج نیروهای ناتو، هزاران نیروی خارجی هم در این کشور جانشان را از دست داده‌اند. یکی از بندهای توافق‌نامه دوحه بیرون راندن تروریست‌ها از خاک افغانستان، نابودی پناهگاه‌های آنها و ندادن ملجأ و مأوا به آنان است. امریکا مدعی است گروه‌های تروریستی مثل القاعده و داعش هنوز در افغانستان فعال‌اند

(گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان، قطعنامه ۲۵۹۳ - ۲۰۲۱) تأکید بر عدم استفاده از خاک افغانستان برای تهدید دیگر کشورها و حمایت از حقوق بشر (اکتبر و دسامبر ۲۰۲۳) مسئله دیگر مورد تأکید است. اما مقامات امارت اسلامی با اطمینان می‌گویند که امنیت سراسری را در افغانستان تأمین نموده‌اند و تهدید از خاک افغانستان متوجه هیچ کشوری نیست.

۷-۹. فقر، بیکاری و مهاجرت

سازمان ملل گزارش‌هایی از وضعیت فقر در افغانستان ارائه و اعلام کرده که ۹۷ درصد مردم این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند. دولت‌های غربی فقر و مهاجرت را ناشی از ناتوانی حکومت و همچنان فشار بر مردم و نقض حقوق بشر می‌خوانند. امارت اسلامی این ادعاها را بی‌اساس خوانده و اعلام می‌کند: امارت اسلامی جهت راهاندازی برخی از کارخانجات، ساخت جاده‌ها، و سدها، ترانزیت کالا و اشتغال‌زایی تلاش‌های زیادی کرده است. نه تنها مردم افغانستان شاهد و گواه بر این مسئله هستند، بلکه برخی از دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل هم به آن اذعان نموده‌اند.

۹-۸. ذهنیت کشورهای همسایه

برخی بر این باورند که ذهنیت بسیاری از کشورها به‌ویژه همسایگان افغانستان از سابقه تاریخی برخی دولت‌ها در افغانستان، که به‌طور عمده، با مکانیسم نظامی به قدرت رسیده و حاکمیت را تصاحب نموده‌اند، نگرانی و رفتار محتاطانه را به‌وجود آورده است. امروزه بیشتر دولت‌ها، برای حل چالش‌های داخلی خود، سازوکارهای سیاسی و مدنی را به‌عنوان ابزار قانونی و کم‌هزینه انتخاب کرده‌اند. همچنین، دولت‌ها برای حل مشکلات و مسائل خارجی خود با کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای، به‌جای تحرکات نظامی، مکانیسم‌های سیاسی را در قالب عرف و فنون دیپلماسی، برمی‌گزینند و در توسعه آن تلاش می‌کنند.

به‌دیگرسخن، نهاد دولت یک سازمان مدنی است که تنها قدرت نظامی برای قوام آن کفایت نمی‌کند و باید بر پایه‌های حقوقی هم استوار باشد. این پایه‌های حقوقی نیز باید به‌نحوی مطابقت با اصول پذیرفته‌شده حقوق بین‌الملل داشته باشد. جامعه جهانی تصور می‌کند نگاه مقامات امارت اسلامی به پدیده دولت و هم در روابط میان دولت‌ها، تا هنوز

نگاه نظامی است و اگر این نگاه تغییر نکند و سیاسی نشود، باعث بن‌بست می‌شود. دولت‌های منطقه و فرامنطقه، این نگاه را برای آینده نظم منطقه‌ای خطرناک تشخیص می‌دهند. به این دلیل که کشورهای همسایه افغانستان و منطقه، هر یک ریشه‌های منازعات سیاسی را از زمان استعمار در خاک خود حس می‌کنند. این ریشه‌های منازعات، از جانب قدرت‌های بزرگ هر از گاهی به‌عنوان نقطه فشار برجسته می‌شود. به همین دلیل کشورهای منطقه نمی‌خواهند که امارت اسلامی را تنها به‌دلیل کنترل بر قلمرو جغرافیایی و قدرت نظامی آن، به‌عنوان یک دولت مشروع به رسمیت بشناسند.

تحولات سیاسی افغانستان و ناپایداری دولت‌ها در نیم‌قرن اخیر، کارشناسان داخلی و کشورهای منطقه را به این درک رسانده که نه‌تنها جنگ در افغانستان راه‌حل نیست، بلکه حاکمیت نظامی هم به‌تنهایی راه‌حل بحران نیست. یکی از عوامل اصلی ناپایداری دولت‌ها در افغانستان تکیه بیش‌ازحد بر قدرت نظامی و دست‌کم گرفتن ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بوده است. شاید دلیل تعلل دولت‌ها به‌ویژه کشورهای همسایه، برای به رسمیت شناختن امارت اسلامی، همین نگرانی از ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان و عدم کفایت راه‌حل نظامی برای مدیریت این چالش‌هاست. نبود رابطه امارت اسلامی با کشورهای جهان، در دنیای جهانی شده پیامدهای ناگواری دارد که آسیب به کشور و مردم افغانستان می‌رساند. آیا راهی برای برون‌رفت از این معضل وجود دارد؟

۶. راه‌های دستیابی به تعامل

شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه ۲۷۲۱، تعامل با امارت اسلامی را یک ضرورت خوانده و نیازی به عدم به رسمیت شناختن آنها ندیده، بلکه برعکس، راهی برای به رسمیت شناختن نهایی در نظر گرفته است. در ۲۴ آگوست ۲۰۲۳، شورای امنیت سازمان ملل متحد از همه طرف‌ها خواسته تا به‌دنبال یک راه‌حل سیاسی فراگیر، با مذاکره، با مشارکت کامل، برابر و معنادار باشند که به تمایل افغان‌ها برای حفظ و توسعه دستاوردهای افغانستان در پایبندی به حاکمیت قانون در بیست سال گذشته پاسخ دهد و تأکید می‌کند که همه طرف‌ها باید به آن احترام بگذارند. برخی معتقدند جامعه جهانی به سه دلیل قائل به شناسایی یا حداقل تعامل سازنده با امارت اسلامی در آینده است: نخست اینکه، طالبان

تنها گروهی است که توانسته و می‌تواند حاکمیت و امنیت سراسری نسبی را در کل قلمرو افغانستان تأمین کند. با اینکه این موضوع یک مسئله داخلی است، اما در صورتی که طالبان بخواهد این فضای امن را به گونه‌ای نگهدارد که ضمن تأمین امنیت مردم، فرصت برای تجمع و فعالیت گروه‌های تروریستی در خاک افغانستان فراهم نشود، آنگاه جهان چاره‌ای جز به رسمیت شناختن حکومت آنان ندارد.

موضوع دوم، نبود بدیل برای طالبان است. طالبان دولت مستقر و رسمی را سرنگون و نابود کرده است؛ به طوری که دیگر هیچ دولتی، نه اشرف غنی و نه هیچ فرد دیگری را به عنوان رئیس‌جمهور افغانستان نمی‌شناسد و پیشنهاد نمی‌کند. جهان خواستار تشکیل دولت فراگیر در افغانستان است که سهم عمده آن با طالبان باشد.

موضوع سوم، وضعیت اجتماعی و اقتصادی افغانستان، ناشی از نبود روابط تجاری و اقتصادی است. چنانچه وضعیت فعلی دوام پیدا کند، زمینه مهاجرت‌های گسترده را که همین اکنون نیز جریان دارد، فراهم خواهد کرد (مشعل، ۳، ۱۴۰۳). در واقع، به هر میزانی که انزوای سیاسی و اقتصادی حکومت طالبان ادامه پیدا کند، فشار اصلی آن نه تنها بر مردم عادی بلکه بر مردم کشورهای دیگر به ویژه کشورهای همسایه تحمیل خواهد شد. خلاف تصور عده‌ای که انزوای سیاسی و فشار اقتصادی را حربه‌ای علیه طالبان ارزیابی می‌کنند، نتیجه آن افزایش مهاجرت و فشار بر مردم افغانستان خواهد بود. از این رو، برای جلوگیری از خلق چنین فاجعه‌ای، به نظر می‌رسد کشورهای دیگر ناگزیر به پذیرش و شناسایی حکومت طالبان هستند (حسینی، ۳، ۱۴۰۰).

در نتیجه این سه عامل توانایی طالبان در ایجاد یک حاکمیت سراسری یکپارچه، فقدان بدیل مناسب و جلوگیری از خلق فجایع بشری در نهایت نظام بین‌الملل مجاب خواهد شد که حکومت طالبان را به رسمیت بشناسد. هر چند در حال حاضر تعداد زیادی از کشورهای دور و نزدیک به صورت دوفاکتو (ضمنی) امارت را شناسایی کرده و با این گروه در تعامل نیز می‌باشند که مطابق با عرف بین‌المللی شناسایی دوفاکتو مقدمات شناسایی دوزوره (کامل) را فراهم می‌کند (همان).

وزارت خارجه افغانستان جهت تعامل با جامعه جهانی تلاش‌های گسترده انجام داده و توفیقاتی هم داشته است. حضور سرپرست وزارت خارجه در نشست‌های منطقه‌ای و ملاقات با وزیران خارجه این کشورها، نزدیکی روابط افغانستان با قدرت‌های بزرگ منطقه مثل چین و روسیه و تمایل این کشورها به گسترش روابط تجاری و اقتصادی، شرکت امیر خان متقی در نشست‌های مهم مسکو، بیجینگ، پکن، تهران، اسلام‌آباد، بیشکک، باکو، آستانه، اسلامبول، تاشکن و شرکت در نشست شانگهای، نشانه این تعامل است. اکنون که جامعه جهانی در نشست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بر ضرورت تعامل با امارت اسلامی تأکید می‌کنند، دستگاه دیپلماسی امارت اسلامی لازم است ابتکار عمل را در دست گیرد و مسیر تعامل را جستجو کند. مذاکره، مشاوره، رایزنی و تفاهم با اندیشمندان کشورهای مسلمان، همسایگان و علمای جهان اسلام زمینه مناسب جهت دستیابی به تعامل و شناسایی است. امارت اسلامی با بهره‌مندی از تجربه حکومت‌داری، حکومت‌ها و دولت‌های اسلامی می‌تواند حکومت مورد اعتماد برای مردم ما، دولت‌های منطقه و جهان به وجود آورد و راه شناسایی و تعامل را هموار کند.

۷. نتیجه‌گیری

در نظام بین‌الملل جهانی شده، هیچ کشوری نمی‌تواند به‌تنهایی همه مسائل و مشکلات خود را حل کند و بی‌نیاز از تعامل در انزوا بسر برد. دولت‌ها برای حل مشکلات اقتصادی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی، نیاز به رضایت و مشارکت مردم خود و پذیرش جامعه جهانی دارند. مشروعیت بین‌المللی درگرو مشروعیت داخلی است. ابتدا نظام سیاسی و حاکمیت از طرف مردم مورد اعتماد و پذیرش قرار گرفته، سپس همین اعتماد و پذیرش زمینه مناسب برای جایگاه و اعمال اراده شهروندان جهت مدیریت سرنوشت جمعی، که یکی از اصول اساسی عرف بین‌الملل در مشروعیت حکومت است، محسوب می‌شود. از دیدگاه قواعد و حقوق بین‌الملل نوین و ارتباطات جهانی‌شده امروز، تنها حاکمیت بر قلمرو یک سرزمین، مشروعیت ملی و بین‌المللی ایجاد نمی‌کند. دولت‌ها افزون‌بر جلب اعتماد و رضایت مردم خود، لازم است اعتماد جامعه جهانی را نیز به‌دست آورند.

روابط جامعه جهانی با امارت اسلامی بر مبنای برداشت‌های متفاوت از ساختار، اصول و قواعد بین‌الملل است. امارت اسلامی، مسئله مشروعیت سیاسی حکومت راه، یک امر داخلی و آن را نهایی شده می‌داند و انتظار دارد که جامعه بین‌المللی به عرف و عقاید آنان احترام بگذارد. اما دولت‌ها به‌عنوان عضو جامعه بین‌الملل، مسئله مشروعیت سیاسی را تنها یک امر داخلی قلمداد نمی‌کنند. آنها معتقدند: ممکن است مبنای مشروعیت نظام سیاسی براساس عرف و عقاید داخلی شکل بگیرد؛ ولی هرگز به این معنا نیست که اصول پذیرفته‌شده بین‌المللی در امر مشروعیت سیاسی نادیده گرفته شود. مسئله شناسایی بین‌المللی برای یک دولت نوپا در حکم بقای آن است. در غیر آن، هر لحظه احتمال می‌رود که در افکار بین‌المللی و جاهت خود را به‌عنوان یک دولت از دست بدهد. برعکس اگر به شناسایی بین‌المللی دست یابد، مخالفان سیاسی آن دولت نوپا، در افکار بین‌المللی و جاهت حقوقی خود را از دست می‌دهند.

منابع

- (۱) آقابخشی، علی (۱۳۷۴). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- (۲) کاسه، آنتونیو (۱۳۷۰). حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان. بی‌جا: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی.
- (۳) بیتهم، دیوید (۱۳۸۲). مشروع‌سازی قدرت، ترجمه محدعابدی اردکانی. یزد: دانشگاه یزد.
- (۴) توحیدی، احمدرضا، قاسمی شاهی، محمدمیر (۱۴۰۱). ناسازواری رویه بین‌المللی دولت‌ها در پیوند به عدم شناسایی حکومت طالبان. مجله راهبر، ۴، ۱-۴۳.
- (۵) دوگان، ماتی (۱۳۷۴). سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد. اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۰ (۱۴۲)-۱۴۶.
- (۶) عزیزی، ستار (۱۴۰۰). شناسایی امارت اسلامی افغانستان (طالبان) از منظر حقوق بین‌الملل. نشریه مطالعات بین‌المللی، دوره ۷۰، (۴۶۶-۴۶۹).
- (۷) عسکری، پوریا، و ساعدی، بهمن (۱۳۷۹). تحولات جایگاه نهاد شناسایی در ایجاد دولت. نشریه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۱ (۱۸۷-۱۹۱).
- (۸) صادقی، محمدمهدی، و راعی، مسعود (۱۴۰۳). حاکمیت مردم و شناسایی دولت‌ها. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۳۲ (۳)، (۱۳۰۲-۱۳۰۸).
- (۹) ضیای بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۸). حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: گنج دانش.
- (۱۰) کلمن، جمیز (۱۳۹۴). بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صوری. تهران: نشر نی.
- (۱۱) کریمی، سیامک (۱۴۰۰). مشروعیت خاتمه ارادی اعمال یکجانبه دولت‌ها. فصلنامه علمی پژوهشی حقوق عمومی، دوره ۷۲ (۵۲-۵۶).
- (۱۲) حسینی، کیوان (۱۴۰۰/۶/۱۸). طالبان در چه صورت از سوی جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود. بی‌بی.سی.
- (۱۳) لطفی، فروزان (۱۳۹۸). مفهوم شناسایی دولت‌ها و حکومت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل. نشریه قانون یار، دوره ۵، ش ۱، (۱۶-۱۹).
- (۱۴) سو، الوین (۱۳۸۴). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه حبیب مظاهری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۱۵) رضانی قوام‌آبادی، محمدحسین (۱۳۹۵). از شناسایی دولت فلسطین تا عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی. نشریه دولت پژوهی، دوره ۷ (۴-۹).
- (۱۶) فروند، ژولین (۱۳۶۸). جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: رایزن.
- (۱۷) گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز.
- (۱۸) مشعل، میراحمد (۱۴۰۳). دلایل عدم شناسایی حکومت طالبان، وبسایت شخصی
- (۱۹) مظاهری جلی، شاهین، و بهنام رودسری، یکتا (۱۳۹۸). چگونگی شناسایی و عدم شناسایی یک دولت. نشریه پژوهش ملل، دوره ۲ (۱۲۳-۱۲۷).

۲۰) میرعباسی، سیدباقر (۱۳۹۳). حقوق بین الملل عمومی. تهران: میزان

۲۱) وبر، ماکس (۱۳۸۴). اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری. تهران: سمت.

1. Coicaud, Jean-Marc (2004). Legitimacy and Politics, A Contribution to the Study of Political Right and Political Responsibility, translated and edited by David Ames Curtis, Cambridge University Press.
2. Kohen, M. (2006). Secession; International Law Perspectives. New York: Cambridge University Press: <https://www.corteidh.or.cr>
3. DOCUMENT A/CN.4/569 and Add.1. (2006). UNILATERAL ACTS OF STATES. [Agenda item 6], Ninth report on unilateral acts of States, by Mr. Víctor Rodríguez Cedeño, Special Rapporteur. <https://legal.un.org>
4. DOCUMENT. (1998). The Universal Declaration of Human Rights, Health and Human Rights. 3(2), Fiftieth Anniversary of the Universal, 177-183, <http://ui.daneshlink.ir>
5. DOCUMENT. (2020). Agreement for Bringing Peace to Afghanistan between the Islamic Emirate of Afghanistan which is not recognized by the United States as a state and is known as the Taliban and the United States of America. <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/Agreement-For-Bringing-Peace>
6. DOCUMENT. (2020). Agreement for Bringing Peace to Afghanistan between the Islamic Emirate of Afghanistan which is not recognized by the United States as a state and is known as the Taliban and the United States of America. <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/Agreement-For-Bringing-Peace-to-Afghanistan-02.29.20.pdf>
7. DOCUMENT. (2020). Joint Declaration between the Islamic Republic of Afghanistan and the United States of America for Bringing Peace to Afghanistan. <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/02.29.20-US-Afghanistan-Joint-Declaration.pdf>
8. DOCUMENT.(1993). Vienna Declaration and Programme of Action. Adopted by the World Conference on Human Rights in Vienna. <https://www.ohchr.org>
9. Wendt,A(2003)Why aWorld state is Inevitable,European Jurnal of international Raations 9(4) 49-51

هوش مصنوعی و تحول ماهیت امنیت بین الملل

سید عبدالقیوم سجادی^۱

چکیده

هوش مصنوعی تأثیراتی مهم بر زندگی انسان در ابعاد مختلف دارد. تأثیرات هوش مصنوعی بر مسائل بین المللی به ویژه امنیت بین المللی موضوعی است که در این نوشتار بررسی می شود. هوش مصنوعی دارای تأثیرات جدی بر محیط بین المللی، مفاهیم، مسائل و نظریه های روابط بین الملل می باشد. امنیت بین الملل به عنوان یکی از مسائل مهم بین المللی، تحت تأثیر این پدیده با تحول و دگرگونی جدی روبه رو شده است. مسئله اصلی این است که امنیت بین الملل تحت تأثیر هوش مصنوعی با چه دگرگونی روبه رو شده است؟ در پاسخ به این سؤال و با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی بر این گزاره استدلال می شود که هوش مصنوعی امنیت بین الملل را از نظر مفهومی، سطح، ابعاد و مرجع با دگرگونی عمیق و گسترده روبه رو نموده است. جایگزینی امنیت هویتی و داده محور به جای امنیت دولتی، برجسته شدن سطح امنیت فردی به جای امنیت جمعی، غلبه امنیت سایبری و مجازی بر امنیت عینی و پررنگ شدن نقش امنیت داده و اطلاعات در مرجع امنیت از مهم ترین نمودهای تحول امنیت بین المللی تحت تأثیر هوش مصنوعی است که در این نوشتار مطالعه و بررسی می شود.

واژگان کلیدی: هوش مصنوعی، امنیت بین الملل، پیامدهای هوش مصنوعی، مؤلفه های امنیت بین الملل.

^۱ عضو هیأت علمی دیپارتمنت روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خاتم النبیین (ص) - افغانستان؛
Ab.sajjadi@knu.edu.af

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۰؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۲/۱۵؛ **تاریخ انتشار:** بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۴) هوش مصنوعی و تحول ماهیت امنیت بین الملل،

فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین المللی، ۲ (۵) صص ۴۸-۲۵

۱. طرح بحث

هوش مصنوعی از پدیده‌های نوظهور زمانه ماست که مجموعه‌ای از مفاهیم و نظریات علوم اجتماعی و سیاسی را تحت‌تأثیر گذاشته است. در این میان عناصر و مؤلفه‌های سازنده نظریه‌های روابط بین‌المللی نیز تحت‌تأثیر این پدیده با دگرگونی گسترده و عمیق روبه‌رو شده است. رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل از موضوعات جدیدی است که به‌صورت پراکنده طی سال‌های اخیر در مباحث روابط بین‌الملل مطرح شده است. برخی از نویسندگان ضمن هشدار نسبت به پیامدهای منفی هوش مصنوعی بر مسائل سیاسی و بین‌المللی، بر ضرورت انجام تحقیقات علمی در زمینه و اتخاذ تدابیر لازم تأکید می‌کنند.

هوش مصنوعی فضا را برای اقدام سیاسی و حاکمیت‌مدارانه دولت‌ها تنگ می‌کند و ویژگی‌هایی را به نمایش می‌گذارد که نشان می‌دهد این فناوری حداقل، استقلال نسبی از دولت‌ها دارند (دهقانی فیروزآبادی و چهرآزاد، ۱۴۰۲). بنابراین، نظریه‌پردازان مسائل بین‌المللی ناگزیرند با توجه به دگرگونی ناشی از هوش مصنوعی در برخی از مهم‌ترین مفروضات خود را تجدیدنظر کنند. در این میان مسئله امنیت بین‌المللی که از مهم‌ترین موضوعات و دانش روابط بین‌المللی است نیز با دگردیسی همه‌جانبه روبه‌رو شده است.

تأثیرات هوش مصنوعی بر امنیت بین‌الملل را از دو منظر می‌توان بررسی کرد. هوش مصنوعی از طریق دگرگون نمودن مفهوم، مرجع، ابعاد و استراتژی امنیت، تأثیرات مستقیم بر این موضوع داشته است. دگرگونی محیط بین‌المللی، بازیگران و کارگزاران و قواعد بازی بین‌المللی تحت‌تأثیر هوش مصنوعی بیان‌کننده تأثیرات غیرمستقیم هوش مصنوعی بر مسئله امنیت بین‌المللی است. از سوی دیگر، هوش مصنوعی از طریق مدیریت و تولید داده‌ها و اطلاعات به‌گونه‌ای مستقیم امنیت بین‌المللی را تحت‌تأثیر قرار داده و بعد انسانی و هویتی امنیت را برجسته نموده است.

این نوشتار می‌کوشد تا با استفاده از روش توصیفی و تبیینی در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری، تأثیرات هوش مصنوعی بر امنیت بین‌الملل را در چهار محور مفهوم امنیت، ابعاد امنیت، مرجع امنیت و استراتژی امنیت به بحث گذارد. نظریه سازه‌انگاری با تأکید بر

برساخته بودن مفاهیم علوم اجتماعی، امنیت بین المللی را مفهوم متحول و سیال دانسته که همواره تحت تأثیر دگرگونی محیط، ارزش‌ها، بازیگران و قواعد بازی متحول می‌شود. طبق این نظریه باورهای مشترک و ذهنیت مشترک میان دولت‌ها و بازیگران سازنده امنیت بین المللی است. هوش مصنوعی از طریق خلق داده‌های نا انسان، تجزیه و تحلیل ماشینی داده‌ها و رخدادها، پیشنهاد و توصیه ارزش‌های اخلاقی جهانی به خلق ارزش‌های جهانی جدید می‌پردازد و از این طریق مفاهیم بین المللی از جمله امنیت بین الملل را تحت تأثیر می‌گذارد.

۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

هوش مصنوعی (AI)^۱ یک زمینه به سرعت در حال رشد از توسعه فناوری است که توجه رقبای بین المللی، رهبران بخش تجاری، روشنفکران دفاعی و سیاست‌گذاران را به خود جلب می‌کند. در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۷، دولت چین راهبردی را منتشر کرد که در آن جزئیات برنامه خود را برای به دست گرفتن موقعیت پیش‌تاز در هوش مصنوعی تا سال ۲۰۳۰ ارائه کرد و کمتر از دو ماه بعد ولادیمیر پوتین به طور علنی قصد روسیه را برای دنبال کردن فناوری‌های هوش مصنوعی اعلام و بر اهمیت این پدیده تأکید نمود و اظهار داشت که برتری در فناوری جدید و هوش مصنوعی به رهبری جهانی می‌انجامد. بخش فناوری سازمان ملل، ضمن هشدار از اینکه سلاح‌های خودمختار که توسط هوش مصنوعی تغذیه می‌شوند «اجازه می‌دهند درگیری‌های مسلحانه در مقیاس بزرگ‌تر از همیشه و سریع‌تر از آنچه که انسان‌ها درک می‌کنند انجام شود» از این سازمان خواست تا با توجه به تهدیدات جدی ناشی از هوش مصنوعی جهت جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی و حمایت از غیرنظامیان در برابر سوءاستفاده احتمالی از آن اقدام نماید (Hoadley, 2018).

هوش مصنوعی در ادامه مسئله جهانی‌شدن و عصر انفجار اطلاعات، پدیده تازه و نوظهوری است، که مفاهیم و نظریه‌های علوم اجتماعی و سیاسی را به گونه‌ای جدی تحت تأثیر قرار داده است. پس از همه‌گیری کرونا اهمیت و نقش مهم هوش مصنوعی به عنوان ابزار کنترل دولت‌ها نسبت به شهروندان افزایش یافت. با وجود تازه بودن این پدیده،

¹ Artificial intelligence

در مورد هوش مصنوعی و روابط بین‌الملل برخی از کارهای تحقیقی انجام شده که عمدتاً ناظر به تأثیرات عمومی و کلی هوش مصنوعی بر نظریه‌های روابط بین‌الملل و یا محیط بین‌المللی است. همچنین برخی از تحقیقات به تبیین رابطه هوش مصنوعی و سیاست خارجی پرداخته‌اند.

این دسته از تحقیقات، با توجه به دو حوزه کلی مسائل سیاست خارجی به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته‌ای که به نقش هوش مصنوعی بر سیاست‌گذاری خارجی و تصمیم‌گیری می‌پردازد و دسته‌ای که نقش هوش مصنوعی را بر دیپلماسی و حوزه اجرای سیاست خارجی به بحث می‌گذارد. در مورد رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل تاکنون کار پژوهشی جدی انجام نشده است. نوشتار حاضر می‌کوشد تا تمهیدات نظری لازم را جهت انجام تحقیقات جدی در این زمینه ایجاد نماید. امنیت بین‌المللی تحت‌تأثیر هوش مصنوعی چگونه دچار تحول شده است؟ آیا هوش مصنوعی ضریب امنیت و اطمینان را در روابط بین‌الملل افزایش داده یا کاهش؟ جایگاه هوش مصنوعی در تأمین امنیت بین‌المللی، استراتژی امنیتی و نیز راهکارهای تأمین امنیت بین‌المللی چیست؟ این پرسش‌ها و نظایر آن هنوز جزء مهم‌ترین پرسش‌های جدیدی است که نیازمند تأمل و تحقیق جدی است.

۳. پیشینه تحقیق

رابطه هوش مصنوعی و مفاهیم علوم سیاسی و روابط بین‌الملل درمجموع و رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل به‌گونه‌ای خاص از موضوعات پژوهشی جدید و تازه است. هرچند به زبان انگلیسی برخی از کارهای نسبتاً خوبی در مورد برخی از جنبه‌های تأثیرگذاری هوش مصنوعی بر مسائل سیاسی و بین‌الملل انجام شده، اما بخش عمده این کارها عمدتاً در حد طرح مباحث کلی و کلان محدود مانده است. در اینجا به چند نمونه از مهم‌ترین پژوهش‌های موجود در زمینه اشاره می‌شود.

ماروالا^۱ (۲۰۲۳) در کتاب «هوش مصنوعی، نظریه بازی و طراحی مکانیسم در سیاست» به‌گونه‌ای مفصل و در ابواب مختلف تأثیرات و پیامدهای هوش مصنوعی بر مسائل سیاسی

^۱ Marwala

و بین المللی را بررسی کرده است. این کتاب به بررسی این موضوع می پردازد که چگونه هوش مصنوعی و طراحی الگوریتم می تواند چهارچوب جدیدی برای سیاست بین الملل فراهم کند. طراحی مکانیسم در سیاست بین الملل به شناسایی قوانینی مربوط می شود که روابط بین مردم و کشورها را به گونه ای تعریف نماید که به گسترش تجارت، صلح، توسعه اقتصادی و دموکراسی دست یابند. درمجموع فصول مختلف کتاب بیشتر به بررسی رابطه هوش مصنوعی و مؤلفه های توسعه اجتماعی می پردازد و موضوع امنیت بین الملل را مورد توجه قرار نمی دهد.

ویزوزی و بودزیانی^۱ (۲۰۲۱) در کتاب «مقدمه ای بر زمینه های هوش مصنوعی» تأثیرات و پیامدهای هوش مصنوعی بر امنیت، تجارت و حکومت داری را در فصول مختلف بحث و بررسی می کنند. این کتاب می کوشد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه هوش مصنوعی بر سیاست، اقتصاد و جامعه امروزی تأثیر می گذارد. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است. بخش نخست به بررسی نحوه استفاده از هوش مصنوعی برای اهداف امنیتی و دفاعی متمرکز است. در بخش دوم تأثیرات هوش مصنوعی بر تصمیم سازی بررسی می شود و در بخش سوم، مطالعه موردی استفاده از هوش مصنوعی در حوزه های سیاست، امنیت و دفاع در چند کشور را بحث می کند. تمرکز نویسندگان استفاده از هوش مصنوعی در مباحث استراتژیک و نظامی در سطح ملی و با توجه به اولویت های نظامی کشورهاست و به بررسی رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین المللی نمی پردازند.

رادولوف^۲ (۲۰۱۹) در مقاله ای با عنوان «هوش مصنوعی و امنیت» کارکردهای هوش مصنوعی برای مقابله با عوامل ناامنی مانند مقابله با جرائم سازمان یافته، اطلاعات ضد جاسوسی و مسائل مربوط به علم پزشکی قانونی را بحث می کند. به باور نویسنده هوش مصنوعی امکانات عظیمی برای بهینه سازی مبارزه با جرم و جنایت و تقویت امنیت ملی دارد. اطلاعات، ضد جاسوسی، علم پزشکی قانونی، مقابله با جرائم سازمان یافته، پردازش سریع اطلاعات موجود، تهیه پیش نویس تصمیمات متنوع، ایجاد طرح ها و سناریوهای

¹ Visvizi , A., & Bodziany

² - Radulov

چندمتغیره، انجام تحلیل‌های مختلف فرآیندی از جمله اموری هستند که تنها با کمک هوش مصنوعی در مدت زمان کوتاه می‌توان مدیریت کرد. نتیجه کاربست هوش مصنوعی در مدیریت موارد یادشده افزایش چشم‌گیر امکان کشف، پیشگیری و مهار جرائم اجتماعی است. جانسون^۱ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «هوش مصنوعی و جنگ آینده؛ پیامدها برای امنیت بین‌الملل» رابطه فناوری هوش مصنوعی و رقابت استراتژیک در سیاست جهانی را بررسی می‌کند. به باور وی پیشرفت‌های اخیر در هوش مصنوعی نشان می‌دهد که این فناوری نوظهور تأثیری قطعی و بالقوه دگرگون‌کننده بر قدرت نظامی، رقابت استراتژیک و سیاست جهانی به‌طور گسترده‌تر خواهد داشت. وی در پژوهش دیگری که با عنوان «هوش مصنوعی و آینده جنگ؛ ایالات متحده امریکا، چین و ثبات استراتژیک»^۲ نوشته است، به بررسی خطرات استراتژیک هوش مصنوعی و تأثیرات بالقوه آن بر بازدارندگی، ثبات و حفظ قابلیت‌های تسلیحات هسته‌ای می‌پردازد (جانسون، ۲۰۲۱).

هانتز^۳ و همکاران (۲۰۲۳) در پژوهشی با عنوان «نقش نظری هوش مصنوعی در شکل‌دهی به توازن قدرت جهانی آینده» به بررسی کاربردهای هوش مصنوعی در فناوری نظامی و استفاده از آن در ارتش کشورهای قدرتمند پرداخته‌اند. به باور نویسندگان تاکنون در مورد ماهیت و کاربرد هوش مصنوعی به‌ویژه در مورد نحوه دقیق استفاده و ترکیب فناوری‌های هوش مصنوعی در ارتش کشورهای قدرتمند درک واقع بینانه وجود ندارد. نویسندگان با استفاده از دیدگاه کارشناسان می‌کوشند تا جایگاه و نقش هوش مصنوعی را در دستگاه نظامی سه قدرت بزرگ جهان یعنی امریکا، روسیه و چین بررسی نمایند. برخی از منابع و مقالات به‌گونه‌ای غیرمستقیم با موضوع این نوشتار ارتباط می‌یابد.

پوزچاندر^۳ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «دیپلماسی مصنوعی؛ راهنمایی برای مدیران عمومی جهت هدایت هوش مصنوعی» روندهای مهم هوش مصنوعی و تأثیرات آن بر سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی را بررسی کرده است. دیپلماسی و هوش مصنوعی موضوع

¹ Johnson

² Hunter

³ Pwaschunder, J.M.

تحقیقی است که فیجو و کوان^۱ (۲۰۲۰) انجام دادند. چیپرز^۲ (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان هوش مصنوعی و سیاست‌های دموکراتیک به بررسی تأثیرات هوش مصنوعی بر دموکراسی و سیاست‌های دموکراتیک می‌پردازد. سیترا^۳ (۲۰۲۱) قابلیت‌ها و کارکردهای هوش مصنوعی برای تصمیم‌گیری را بررسی کرده است.

در زبان فارسی پژوهش‌های اندک در مورد رابطه هوش مصنوعی و مسائل بین‌المللی از جمله امنیت بین‌الملل انجام شده است. کارهای انجام شده عمدتاً به صورت کلی به بحث از رابطه هوش مصنوعی و امنیت ملی یا بین‌المللی از زاویه متفاوت با نوشتار حاضر پرداخته‌اند. عزیزی بساطی و سکوتی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به بررسی انواع سلاح‌های خودکار بر امنیت بین‌المللی پرداخته و می‌کوشند تا فرصت‌ها و تهدیدات این سلاح‌ها را بررسی نمایند؛ اما این مقاله به صورت مشخص تحول در مفهوم، ابعاد و سطوح امنیت را در پرتو هوش مصنوعی توضیح نمی‌دهد. احمدی و همکاران (۱۴۰۱) در نوشتاری با عنوان «نقش فناوری‌های نوظهور در امنیت و قدرت ملی کشورها؛ فرصت‌ها و تهدیدها» به بررسی برخی از فرصت‌ها و تهدیدات فناوری جدید از جمله هوش مصنوعی روی امنیت و قدرت ملی دولت‌ها می‌پردازند. این مقاله در کنار تأثیرات هوش مصنوعی به توضیح تأثیرات دیگر فناوری‌های جدید بر قدرت ملی نیز می‌پردازد. در مقاله، نگاه ملی به امنیت بیشتر مورد توجه قرار دارد و رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌المللی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

حسینی و هاشمی‌زاده (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «هوش مصنوعی، صلح و امنیت بین‌المللی» به بررسی و تحلیل هوش مصنوعی و رابطه آن با صلح و امنیت بین‌المللی می‌پردازد. هرچند نویسندگان سؤالات متعددی را در مورد چالش‌های هوش مصنوعی برای امنیت بین‌المللی و آثار و پیامدهای هوش مصنوعی بر امنیت بین‌الملل و راهکارهای مقابله با این چالش‌ها را مطرح می‌کنند، اما بخش عمده مباحث مقاله متمرکز بر بیان رابطه کلی هوش مصنوعی و امنیت بین‌المللی است و به گونه‌ای روشن پیامدها و تأثیرات هوش مصنوعی بر امنیت بین‌الملل مورد توجه قرار نمی‌گیرد. ملایی و کافی (۱۴۰۱) به بررسی

¹ Feijoo, C., Kwon, Y.

² Schippers, B.

³ Saetra.H.S.

رابطه هوش مصنوعی و دیپلماسی می‌پردازند. به باور نویسندگان رابطه هوش مصنوعی و دیپلماسی را در سه حوزه می‌توان تبیین کرد: هوش مصنوعی به‌عنوان موضوع دیپلماتیک، به‌عنوان ابزار و هوش مصنوعی به‌عنوان عامل شکل‌دهنده محیط دیپلماسی.

موحدیان (۱۳۹۹) در تحقیقی با عنوان «هوش مصنوعی و تأثیر آن بر امنیت و روابط بین‌الملل» معتقد است که برتری در حوزه هوش مصنوعی مزیت رقابتی ویژه‌ای را به کشور می‌بخشد. این مقاله هوش مصنوعی را از منظر میزان قدرت ملی بررسی کرده و بهره‌گیری از آن را به‌عنوان افزایش میزان قدرت ملی کشورها مورد توجه قرار می‌دهد.

همان‌گونه که از مرور اجمالی ادبیات بحث آشکار است، بحث هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل از مباحث جدید و تازه است که هنوز زوایای پنهان فراوان دارد. تاکنون در این موضوع عمدتاً یا از بعد فرصت‌زایی و چالش‌زایی هوش مصنوعی برای امنیت به مطالعه پرداخته شده، یا چالش‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از هوش مصنوعی برجسته شده است. این نوشتار می‌کوشد تا تأثیرات هوش مصنوعی بر دگرگونی مفهوم، سطح، ابعاد و مرجع امنیت بین‌المللی را بررسی کند.

۴. چیستی هوش مصنوعی

برای نخستین بار مک کارتی^۱ در سال ۱۹۹۵ به تعریف هوش مصنوعی پرداخت. وی دانشمند کامپیوتر بود و ریاضیات تدریس می‌کرد و آزمایشگاه‌های هوش مصنوعی را در مؤسسه استنفورد تأسیس کرد. به باور وی هدف هوش مصنوعی توسعه ماشین‌هایی است که به‌گونه‌ای رفتار نماید که گویا دارای هوش می‌باشد. «هوش مصنوعی توانایی کامپیوتر دیجیتالی یا کامپیوتر کنترل شده توسط ربات‌ها برای حل مسائلی است که معمولاً با قابلیت‌های پردازش فکری بالاتر از انسان مرتبط است». در تعریف دیگر هوش مصنوعی مطالعه ساخت نرم‌افزارهای کامپیوتری است که بهتر از انسان در مدت کوتاه کارها را انجام دهد (Wolfgang, 2017). طبق این تعریف هوش مصنوعی حاصل در کنار هم قرار گرفتن علوم مختلف ریاضی، آمار، احتمالات، عصب‌شناسی محاسباتی و علوم کامپیوتر و

^۱ -Mc karti

مجموعه‌ای از تکنولوژی و روش‌های کامپیوتری برای رسیدن به توانایی‌های شناختی و عملی انسان توسط ماشین است (Mckinsey, 2023).

هوش مصنوعی به زبان ساده، استفاده از محاسبات رایانه‌ای برای انجام کارهایی است که به مهارت‌های تحلیلی انسانی نیاز دارد. براساس سند مرکز تحقیقات کنگره آمریکا، هوش مصنوعی عبارت است از هر سیستم مصنوعی که وظایفی را تحت شرایط مختلف و غیرقابل پیش‌بینی، بدون نظارت قابل توجه انسانی انجام می‌دهد یا می‌تواند از تجربیات خود بیاموزد و عملکرد خود را بهبود بخشد. آنها ممکن است کارهایی را انجام دهند که نیاز به ادراک، شناخت، برنامه‌ریزی، یادگیری، ارتباط یا عمل فیزیکی شبیه انسان دارند (CRS, 2018). درمجموع می‌توان گفت: هوش مصنوعی شامل «هر سیستم مصنوعی است که وظایفی را تحت شرایط مختلف و غیرقابل پیش‌بینی، بدون نظارت قابل توجه انسان انجام می‌دهد، یا می‌تواند از تجربیات خود بیاموزد و عملکرد خود را بهبود بخشد. تعاریف مختلف هوش مصنوعی عمدتاً ناظر به جایگاه و کارکرد این پدیده است. تعریف حداکثری از هوش مصنوعی آن را به دستگاهی تعریف می‌کند که به جای انسان می‌نشیند، همانند انسان می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد، می‌آموزد و حل مشکل می‌کند. در جانب دیگر تعریف حداقلی است که هوش مصنوعی را به اتوماسیون رفتار هوشمند محدود می‌کند. در میانه این دو تعریف، تعاریف حد وسط قرار دارد. مجموعه‌ای از تعاریف در جدول ذیل بیان شده است.

جدول ۱. طبقه‌بندی تعاریف هوش مصنوعی

سیستمی که مانند انسان می‌اندیشد: به فعالیت‌های اتوماسیون و دستگاه ماشینی گفته می‌شود که همانند انسان می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد، می‌آموزد و حل مشکل می‌کند (Bellman, 1978)	سیستمی که عقلانی می‌اندیشد: مطالعه محاسباتی که درک، استدلال و اقدام را ممکن می‌کند (Winston, 1992)
سیستمی که مانند انسان عمل می‌کند: سیستمی که مانند انسان عمل می‌کند. هنر ایجاد ماشین‌هایی که عملکردهایی را انجام می‌دهند که اگر توسط انسان انجام شود، نیاز به هوش دارد. (Kurzweil, 1990)	سیستمی که عقلانی عمل می‌کند: شاخه‌ای از علوم کامپیوتری مربوط به اتوماسیون رفتار هوشمند (Luger and Stubblefield, 1993)

Resource: Hoadley, 2018, p.3

۵. هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل

آثار و پیامدهای هوش مصنوعی بر مفهوم امنیت بین‌المللی، سطح امنیت، ابعاد امنیت و مرجع امنیت بین‌المللی از مهم‌ترین محورهای بحث مرتبط به رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌المللی است که در ادامه این نوشتار بررسی می‌شود.

۵-۱. هوش مصنوعی و تحول مفهوم امنیت بین‌الملل

هوش مصنوعی همچنان که محیط امنیتی را متحول کرده، باعث دگرگونی عمیق در مفهوم امنیت نیز شده است. برجسته شدن امنیت داده‌محور، امنیت هویت‌محور و امنیت فرامرزی از مهم‌ترین تأثیرات هوش مصنوعی بر مفهوم امنیت بین‌المللی است. اگر جهانی شدن مرز امنیت ملی و بین‌المللی را متحول و سیال نمود، هوش مصنوعی مرز امنیت فردی و اجتماعی را دگرگون کرد. امنیت بین‌الملل همواره در کنار امنیت ملی و امنیت جهانی به کار می‌رود؛ اما مرز دقیق و روشن میان این سه مفهوم وجود ندارد. هوش مصنوعی این مرز را کم‌رنگ و خاکستری کرد. امروزه نمی‌توان به‌گونه‌ای دقیق مرز امنیت ملی و بین‌المللی و جهانی را

تبیین کرد و از این رو، هیچ مفهوم واحد و روشنی از امنیت بین‌المللی وجود ندارد. مفاهیم سه‌گانه یادشده را صرفاً براساس قلمرو مکانی و مفهوم مرز جغرافیایی می‌توان از همدیگر تفکیک کرد. هوش مصنوعی با در هم نوردیدن مرز جغرافیایی و قلمرو مکانی این تفکیک را با چالش جدی روبه‌رو کرد. امنیت ملی ناظر به امنیت شهروندان، امنیت بین‌المللی ناظر به امنیت دولت‌ها و امنیت جهانی معطوف به امنیت بشری دیگر حدود مرز معین ندارد و به‌سادگی قابل تفکیک نیست.

در یک تلقی امنیت در حالت عینی عدم وجود تهدید در برابر ارزش‌های به دست آمده است و در حالت ذهنی آن، نبود تهدید در برابر ارزش‌های به دست آمده را تعیین و اندازه‌گیری می‌کند. از سوی دیگر، امنیت در حالت ذهنی آن، عدم وجود ترس از مورد حمله قرار گرفتن این ارزش‌هاست. ایوب^۱ (۱۹۹۵) براین باور است که «امنیت و عدم امنیت در ارتباط با آسیب‌پذیری داخلی و خارجی تعریف می‌شود. درواقع، آسیب‌پذیری داخلی و خارجی از ظرفیت کافی برای تضعیف و یا فروپاشی ساختارهای دولتی و رژیم‌های حاکم برخوردار است. در تلقی دیگر امنیت به رهایی از قیدوبندها معنا می‌شود. به گفته کن بوت^۲، رهایی به معنای آزادی مردم (افراد و گروه‌ها) از قیدوبندهای بشری است که مانع آزادی عمل آنها در انتخاب و اجرای گزینه‌های دل‌خواه آنها می‌شود. امنیت و رهایی دو روی یک سکه هستند. رهایی، نه قدرت و نظم، موجب ایجاد امنیت حقیقی می‌شود. رهایی به‌لحاظ نظری همان امنیت است (ken booth, 1991). هوش مصنوعی از طریق تولید داده‌ها و قرار گرفتن در جای انسان به ایجاد قیدوبندهای جدید می‌انجامد و از این منظر تهدید جدیدی را ایجاد می‌کند. به گفته کلودزیج^۳ (۲۰۰۵) امنیت هم دربرگیرنده تمهیدات و ابزار قدرت و استفاده از زور برای مهار یک بازیگر متخاصم است و هم شیوه تشویق و ترغیب یک دولت متخاصم به وسیله ارائه منافع مشترک است تا بتواند دشمنی را به همکاری و تعامل تغییر

^۱ AYOOB M.

^۲ - ken booth

^۳ Kolodziej

شکل دهد. هوش مصنوعی از طریق تولید و پردازش داده‌ها، برنامه‌ریزی و مدیریت منابع، ابزار جدیدی برای قدرت سیاسی است و از این منظر امنیت بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در مورد تعریف امنیت بیش از دیگر مفاهیم تفاوت نظر وجود دارد. به گفته برخی از نویسندگان با اینکه طی پنجاه سال اخیر امنیت در قلب مطالعات روابط بین‌المللی قرار دارد (شیهان^۱، ۲۰۰۵)، اما تاکنون در مورد چیستی و ماهیت آن توافق نظر وجود ندارد؛ درحالی‌که برخی از نظریات امنیت را محافظت در برابر برخی تهدیدها یا خطرهای به‌جای حمایت از وضعیت مطلوب می‌دانند، عده‌ای دیگر بر چگونگی حمایت از دولت در برابر تهدیدات داخلی و خارجی آن را تعریف می‌کنند (Buzan & Hansen, 2009). به گفته هیلگا^۲ (۱۹۹۱) هیچ تعریف واحدی از امنیت وجود ندارد. «امنیت ملی»، «امنیت بین‌الملل» و «امنیت جهانی» به مجموعه مختلفی از مسائل اطلاق می‌شود و در زمینه‌های مختلف تاریخی و فلسفی ریشه دارد. به باور وی مفهوم امنیت ملی روی امنیت دولت-ملت تمرکز داشته و به دلیل نادیده گرفتن امنیت سایر کشورها مورد انتقاد قرار دارد. ازسوی دیگر، مفهوم امنیت جهانی به دلیل مفروض گرفتن تعریف مشترک جهانی از امنیت و وجود مجموعه‌ای از ارزش‌ها، قوانین و اصول مشترک، که از پیش فرض‌های تعریف مشترک از امنیت جهانی است، مورد انتقاد قرار دارد.

در مجموع رابطه امنیت و هوش مصنوعی را از نظر تحول مفهومی در چند محور می‌توان تبیین کرد: نخست آنکه هوش مصنوعی دوگانگی داخلی و خارجی را با چالش جدی روبه‌رو نموده و از این زاویه تفکیک مفهومی و نظری میان امنیت ملی و امنیت بین‌المللی را با چالش روبه‌رو کرده است. ازسوی دیگر، هوش مصنوعی با وارد نمودن فشارهای بوروکراتیک و فناوریانه بر سیستم حکمرانی و دولرداری، عرصه جدیدی را برای مقوله امنیت باز نموده که موجب تحول در این مفهوم می‌شود. درواقع، هوش مصنوعی روند بوروکراتیک جدیدی را ایجاد نموده که دولت ملی را تحت فشارهای جدید قرار می‌دهد. «با وجود رشد خدمات

¹ Sheehan

² Helga

الکترونیکی، نگرانی‌های مربوط به امنیت سایبری همچنان مانع استفاده از خدمات الکترونیکی می‌شود» (Deloitte, 2015, p.8).

از سوی دیگر، مسئله هویت و امنیت بین‌المللی نیز تحت تأثیر فناوری جدید به عنوان یک مسئله اساسی در مطالعات بین‌المللی مطرح شده که به نوبه خود تحول در مفهوم امنیت را به همراه دارد. چنان که پیش از این رابطه جهانی شدن و امنیت نیز مسئله امنیتی شدن هویت را برجسته کرده بود (Cha, 2000). تحول در مفهوم امنیت بین‌الملل تحت تأثیر جهانی شدن آغاز شده و با ظهور هوش مصنوعی به نقطه اوج خود رسیده است. به گفته برخی از نویسندگان امنیت غیرفیزیکی، تنوع تهدیدها و برجسته شدن امنیت هویتی از آثار کلیدی جهانی شدن در حوزه امنیتی است. این آثار امنیتی به گرایش‌های رفتاری خاصی در سیاست خارجی یک دولت منجر می‌شود که تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است. پیامدهای جهانی شدن تکنولوژی و هوش مصنوعی بر امنیت را در چهار محور می‌توان بررسی کرد: ایجاد نفوذ متقابل موضوعات خارجی و داخلی، اعمال فشارهای نوآورانه بوروکراتیک بی‌سابقه بر دولت‌ها، محاسبه قابلیت‌های نسبی پیچیده و غیرخطی و ضرورت تفکر تازه در مورد شیوه‌های جدید جنگ (cha, 2000). هوش مصنوعی، به گونه‌ای عمیق‌تر و جدی‌تر پیامدهای یادشده را به همراه دارد.

۵-۲. هوش مصنوعی و سطح امنیت بین‌الملل

دومین محور در بحث امنیت بین‌الملل تعیین سطح امنیت است. در گفتمان‌های بین‌المللی در این مورد صورت‌بندی‌های متفاوتی وجود دارد. این تفاوت در صورت‌بندی سطح امنیت بین‌الملل به گونه منطقی روی دیگر سویه‌های بحث امنیت بین‌الملل نیز بازتاب دارد. سطح امنیت در اینجا ناظر به چهار سطح ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی است. گفتمان‌های مختلف با توجه به رویکرد هستی‌شناختی خاص خود، سطح معین از امنیت بین‌الملل را مورد توجه قرار می‌دهد. بوزان در آخرین نظریات خود امنیت را در سطوح ملی، بین‌المللی، منطقه‌ای، اجتماعی و فردی مطرح کرده است. بوزان و همکاران، امنیت ملی را مرکز ثقل امنیت می‌دانند. هرچند سطوح مختلف امنیت دارای تأثیرات متقابل روی هم‌دیگر هستند،

اما تنها رویکرد معنادار در بحث امنیت، نگرستن به آن در سطح امنیت ملی است. به اعتقاد بوزان: «به علت ساخت سیاسی دولت‌ها نظام سیاسی بین‌المللی مهم‌ترین زیستگاه کشورها تلقی می‌شود. درواقع، ارتباط سیاسی بین دولت‌ها و نظام یادشده به قدری نزدیک است که بحث مستقل درباره آنها در معرض خطاهای جدی قرار دارد» (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱).

هوش مصنوعی مرزبندی سطوح مختلف و مجرای امنیت را فروریخت و سطح پیچیده و غیرقابل مشاهده و غیرقابل پیشگیری از تهدیدات امنیتی را با عنوان سطح کلان داده‌ها و شبکه‌های الکترونیکی مطرح کرده است. با مطرح شدن امنیت داده‌ها و شبکه‌های رباتی، به گفته بوزان، امکان بحث مستقل و مجزا از امنیت ملی بدون توجه به امنیت بین‌المللی و برعکس با دشواری روبه‌رو است و این تفکیک ما را در معرض خطای مفهومی قرار می‌دهد. تلاش دولت‌ها برای افزایش امنیت ملی بدون توجه به امنیت بین‌المللی در عصر هوش مصنوعی، در عمل، به معمای امنیتی منجر می‌شود. هوش مصنوعی همچنان که برای کنترل تهدیدات می‌تواند مؤثر باشد، خود به تولید ناامنی می‌انجامد و این امر معمای امنیتی را ایجاد می‌کند. غیرقابل مشاهده بودن سطح جدید امنیت تحت تأثیر هوش مصنوعی، کارکرد دیپلماسی برای مقابله با تهدیدات این سطح را دشوار می‌کند.

به گفته کسینجر «با توجه به ماهیت مخفی و به سرعت متحول‌شونده هوش مصنوعی بازیگران دولتی نمی‌توانند آن را به‌عنوان یک تهدید قطعی مانند تسلیحات هسته‌ای بر روی میز گذاشته و در مورد آن مذاکره کنند. دولت‌ها در حال حرکت به حوزه‌ای جدید هستند که دارای توانایی‌های خارق‌العاده بوده و تشخیص تهدید به‌سادگی میسر نیست. همین سردرگمی می‌تواند به هرج و مرج در میدان نبرد یا اشتباه یک کشور در شناسایی منبع حمله منجر شود. از این زاویه هوش مصنوعی خطر جنگ هسته‌ای را افزایش می‌دهد (مراد پیری و خضرای، ۱۳۹۹، ص ۱۵۹-۱۷۷).

ازسوی دیگر، ماهیت هوش مصنوعی پارادوکسیکال می‌نماید که از یک سو، محلی و خاص است و ازسوی دیگر، جهانی و عام است. با وجود این تصور که هوش مصنوعی یک پدیده جمعی و جهانی است و همه کشورها می‌توانند برای افزایش ضریب امنیتی خود از آن

استفاده نمایند، اخلاق و فرهنگ هوش مصنوعی عمدتاً غربی است. اصول و ارزش‌های حاکم بر هوش مصنوعی عمدتاً ماهیت غربی و آمریکایی دارد (فیروزآبادی، ۱۴۰۲). همین امر باعث می‌شود که هوش مصنوعی در استخدام کشورهای غربی قرار گرفته و جهت‌گیری جانبدارانه را رقم بزند. «چت جی بی تی مراقب است که نقض بالقوه حقوق بشر در فعالیت‌های ضدتروریستی کشورهایی مثل آمریکا را مورد بحث قرار ندهد» (کرمی و متقی، ۱۴۰۳). این رویکرد جانبدارانه کاملاً نامرئی و غیرآشکار است و به‌صورت ظریف و آرام سطح جدیدی و غیرقابل مشاهده شناختی و ذهنی را در بحث امنیت بین‌الملل ایجاد می‌کند.

۳-۵. هوش مصنوعی و ابعاد امنیت بین‌المللی

در تلقی سنتی امنیت در بعد نظامی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. اما تحولات روابط بین‌الملل در پرتو توسعه و تحول خیره‌کننده تکنولوژی مدرن و ظهور عصر جهانی‌شدن، ابعاد جدید و تازه‌ای را برای امنیت مطرح نموده است. جهانی‌شدن در کنار ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی امنیت، بعد انسانی و هویتی امنیت بین‌الملل را برجسته کرده است. ظهور هوش مصنوعی، بعد معلوماتی و نرم‌افزاری امنیت را به‌گونه‌ای بی‌پیشینه مهم کرده است. هرچند پیش از این مکتب کپنهاگ به موسع‌سازی مفهوم امنیت پرداخته، اما توسعه هوش مصنوعی، اهمیت فناوری نظامی را را بیش از پیش افزایش داده است (Bin Rashid et al, 2023). تهدیدات داده‌ها و نرم‌افزارها تحت‌تأثیر هوش مصنوعی به‌گونه‌ای جدی برجسته شده است. تجزیه و تحلیل کلان داده‌ها و پردازش معلومات توسط هوش مصنوعی که از مؤلفه‌های سیاست‌گذاری است، مسئله امنیت اطلاعاتی را پیش کشیده است. تهدیدات سایبری، سرقت اطلاعات، دست‌کاری در داده‌ها از طریق هکرها ابعاد جدیدی را در امنیت ملی و بین‌المللی ایجاد نموده است.

تحت تأثیر هوش مصنوعی امنیت سایبری به‌عنوان بعد جدید و مهم در مطالعات امنیتی مطرح شده است؛ زیرا حملات سایبری یکی از جدی‌ترین تهدیدهای جهانی به شمار می‌آید (kisekka& Abdelhamid, 2019). امنیت سایبری را می‌توان مجموعه‌ای از فناوری‌ها و فرآیندهای طراحی شده برای محافظت از رایانه‌ها، شبکه‌ها، برنامه‌ها و داده‌ها تعریف کرد

که در برابر حملات، دسترسی‌های غیرمجاز، سرقت اطلاعات و دست‌کاری در معلومات به کار گرفته می‌شود. تمرکز امنیت سایبری بر تکنیک‌هایی است که بتوانند بر مبنای آن تأمین‌کننده امنیت در حوزه‌های یادشده باشند. (Aftergood, 2017). به همین دلیل توجه به تعریف سیستم‌های امنیتی دارای اهمیت جدی است (Bhatele, et al, 2019, p.175). این سیستم‌ها شامل سیستم امنیت شبکه و سیستم امنیتی رایانه است و هر یک از این سیستم‌ها شامل فایروال‌ها، نرم‌افزارهای ضدویروس و سامانه‌های تشخیص نفوذ هستند که به تعیین و شناسایی رفتارهای غیرمجاز سیستم‌ها کمک می‌کنند. ازسوی دیگر، ناامنی سایبری، زمینه را برای تهدیدات امنیتی ازجمله خرابکاری، اخلاف، ترور، جاسوسی و دیگر جرائم مرتبط هموار کرده است (صیاد، امینی و طاهری، ۱۳۹۹، ص ۳۳۰). چگونه می‌توان نقش شرکت‌های گوگل، آمازون، فیس‌بوک و بایدو را در بحث امنیت و به‌ویژه امنیت بین‌الملل نادیده گرفت؟ تشدید شکاف فقیر و غنی، گسترش نابرابری اجتماعی، عدم پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر انسان از نتایج فناوری جدید است که هرکدام دارای ابعاد امنیتی است (نیدزیند و ماروالا، ۲۰۲۲).

بعد اقتصادی امنیت نیز تحت تأثیر هوش مصنوعی متحول شده است؛ زیرا هوش مصنوعی صاحبان سرمایه را تقویت و طبقه کارگر را تضعیف نموده و این امر به‌طور بالقوه می‌تواند به افزایش گسترده نابرابری اجتماعی منجر شود (کوژیر، ۲۰۱۸). ظهور بعد تازه در مباحث امنیت، موجب شده که دولت‌ها نیز در سیاست‌های امنیتی خود بر هوش مصنوعی تمرکز نمایند. درواقع، رهبری آینده جهان از آن کشوری است که در عرصه هوش مصنوعی و فناوری جدید در جایگاه برتر قرار داشته باشند (Vincent, 2017). چین برنامه خود را برای تبدیل شدن به یک رهبر جهانی در هوش مصنوعی تا سال ۲۰۲۳ اعلام نمود (فیشر، ۲۰۱۸). به گفته برخی صاحب‌نظران هدف ارتش چین در حال حاضر تغییر رویکرد از جنگ اطلاعاتی به جنگ هوشمند است و برای دستیابی به این هدف، چین گروه تخصصی « سیستم‌های بدون سرنشین و هوشمند» را تأسیس کرده است (Webster, 2017). پیشرفت در سیستم‌های تسلیحاتی خودمختار و مجهز به هوش مصنوعی به افزایش سرعت، دستیابی، دقت و مرگبار بودن عملیات‌های نظامی آینده منجر خواهد شد Allen,

(Horowitz, Kania, and Scharre, 2018). هوش مصنوعی و داده‌ها هم‌اکنون به‌عنوان مهم‌ترین منبع قدرت ملی جایگزین نفت جهان شده و محور اصلی رقابت‌های بین‌المللی را به خود اختصاص داده است (اکونومیست، ۲۱۰۷).

۴-۵. هوش مصنوعی و مرجع امنیت بین‌الملل

امنیت برای چه کسی؟ آیا منظور از امنیت بین‌الملل امنیت دولت‌هاست یا امنیت ملت‌ها؟ امنیت جامعه بشری یا امنیت افراد؟ گفتمان‌های مختلف در باب مرجع امنیت نیز دارای دیدگاه و نقطه‌نظرات متفاوت است (مکین لای و همکاران، ۱۳۸۰). درمجموع، برای هدف یا مرجع امنیت چهار وضعیت در دیدگاه‌های مختلف مطرح شده است. در دیدگاه رئالیستی دولت در جایگاه محور امنیت قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که در دیدگاه لیبرالیستی افراد و شهروندان مرجع امنیت هستند. جامعه‌گرایان جامعه را مرجع امنیت می‌دانند؛ درحالی‌که کن بوت بر مرجعیت افراد تأکید می‌کند (سجادی، ۱۳۹۹). به گفته بوت درواقع، رهایی از سلطه و نه قدرت یا نظم است که امنیت را برای ما به ارمغان می‌آورد. رهایی از سلطه حیث نظری همان امنیت است (ken booth, 1991).

مکتب کپنهاگ با مطرح نمودن مفهوم «هدف مرجع»، سعی نمود تا مسائل امنیتی را فراتر از حوزه «امنیت ملی» مطرح نماید. در نظر ایشان دولت به‌عنوان اساسی‌ترین هدف مرجع مطرح و دارای مزیت است. هوش مصنوعی با مطرح نمودن چهره جدید دولت با عنوان دولت الکترونیکی و مجازی، امنیت الکترونیکی و مجازی را به‌عنوان مهم‌ترین مرجع امنیت ذکر کرده و تهدیدات سایبری را به‌عنوان مهم‌ترین تهدیدات ناظر به این مرجع مطرح نموده است. همچنان‌که بعد مجازی امنیت تحت تأثیر هوش مصنوعی به‌گونه‌ای جدی مطرح شده است، در بحث مرجع امنیت نیز اطلاعات و منابع معلوماتی که مبنای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری است، به‌عنوان مرجع مهم‌تر از جامعه، دولت و افراد مطرح شده است.

به باور برخی از نویسندگان تجزیه و تحلیل چندرشته‌ای از فناوری‌های نوظهور و تأثیر آنها در محیط امنیتی جدید بین‌المللی را در سه سطح می‌توان تحلیل و تبیین کرد: هوش مصنوعی، رباتیک و اتوماسیون. هریک از این فناوری‌ها دارای ظرفیت و پتانسیل قابل توجه

و چشمگیر برای ایجاد تغییر و دگرگونی در روابط بین‌الملل از جمله امنیت بین‌المللی هستند. طرح پرسش‌های اساسی اخلاقی، قانونی و سیاسی جدید در مورد به‌کارگیری قدرت و نقش انسان‌ها در جنگ و درگیری یکی از ابعاد جدیدی است که در بحث مرجع امنیت بین‌المللی باید مورد توجه قرار گیرد (Steff et al, 2020). براساس این، زیر سؤال رفتن نقش انسان با جایگزین شدن ربات‌ها و هوش مصنوعی، محور تازه‌ای را در باب مرجع امنیت بین‌المللی باز نموده که در مطالعات امنیتی بین‌المللی باید مورد توجه قرار گیرد.

دست‌کاری در افکار عمومی و تضعیف اعتماد جمعی که از طریق جعل عمیق داده‌ها و تجزیه و تحلیل کلان داده‌ها صورت می‌گیرد، مرجع جدیدی را در بحث امنیت بین‌المللی ایجاد می‌کند. به عقیده رمفر^۱ (۲۰۱۸)، هوش مصنوعی به‌طور فزاینده و واقع‌گرایانه، جعل عکس، صوت و فیلم، یا جعل عمیق را امکان‌پذیر کرده که اخبار غیرواقعی، هدایت افکار عمومی و تضعیف اعتماد عمومی را موجب می‌شود. به گفته کلارک^۲ «کشورها از طریق پردازش هوش مصنوعی در زمینه فرماندهی و کنترل نیروهای نظامی در حال ایجاد سامانه‌های متنوع هدایت و راهبری جامعی هستند که تمامی ساحات فرماندهی و تصمیم‌گیری را شامل و امکان اجرای اقدامات نظامی در حوزه هوایی، فضایی، سایبری، دریایی و زمینی را فراهم می‌نماید. این امر بدین معناست که دیگر مرجع امنیت فقط به فضای حقیقی دولت، جامعه و شهروندان محدود نیست؛ بلکه مرجع امنیت ناظر به فضای حقیقی و مجازی باید تعریف شود و مرجعیت امنیت سایبری در مطالعه امنیت بین‌الملل به‌گونه‌ای جدی برجسته شده است.

¹ Rempfer

² Clark

۶. نتیجه‌گیری

هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل از موضوعات مهم و جدید در مطالعات بین‌المللی است. در این نوشتار رابطه هوش مصنوعی و امنیت بین‌الملل از منظر دگرگونی‌هایی که در چهار محور مفهوم، سطح، بعد و مرجع امنیت بین‌المللی ایجاد شد، مطالعه و بررسی شده است. نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد که امنیت بین‌المللی به‌عنوان متغیر وابسته تحت‌تأثیر هوش مصنوعی با دگرگونی و تحول عمیق و همه‌جانبه روبه‌رو شده است. با توجه به مهم‌ترین پرسش‌های مربوط به مطالعات امنیتی، ما این دگرگونی را در مفهوم امنیت بین‌الملل، سطوح، ابعاد و مرجع امنیت بین‌الملل به بحث گذاشتیم. چندان‌که به‌شدن مفهوم امنیت و برجسته شدن امنیت کلان داده‌ها، امنیت سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی مبتنی بر داده‌هایی که در معرض دست‌کاری قرار دارد، مهم‌ترین تحول مفهومی است.

از نظر ابعاد امنیت، بعد سایبری و مجازی امنیت بین‌الملل نسبت به دیگر ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی برجسته شده است. برجسته شدن سطح جدید با عنوان سطح انسانی و هویتی از دیگر جنبه‌های تحول در امنیت بین‌المللی است. مرجع امنیت بین‌المللی که در مطالعات روابط بین‌الملل بیشتر تمرکز روی امنیت دولت-ملت داشت نیز با دگرگونی گسترده روبه‌رو شد. با ظهور و گسترش هوش مصنوعی کلان داده‌ها و پردازش داده‌ها و اطلاعات در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری به‌عنوان مهم‌ترین مرجع امنیت بین‌الملل مطرح شده و امروزه مهم‌ترین دغدغه امنیتی دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. درنهایت اینکه در روابط بین‌الملل، امنیت داده‌ها و اطلاعات که از عناصر مهم تصمیم‌گیری سیاسی است و نیز تهدیدات ناشی از اعمال نفوذ، فشار و دست‌کاری معلومات از طریق هوش مصنوعی، از مهم‌ترین مسائل مطالعات امنیت بین‌المللی است که در پژوهش‌های امنیت‌شناسی باید توجه شود.

- (۱) دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، و چهرآزاد، سعید (۱۴۰۲). باز ساختار بندی نظریه‌های روابط بین‌الملل در عصر هوش مصنوعی. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۲۶، سال دوم، شماره، ۱۰۰، صص ۷-۳۷.
- (۲) مرادی‌پری، هادی، و خضرائی، حمیدرضا (۱۳۹۹). فناوری‌های نوین اطلاعاتی در جنگ‌های آینده. *مطالعات قدرت نرم*، سال دهم، شماره دوم (۲۳)، صص ۱۵۹-۱۷۷.
- (۳) حسینی، سیدامیرعلی، و سید علیرضا هاشمی‌زاده (۱۴۰۲). هوش مصنوعی و صلح و امنیت بین‌المللی. *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره سیزدهم، شماره ۴۹، صص ۳۲۵-۳۴۵.
- (۴) عزیزی بساطی، مجتبی، و سکوتی، مرضیه (۱۳۹۴). واکاوی تأثیرات سلاح خودکار بر صلح و امنیت بین‌الملل. *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۹، شماره ۳، صص ۳۵-۵۶.
- (۵) علی احمدی، افشین زرگر و علی آدمی (۱۴۰۱). نقش فناوری‌های نوظهور در امنیت و قدرت ملی کشورها؛ فرصت‌ها و تهدیدها، *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۱۸، شماره ۴ (۷۲)، صص ۱۳۹-۱۵۹.
- (۶) مکین لای آر. دی، آر. لیتل (۱۳۸۰). امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه علی اصغر افتخاری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۷) سجادی، سیدعبدالقیوم (۱۳۹۹). گفتمان‌های امنیتی در روابط بین‌الملل. کابل: دانشگاه خاتم‌النبیین.
- (۸) موحدیان، احسان (۱۳۹۹). هوش مصنوعی و تأثیر آن بر امنیت و روابط بین‌الملل. *فصلنامه امنیت بین‌الملل*، شماره ۷، ص ۶۵.
- (۹) ملایی، اعظم، و کافی، مجید (۱۴۰۱). جایگاه هوش مصنوعی در دیپلماسی؛ ملاحظات برای جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۲۶ (۴)، شماره ۹۸، صص ۳۱۱-۳۳۱.
- (۱۰) کرمی، علی، و متقی دستنایی، افشین (۱۴۰۳). آسیب‌شناسی تأثیر هوش مصنوعی بر دیپلماسی عمومی. *فصلنامه پژوهش‌نامه روابط جهانی*، سال اول، شماره ۳، صص ۸۱-۱۴۶.

- 1) Aftergood, S. (2017). Cybersecurity: The cold war online. *Nature*, 547(2), 30-31.
- 2) Artificial Intelligence and National Security Daniel S. Hoadley US Air Force Fellow Nathan J. Lucas Section Research Manager April 26, 2018 congressional research Service.
- 3) AYOOB, M. (1995). The third world security, in: regional conflict and international system, Boulder, Co lynne Rienner.
- 4) Bin Rashid, Adib, Ashfakul Karim Kausik; Ahamed Al Hassan Sunny Mehedy Hassan Bappy (2023). Artificial Intelligence in the Military: An Overview of the Capabilities, Applications, and

Challenges. *International Journal of Intelligent Systems*, Issue Online. doi.org/10.1155/2023/8676366.

- 5) Buzan, B., & Hansen, L. (2009). The evolution of international security studies. Cambridge University Press.
- 6) Cha, V. D. (2000). Globalization and the study of international security. *Journal of Peace Research*, 37(3), 391-403.
- 7) Clark, C. (2017). [rytimes.com/news/your-air-force/2018/07/19/ever-heard-of-deep-fake-technology-breaking-defense](https://www.nytimes.com/news/your-air-force/2018/07/19/ever-heard-of-deep-fake-technology-breaking-defense).
- 8) CRS. (2018). Artificial Intelligence (AI) and Education. *Congressional Research Service*, 2-3.
- 9) Development Plan. Retrieved from Newamerica: <https://www.newamerica.org/cybersecurity->
- 10) Economist (2017, May 6). The worlds most valuable resource is no longer oil, but data. Retrieved from Economist: <https://www.economist.com/news/leaders/21721656-data-economy-demands-new--approach-anti-trust-rules-worlds-most-valuable-resource>
- 11) Elena G. Popkova (ed) (2021). Meta-Scientific study of Artificial Intelligence, information Age Publishing Inc. u.s.
- 12) Feijóo, C., Kwon, Y., Bauer, J. M., Bohlin, E., Howell, B., Jain, R., ... & Xia, J. (2020). Harnessing artificial intelligence (AI) to increase wellbeing for all: The case for a new technology diplomacy. *Telecommunications Policy*, 44(6), 101988.
- 13) Fischer, S.C. (2018). Artificial Intelligence: China's High-Tech Ambitions. Zurich: Center for Security Studies.
- 14) Helga Haftendorn (1991). The Security Puzzle: Theory-Building and Discipline-Building in International Security, *International Studies Quarterly*, 35(1), 3-17.
- 15) Horowitz, Allen, Kania, & Paul Scharre (2018). Strategic competition in an era of artificial intelligence. Washington, DC: Center for a New American Security.
- 16) Hunter, L. Y., Albert, C. D., Henningan, C., & Rutland, J. (2023). The military application of artificial intelligence technology in the United States, China, and Russia and the implications for global security. *Defense & Security Analysis*, 39(2), 207-232.
- 17) Johnson, J. (2019). Artificial intelligence & future warfare: implications for international security. *Defense & Security Analysis*, 35(2), 147-169.
- 18) Johnson, James (2021). Artificial Intelligence & Future of Warfare: The USA, China, and Strategic Stability. Manchester: Manchester University Press.
- 19) Ken booth (1991). security and emancipation, *Review of international studies*. p.324

- 20) Kolodziej Edward A. (2005). Security and International relations. cambridge, university press.
- 21) Kucier, K. (2018), The Economic Implications of Artificial Intelligence, In *Artificial Intelligence and International Affairs: Disruption Anticipated*, eds. M.L. Cummings, Heather M. Roff, Kenneth Cukier, Jacob Parakilas, and Hannah Bryce, pp.29–42. London: Chatham House.
- 22) Marwala, T. (2023). Artificial intelligence, game theory and mechanism design in politics. Springer Nature.
- 23) Marwala, Tshilidzi & Hurwitz, Evan (2017), Artificial Intelligence and Economic
- 24) National Security Commission On Artificial Intelligence(2018), S. 2806, 115th Cong. 2018.
- 25) National Security Commission On Artificial Intelligence. Act of 2018, S. 2806, 115th Cong.
- 26) Ndzendze, B., and T. Marwala (2023), Artificial Intelligence and International Relations Theories, Singapore: Palgrave Macmillan
- 27) Puaschunder, Julia M., (2019). Artificial Diplomacy: A Guide for Public Officials to Conduct Artificial Intelligence. *Journal of Applied Research in the Digital Economy*, 1, 39-54.
- 28) Radulov, N. (2019). Artificial intelligence and security. *International scientific journal, security and future*, 3(1), 3-5.
- 29) Rempfer, K. (2018). Ever heard of ional securityr onlogy? The phony audio and video tech could be used to blackmail US troops. Military Times. at: <https://www.militarytimes.com/news/your-air-force/2018/07/19/ever-heardof-deep-fake-technology-the-phony-audio-and-video-tech-could-be-used-to-blackmail-us-troops/>.
- 30) Sætra, H. S. (2021). A typology of AI applications in politics. *Artificial Intelligence and Its Contexts: Security, Business and Governance*, 27-43.
- 31) Sayler, Kelley M. (2020). Artificial Intelligence and National Security. <https://sgp.fas.org/crs/natsec/R45178.pdf>, Congressional Research Service
- 32) Schippers, B. (2020). Artificial intelligence and democratic politics. *Political Insight*, 11(1), 32-35.
- 33) Sheehan, M. (2005). Critical Security. In *International Security: An Analytical Survey* (pp. 151-168). Boulder, USA: Lynne Rienner Publishers. <https://doi.org/10.1515/9781685853501-011>
- 34) Steff, R., Burton, J., Soare, S. R. (2020). Emerging technologies and international security. London: Routledge, 1st Edition Theories: Skynet in the Market, Heidelberg: Spring
- 35) Understanding China's AI Strategy: Clues to Chinese Strategic Thinking on Artificial Intelligence and National Security February 2019 By Gregory C. Allen

- 36) Vincent, J. (2017). Putin says the nation that leads in AI 'will be the ruler of the world. Retrieved from The Verg: <https://www.theverge.com/2017/2019/2014/16251226/russia--aiputin-rule-the-world>
- 37) Visvizi, A., & Bodziany, M. (2021). Artificial intelligence and its context: an introduction. In *Artificial Intelligence and Its Contexts: Security, Business and Governance* (pp. 1-9). Cham: Springer International Publishing.
- 38) Webster, G. (2017, August 1). Full Translation: China's 'New Generation ArtificialIntelligence Development Plan. Retrieved from Newamerica: <https://www.newamerica.org/cybersecurity-initiative/digichina/blog/full-translationchinas-new-generation-artificial-intelligence-development--plan>.
- 39) Wolfgang, Ertel (2017). Introduction to Artificial Intelligence, springer International Publishing.

بحران‌های فکری سیاسی عصر ابوحنیفه، عبور از وضع موجود و نیل به وضع مطلوب

محمد عارف فصیحی دولت شاهی^۱

چکیده

ابوحنیفه از فقیهان اعدالی و خردگراست که آرای سیاسی او نقطه عطفی در تاریخ فکری و سیاسی مسلمانان به شمار می‌رود. آرای برآمده از ذهن جستجوگر او نه تنها بر روزگار وی تأثیر گذاشت، بلکه اعصار بعد از خود را نیز متأثر کرد. اهمیت آرای سیاسی ابوحنیفه در این است که حاصل تعامل موفقیت‌آمیز نص و زندگی سیاسی است که با هدف برون‌رفت جامعه از وضعیت آشفته و ناسامان به سمت وضعیت مطلوب طراحی شده است. این پژوهش در تلاش است با بهره‌گیری از روش و منطق جستاری اسپریگنز بحران‌های فکری و سیاسی عصر ابوحنیفه و راه‌حل‌های پیشنهادی وی را برای خروج از وضعیت آشفته به سمت وضعیت مطلوب بررسی کند. در تطابق با منطق جستاری اسپریگنز، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ابوحنیفه در مشاهده بی‌نظمی‌های اجتماعی و در مرحله تشخیص درد، علت‌العلل تمام بی‌نظمی‌ها را استبداد سیاسی و آشفته‌گی فکری می‌داند و این عوامل را به مثابه علت‌العلل بیماری‌های زمانه‌اش مطرح می‌کند. تأسیس سامان سیاسی تحت زعامت فرد محق، یعنی فرد عادل و درستکار و نیز خروج از تنگ‌نظری‌های اعتقادی، تدوین مجموعه قواعد به‌منظور پاسخ‌گویی به حوادث واقعه، تمسک به اصل مدارا، مناظره و گفتگوهای آزاد علمی تجویزها و راه‌حلی است که ابوحنیفه برای بسامان کردن امور جامعه خود ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی ابوحنیفه، مشاهده وضعیت، تشخیص درد، نظم خیالی، راه‌حل‌شناسی.

^۱. دکترای روابط بین‌الملل و استاد همکار در دانشگاه خاتم النبیین (ص) - افغانستان؛ Dawlat1352@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۵؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۲/۲۰؛ **تاریخ انتشار:** بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: فصیحی دولت شاهی، محمد عارف (۱۴۰۴) بحران‌های فکری سیاسی عصر ابوحنیفه، عبور از وضع

موجود و نیل به وضع مطلوب، فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۵) صص ۴۹-۸۰

۱. مقدمه و مسئله پژوهش

بدون تردید زندگی علمی هر اندیشمندی با شرایط و الزامات زمانه وی نسبتی وثیق برقرار می‌کند؛ از این رو اسپریگنز اندیشه‌ها را به مروارید همانند نموده است (۱۳۸۲، ص ۴۰). مطابق با نظریه اسپریگنز اندیشه سیاسی ابوحنیفه نیز پیوند آشکاری با نوع گفتمان فکری در دوره امویان و عباسیان دارد و با الزامات این عصر سنخیت برقرار می‌کند. از این رو، فهم اندیشه سیاسی ابوحنیفه راهی به سوی زندگی تجربی فردی و گامی مطمئن برای درک بحران‌های اجتماعی در این دوره تاریخی است. بدینسان، فهم زندگی و اندیشه ابوحنیفه در گرو درک بستر اجتماعی و سیاسی وی ممکن می‌شود. ابوحنیفه اندیشمندی است که در اوج بی‌نظمی و بحران زیست؛ به گونه‌ای که می‌توان مشاهده این وضعیت و تشخیص علل آنها را در تکوین اندیشه سیاسی وی یک نقطه آغاز در نظر گرفت؛ یعنی اندیشه وی زمانی تکوین یافت که جداً احساس نمود که جامعه‌اش در سراسیمی بی‌نظمی و بحران قرار گرفته و در حال سقوط است. بنابراین، در فهم اندیشه ابوحنیفه نیازمند بازسازی محیط بحران‌زده و آشفته‌ای هستیم که اندیشه وی در آن انسجام یافته و به کمال رسیده است (فصیحی‌دولت‌شاهی، ۱۴۰۱، ص ۲۱).

ابوحنیفه در پویش فکری خود در پاسخ به پدیده بحران کوشید که ابعاد و سرشت بحران‌های اجتماعی عصرش را دریابد و درعین‌حال، به دنبال ارائه شیوه‌های حساب‌شده و متکی به تعمق در جوانب موضوعات مطرح‌شده برآمد. بنابراین، به منظور فهم افکار سیاسی وی، نخستین سؤال این است که در اندیشه ابوحنیفه چه چیزی فاسد و مخرب است؟ و برای برون‌رفت از بی‌نظمی‌ها چه راه‌حل آرمانی ارائه می‌دهد؟ پاسخ موقتی که به عنوان فرضیه تحقیق در قبال این سؤالات قابل طرح است، بدین قرار است: ابوحنیفه در مشاهده بی‌نظمی‌های اجتماعی و در مرحله تشخیص درد، علت‌العلل تمام بی‌نظمی‌ها را استبداد سیاسی و آشفته‌گی فکری می‌داند و از این رو، در مرحله درمان تأسیس سامان سیاسی که تحت زعامت فرد محق قرار دارد و نیز خروج از تنگ‌نظری‌های اعتقادی، تمسک به اصل مدارا و گفتگوهای آزاد علمی را به عنوان نسخه تجویزی خود برای بسامان کردن امور جامعه مطرح نمود.

درواقع، چیزی که او را برانگیخت تا تعمق و تفکر ذهنی را به صورت نظریه سیاسی منسجم و اساسی ارائه کند، مشاهده مشکلات، تشخیص علل، تصویری از جامعه فارغ از بحران و در نهایت ارائه راه حل منطقی برای خروج از بحران است. فرضیه تحقیق حاضر از طریق مطالعه اسناد و متون و به روش توصیفی - تحلیلی سنجش و تأیید شده است. به دلیل آنکه اندیشه‌های سیاسی حنفیان بر اندیشه پیشوایشان ارجاع داده می‌شود و ابوحنیفه بنیان‌گذار یک مکتب فقهی - کلامی شناخته می‌شود، بررسی اندیشه سیاسی وی از اهمیت زیادی برخوردار است.

۲. پیشینه پژوهش

در باب اندیشه سیاسی ابوحنیفه ادبیات نسبتاً محدودی وجود دارد که به صورت جزئی و یا صرفاً در محدوده اندیشه سیاسی متفکران مسلمان به صورت دسته‌وگریخته بدان پرداخته شده است؛ اما در پژوهش حاضر که به بررسی بحران‌های فکری و سیاسی عصر ابوحنیفه و راه حل‌های پیشنهادی وی برای خروج از وضعیت آشفته به سمت وضعیت مطلوب اختصاص یافته است، اولاً، به صورت مستقل و جامع به تبیین این موضوع پرداخته شده است؛ دوم اینکه، این تبیین از چشم‌انداز جایگاه نظریه بحران صورت گرفته است که در کتاب فهم نظریه سیاسی اسپرینگز طراحی شده است.

حلبی (۱۳۸۰) در کتاب تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام بحثی را به اندیشه سیاسی ابوحنیفه اختصاص داده است؛ اما در کار خود ملاحظات روش‌شناسی ندارد. ضمن اینکه بررسی‌هایش جامع و مستقل نمی‌باشد. قادری (۱۳۹۱) در کتاب اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران فرازهایی برجسته از اندیشه سیاسی ابوحنیفه را به خوبی نمایانده است؛ اما این پژوهش نیز افزون بر عیوب پیش گفته، فاقد هرگونه رهیافت نظری و منطق پژوهشی است. فلاح و علیخانی (۱۳۹۰) با پژوهشی با عنوان اندیشه سیاسی متفکران مسلمان هرچند جامع‌تر از پژوهش‌های هم‌سنخ خودش مبانی و اندیشه سیاسی ابوحنیفه را بررسی نموده‌اند، اما بازهم جامعیت و استقلال لازم را ندارد و فاقد هرگونه چهارچوب نظری و الگوی مفهومی است.

۳. مبانی نظری

در پژوهش حاضر اندیشه سیاسی ابوحنیفه براساس روش اسپریگنز تبیین شده است که قالب آن در کتاب فهم نظریه سیاسی ارائه شده است. اسپریگنز اندیشه‌های سیاسی را با الگوی چهارگانه تحقیقی همچون مشاهده بی‌نظمی، تشخیص درد، تصویر جامعه آرمانی و راه‌حل‌شناسی پردازش کرده است. در دیدگاه وی تمام اندیشمندان سیاسی، نظریه خود را از مشاهده و شناسایی مشکل در زندگی سیاسی زمانه خود آغاز می‌کنند. مشکلات زندگی سیاسی صرفاً به معضلات فکری انسانی اختصاص ندارد؛ بلکه بحران‌های موجود را نیز شامل می‌شود که درواقع، نقطه آغاز کار نظریه‌پرداز سیاسی است. بنابراین، این سؤال به وجود می‌آید که چه چیزی فاسد و مخرب است؟ وقتی که نظریه‌پرداز شرایطی را نامنظم تشخیص داد، منطق مشاهده حکم می‌کند که زمینه مشاهده نیز بررسی شود؛ زیرا صرف تشخیص کافی نیست؛ بلکه ریشه‌های بنیادی مرض را باید کشف کرد. در این مرحله، این سؤالات مطرح می‌شود: اگر اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ و اوضاع سیاسی مرتب چه ویژگی‌هایی دارد؟

در مرحله سوم، اسپریگنز به بازسازی ذهنی جامعه سیاسی می‌پردازد. جامعه بازسازی‌شده هنجارهایی را به‌عنوان معیار عرضه می‌کند که برای زندگی سیاسی نظم‌یافته ضروری است. براساس این، نظریه‌پرداز باید به این سؤال پاسخ دهد که اگر این وضعیت نامطلوب و بی‌نظم است، پس وضعیت مطلوب و نظم آرمانی کدام است؟ درنهایت نظریه‌پرداز راه‌حل‌های عملی ارائه می‌کند. صرف مشاهده بحران، تشخیص علل و بازسازی جامعه کافی نیست و باید پیشنهادهای مناسبی برای درمان یا تسکین مشکل ارائه دهد. با این نگرش پرسش اصلی در این مرحله چنین طرح می‌شود: متفکر سیاسی برای برون‌رفت از بی‌نظمی‌ها چه تجویز آرمانی ارائه می‌دهد؟ (اسپریگنز، ۱۳۸۲).

۴. اوضاع زمانه ابوحنیفه

دوران زندگی ابوحنیفه با بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌های زیادی همراه بود. تولد وی با حکومت پنجمین خلیفه اموی یعنی عبدالملک بن مروان و حاکمیت حجاج ابن یوسف بر

عراق مصادف شده بود که خود از مراکز مهم ظهور فرق و مذاهب گوناگون به شمار می‌رفت. ۵۲ سال از عمر او در حکومت امویان و ۱۸ سال در حکومت عباسیان سپری شد. وقتی حجاج صحنه سیاست را ترک کرد، او ۱۵ ساله بود و در روزگار عمر بن عبدالعزیز هنوز جوان بود. او شاهد روزهای بحرانی حکومت یزید بن هییره، آخرین والی اموی بود (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ص ۱۲۵). با دو چشمش کسانی را دیده بود که حکومت عراق را دست‌به‌دست می‌گرداندند و ظلم و ستم ابن هییره آخرین استاندار اموی را نیز چشیده و دعوت به قیام بنی‌عباس را نیز دیده و کوفه (شهر او) مرکز این قیام محسوب می‌شد؛ زیرا کوفه قبل از بنای بغداد مرکز دولت جدید عباسی به شمار می‌آمد (حلبی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۸). مشاهده چنین بی‌نظمی‌هایی سرآغاز اندیشه‌های سیاسی وی و عامل محرک برای شناسایی آسیب‌ها در زندگی سیاسی و ارائه راهکار برون‌رفت از وضعیت نابسامان است. در اوضاع و احوالی که ابوحنیفه می‌زیست، بی‌نظمی شدیدی بر جامعه سیاسی آن روز حاکم بود. در این شرایط او از قبول منصب دولتی از جمله منصب قضا به شدت گریزان بود. از این رو، شکنجه جسمی دید و به زندان افتاد و در زندان درگذشت (همان، ص ۱۸۴). شرایطی که می‌تواند هر کس را از مشکلات درونی ابوحنیفه و نیز بحران سیاسی اطراف وی آگاه کند. چیزی که او را از پذیرش یک مقام رسمی، به‌ویژه مقام قضا در دوره اموی و عباسی باز می‌داشت، وجود زنجیره‌ای از بحران در این روزگار بود که بر ذهن وی و بر سیاست و حکومت مستولی شده بود. وی در این روزگار قوه قضائیه را مستقل از قوه اجرائیه نمی‌دید. احتمال این نبود که خلیفه به قانون گردن نهد. از سوی دیگر می‌ترسید که خود وسیله‌ای برای بی‌عدالتی شود و از او بخواهند که فتاوی نادرست صادر کند و سرانجام نه تنها خود خلیفه، بلکه متعلقان او در کاخ خلافت نیز در کار او دخالت کنند (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ص ۱۳۸).

ابوحنیفه افزون بر اینکه بی‌نظمی‌ها را می‌بیند در زندگی و توان شخصی خود نیز تجربه می‌کند. وی وضعیتی را به تصویر می‌کشد که بیانگر تأثیر بحران زمانه بر درون اوست. این وضعیت افزون بر آنکه ما را به مسئله و مشکل ذهنی ابوحنیفه رهنمون می‌کند، به بحران سیاسی اطراف وی نیز آگاه می‌کند. در بحث از معضلات سیاسی، فکری و عقیدتی که در

عصر ابوحنیفه وجود داشتند و عامل محرک ذهنی وی به شمار می‌آمدند، نمی‌توان از بحران ذهنی که مسئله وی به شمار می‌آمد، چشم فرو بست.

شوق دستیابی به علم کلام به منظور دفاع از قلمرو باور و پیروزی بر خصم در مجادلات و مناظرات کلامی آن چیزی بود که او را سخت به خود مشغول کرده بود. او پس از فراگیری علوم متداول عصرش به علم کلام پرداخت و در این علم به مرحله‌ای رسید که انگشت‌نما شد (المکی، ۱۳۲۱، ص ۱۶۲)؛ اما پس از مدتی از مجادلات کلامی خسته شد و به فقه روی آورد. او از اینکه مدتی خود را گرفتار علم کلام جدلی و بی‌حاصل نموده بود، به شدت پشیمان بود و غصه می‌خورد و از این رو، یاران و فرزندان خود را از پرداختن بدان منع می‌نمود (همان، ۱۱). تردد ذهنی وی در میانه علم کلام و فقه تأثیرپذیری از محیط آن روز بود؛ زیرا کوفه افزون‌براینکه جایگاه علم جدل و عقاید محسوب می‌شد، همتای شهر مدینه در پژوهش‌های فقهی به شمار می‌آمد (ابوزهره، ۱۳۹۱، ص ۵۷). وی خود درباره احوالش در این زمان می‌نویسد:

با خود فکر کردم و اندیشیدم. آنگاه به خود گفتم: پیشگامان از یاران پیامبر و تابعین از موضوعاتی که اکنون ما به آن مشغولیم، غافل نبودند و حتی تواناتر و آگاه‌تر به آن بودند و به حقیقت این امور داناتر؛ لکن در چنین مسائلی مناظره و نزاع نکردند و در آن مشغول نشدند؛ بلکه حتی از آن روی گرداندند و به شدت نهی نمودند. آنگاه به این نتیجه رسیدم که این سلف در ابواب فقه و شریعت تأمل می‌نمودند؛ چنان‌که در این باره گفته‌اند: در مجالس فقه و شریعت بنشینید و به آن ترغیب نمایید... و خود همین را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان را به فراگیری آن تشویق می‌نمودند؛ فتوا می‌دادند و دیگران از مجتهدان فتوا می‌خواستند و بدین منوال، قرن نخست گذشت. وقتی حقیقت امر، چنان‌که گفتم برایم آشکار شد، مباحثه و مناظره و تأمل در علم کلام را رها کرده و به همان میزان آشنایی، اکتفا نمود و به سیره سلف بازگشتم (همان، ص ۵۵).

او با تمایل ذهنی که داشت، نمی‌توانست خود را به روش اهل حدیث علاقه‌مند بیابد؛ از این رو، به مذهب عراقی عقل پیوست که مرکز آن کوفه بود. این مذهب فقهی ریشه خود

را به علی و ابن مسعود (متوفی ۶۵۲/۳۲) می‌رساند که پس از آنها شاگردانشان شریح (متوفی ۶۹۷/۷۸)، علقمه (متوفی ۶۸۱/۶۲) و مسروق (متوفی ۶۸۲/۶۳) رهبران آن شدند و نزد کسانی چون ابراهیم نخعی (متوفی ۷۱۴/۹۵) به تحصیل پرداخت و مدت ۱۸ سال، یعنی تا دم مرگ استاد، با او معاشر و همنشین بود (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ص ۱۲۶).

حقیقت آن بود که ذهن ابوحنیفه در چنبره‌ای از مسائل متعارض بی‌شمار گرفتار بود. وی ازسویی درگیر اختلافات شدید مذاهب و نحله‌های فقهی و کلامی بود و ازسوی دیگر، درگیر حل تعارض فقه و سیاست‌های عملی که کوشش برای حل آن، بنیاد اندیشه سیاسی ابوحنیفه را تشکیل می‌داد. او با نگرستن در تعارض فقه و سیاست عملی به نفع تعلیمات فقه از سیاست دست برمی‌دارد و لبه تیغ نقد خود را به حکومت و نهادهای اعمال قدرت متوجه می‌کند و آنها را ظالم و غاصب می‌خواند و از خلافت فاسد عیب‌جویی می‌کند (سرخسی، ۱۹۵۷، ص ۱۳۰).

عصر ابوحنیفه را می‌توان عصر تشتت فکری و هرج‌ومرج عقیدتی نامید. از مهم‌ترین تشتت‌های فکری در زمانه ابوحنیفه تضاد اهل حدیث و اهل رأی بود. اهل حدیث برای ابوحنیفه یک چالش بود و طرفداران این گرایش در دشمنی با طرفداران رویکردهای عقلی ازجمله ابوحنیفه تا بدانجا پیش رفتند که نسبت به او اهانت روا داشتند. از مهم‌ترین تشتت عقیدتی در زمانه وی تعصبات فرقه‌ای و کشاکش‌های مذهبی بود. خوارج رادیکال‌ترین و متعصب‌ترین فرقه‌های اسلامی بود که بر مسلمانان می‌تاخت و به تکفیر مسلمانان می‌پرداخت. آنها خروج بر خلیفه، امام و سلطان ظالم را واجب می‌شمردند. غالباً کشتن مخالفان خود و حتی زنان و اطفال آنها را روا می‌داشتند و از اینجاست که فتنه خوارج با کشتارهای سخت و ناگهانی (القتل الغیله) همراه بود (حلبی، ۱۳۸۰، ص ۵۸) و تمام این مسائل ذهن ابوحنیفه را بیش‌ازپیش به خود معطوف کرده بود.

مسئله ذهنی ابوحنیفه به‌مثابه یکی از عوامل محرک اندیشه‌ورزی‌های وی خیلی جزئی بود. مشکل بنیانی این بود که خلافت اسلامی در حول و حوش سال‌های حاکمیت عبدالملک بن مروان تا خلافت منصور عباسی (دوران حیات ابوحنیفه) وضع نابسامانی داشتند. اوضاع

داخلی بسیاری از شهرها بی‌ثبات بود. درگیری‌ها درون حکومتی و فرقه‌ای آنها را به تلاطم انداخته بود. جامعه آن روز جامعه‌ای بود که از نظر علمی درخشان و در عین حال قربانی بدترین فساد سیاسی و ورشکستگی اخلاقی بود. میراث نبوی از کار افتاده بود. شقاوت و جنایت ابزارهای مورد قبول حکومت بود. حاکمیت به اخلاق خوب و درستکاری به ندرت مقید بود. زور و تزویر کلید موفقیت بود. هرزگی و فسق و فجور به درجه‌ای بود که به گفتن نمی‌آید. دوره‌ای بود که مردم انواع بی‌عدالتی‌ها و حماقت‌ها را تحمل می‌کردند. سخن ارسطو در این مورد مصداق می‌یابد که گفت: وقتی انسان از عدالت دور باشد، از کلیه حیوانات شروتر است (اسپریگنز، ۱۳۸۲، ص ۵۸).

یکی از وجوه بحران سیاسی در این دوران قطع پیوندهای حقوقی، فقهی و سیاسی از دین بود. قطع اتصال سیاست از پیوستارهای فوق بیانگر عمق بحران و بی‌نظمی و انحراف در این دوره است. در حالی که در دوره‌های گذشته و به‌ویژه در دولت نبوی قدرت سیاسی ابزاری برای تحقق عدالت (حدید، ۲۵) و تعلیم و تربیت (جمعه، ۲) جامعه بود. در دوره خلفای راشدین نیز سیاست ابزاری برای تحقق ارزش‌های اسلامی بود. به تعبیر امام علی حکومت اگر در خدمت اهداف معنوی نباشد، حتی از آب بینی بز (نهج‌البلاغه، ۳) و برگ جویده‌ای دردهان ملخ (نهج‌البلاغه، ۲۲۴) و از کفش کهنه وصله‌دار (نهج‌البلاغه، ۳۳)، استخوان خوک در دست یک جزامی (نهج‌البلاغه، ۲۳۶) محسوب می‌شد؛ اما دوران ابوحنیفه و البته کمی پیش از آن به‌ویژه در دوران معاویه و یزید اصالت قدرت تئوریزه شد و همه‌چیز در خدمت قدرت قرار گرفت. در حالی که قرآن با همه عظمت که برای پیامبر قائل است، به‌روشنی می‌گوید: تو حق سیطره بر مردم را نداری (غاشیه، ۲۲)؛ اما خلفای زمانه ابوحنیفه نه تنها بر جان و مال مردم سیطره یافتند، که سیطره معنوی و ذهنی پیدا کردند. این نوع سیطره به‌صورت جدی ریشه بسیاری از نابسامانی‌های سیاسی بود. سیطره معنوی قدرت سیاسی قلب را جذب، باور را قوی، حکومت را ایدئولوژیک و عقل را از صحنه حیات سیاسی کنار می‌زند. در این عصر از دین قرائتی ارائه می‌شد که به حفظ و گسترش قدرت منجر می‌شد. برای مثال، چون مرجئه و جبریه قدرت خلفا را در برابر تحولات بیمه می‌کرد، مورد قبول دستگاه حکومت بود؛ اما قرائت‌های دیگر که چالشی برای حفظ و گسترش قدرت محسوب

می‌شد، مورد طرد و انکار قرار می‌گرفت. در باور مرجئه فرمانروایی امویان به خواست خدا بود و به همین دلیل، حکومت ایشان مشروع است؛ حتی اگر گناهانی مرتکب شده باشند. حجاج ابن یوسف، حاکم عراق، پشتیبان مرجئه بود و آنان را در مسئولیت‌های حساس قرار می‌داد. خلافت عمران عبدالعزیز نیز فرصت خوبی برای تقویت این فرقه بود (مروجی طبسی، ۱۳۸۹، ص ۸۱). نظریه «اغماض» نسبت به خلیفه را یک فرض می‌پنداشتند و به همین ترتیب، همراهی با کسانی را که با استفاده از شعار امر به معروف و نهی از منکر یا دیگر شعائر، در برابر خلیفه باغی و متمرّد از اصول عادلانه مملکت‌داری دست به سلاح می‌بردند، جایز نمی‌دانستند (قادری، ۱۳۹۱، ص ۶۶). اندیشه سیاسی مرجئه جامعه را به سمت بحران سوق داد. مرجئه به مثابه ایدئولوژی حکومتی از نظر فکری مردم را دچار توهم و خیال و از نظر عملی گرفتار سستی و بی‌تفاوتی نمودند. اعمال ظلم و توجیه آن برای مردم تحت ستم بحران‌اندکی نبود که جامعه اسلامی عصر ابوحنیفه با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. ابوحنیفه که خود از مرجئه‌های معتدل بود، با توجه به خطری که از سوی این فرقه تندرو برای جامعه‌اش احساس کرده بود، به تخطئه آن مبادرت ورزید و با آن به مناظره پرداخت و در عمل نیز هیچ‌گاه حکومت وقت را به رسمیت نشناخت، ستمگری‌های حکومت را توجیه دینی و فقهی نکرد و متقابلاً از خیزش‌های مردمی علیه حاکم جانب‌داری نمود.

مسئله دیگری که به بی‌نظمی و بحران در این دوره دامن زد، ترویج فقه الغلبه بود. فقه الغلبه برای اینکه جلوی هرگونه اعتراض سیاسی را سد کند، اطاعت از حاکم را تئوریزه کرد: «هر کس با قدرت مخالفت ورزد، کافر و خارج از دین و خون او مباح است». آنان به دلیل آنکه برای این‌گونه فتاوا مبنای شرعی جستجو کنند، به سیاست جعل حدیث اقدام می‌کردند. تاریخ حدیث از روایاتی خبر می‌دهد که توجیه‌گر استبداد سیاسی بود. در این روایات خروج علیه حاکم باعث کفر و مستحق آتش جهنم دانسته شده است (مسلم ابن حجاج، ۱۴۰۷، ج ۱۴۷۶-۱۸۴۸). فقها براساس این‌گونه احادیث جعلی لزوم پیروی از حاکمان ستمگر را تئوریزه کردند و فرمان‌های حاکمان را بی‌چون‌وچرا لازم دانستند. اما ابوحنیفه در برابر این افترای بزرگ، اولاً، به صحت احادیث تردید روا داشت و هرگونه احادیث را تلقی به قبول نمی‌کرد و ثانیاً، در برابر نظریه لزوم اطاعت از حاکم جائز جبهه مخالف تشکیل داد و لزوم

اتباع از حاکم را منوط به عدالت وی دانست و از قیام و شورش مدنی در برابر حاکمان ستمگر سخن گفت (الجصاص، ۱۴۰۵، ص ۸۷-۸۶).

در این دوره امر به معروف که یک اصل (آل عمران، ۱۱۰) و از جمله فرایض واجب (قرضاوی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۴-۱۹۵) بود، به ابزار سرکوب مبدل شد. عبدالملک می‌گفت: هر کس مرا امر به معروف کند، سزای وی شمشیر خواهد بود (السیوطی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۸). در حالی که قبل از آن ابوبکر چنین بیان می‌کرد: من اکنون باینکه بهتر از شما نیستم، بر شما حکومت یافتم؛ پس اگر راست بودم، مرا پیروی کنید و اگر کج شدم، مرا درست کنید (الدینوری، ۱۳۸۸، ص ۳۴)؛ اما پس از خلفای راشدین و به ویژه مصادف با حیات سیاسی ابوحنیفه، اسلام دیانت، حقیقت و عدالت به اسلام قدرت تبدیل شده بود و این خود سرمنشأ بسیاری از بحران‌ها بود. عبدالملک بن مروان علناً با قرآن خداحافظی کرد (السیوطی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۷). ولید بن یزید علناً قرآن را تیرباران نمود (المسعودی، ۱۳۵۸، ص ۲۱۶). حجاج علناً و با وقاحت تمام کعبه را به منجنیق بست (الفتوح، بی تا، ج ۶، ص ۲۷۹). خلفای دیگر نیز علناً به فساد و تباهی دست زدند (اصفهانی، ۱۹۶۳، ص ۴۷).

وجه دیگر بحران سیاسی در این دوره جدایی سیاست از اخلاق بود. در این دوره نه تنها سیاست پشتوانه دینی خود را از دست داده بود که مبنای اخلاقی خود را هم از دست داده بود. دینی که از سوی حکام تبلیغ می‌شد، نمی‌توانست اخلاق را در جامعه تأمین کند؛ در حالی که مرکز کانونی آموزه‌های دینی و پیام اصلی پیامبر اسلام، ایجاد یک جامعه اخلاقی بود. پیامبر (ص) فرمود: من فقط برای اتمام مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام (بیهقی، ۱۴۲۴، ص ۳۲۳). آن حضرت مظهر خلق عظیم (قلم، ۲) و پیام جاوید ایشان و اهل بیتشان تا فرجام تاریخ، الگوی فضائل اخلاقی برای بشریت است؛ اما آنچه از رویه و منش خلفای زمانه ابوحنیفه مشاهده می‌شود، اخلاق قدرت بود. هر زمان قدرت غیر اخلاقی شد، از مدارای سیاسی اجتماعی فاصله می‌گیرد. حکومت‌های دوره ابوحنیفه تماماً متکی بر شمشیر و غلبه بود. وصف غالب حکومت‌های زمانه ابوحنیفه غصب و ظلم بود؛ از این رو از نظر ابوحنیفه فاقد مشروعیت بود. خشونت بی‌مهار از ویژگی قدرت سیاسی در این دوره بود. هر چند اعمال خشونت‌یادگار دوران معاویه بود؛ زیرا ایادی وی بر مخالفان خود هیچ ترحمی روا نداشتند،

اما پس از وی به‌ویژه در زمانه‌ای که ابوحنیفه می‌زیست، خشونت به‌صورت عریان اعمال می‌شد. معاویه اهل خشونت پنهان بود؛ اما بعد از او خشونت، آشکارا بود و این خشونت، حتی پادگفتمان‌های اموی را خشن کرد؛ یعنی نه‌تنها خوارج را زنده نگهداشت، بلکه شیعه را نیز به بحران کشاند. زیدیه از دل این خشونت بیرون آمد و فرقه‌های بنی‌امیه هم خشن شدند و این جریان ادامه پیدا کرد (ظریفیان، ۱۳۹۹). بی‌بندوباری به‌وضوح، ابعاد سیاسی و حکومتی روشنی داشت. بی‌بندوباری اخلاقی و فساد سیاسی پایه‌پای یکدیگر پیش می‌رفت. اندیشه‌های اخلاقی ابوحنیفه از مشاهده چنین بی‌نظمی‌ها در زندگی سیاسی و اخلاقی آغاز شده و به‌منظور درمان نارسایی‌ها و بی‌نظمی‌ها مطرح شده بود.

آنچه که آمد، شرح مختصر از بی‌نظمی‌هایی است که در زمان حاکمیت خلفای بنی‌امیه جامعه اسلامی با آنها درگیر بود. این دوره که ۵۲ سال از حیات سیاسی ابوحنیفه را دربرمی‌گرفت، در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی وی نقش اساسی ایفا نمود. او در مقام یک فقیه، در این مدت، توانست بحران‌های سیاسی - اجتماعی زمانه‌اش را مشاهده کند. مطالعه بی‌نظمی‌ها در این دوره تنها بخشی از جستار را دربرمی‌گیرند و بنابراین، برای کامل کردن آن باید از بی‌نظمی‌های دوره اول عباسی، که ۱۸ سال از زندگی ابوحنیفه را شامل می‌شد، نیز با خبر شد. درواقع، اندیشه سیاسی ابوحنیفه از مشاهده بی‌نظمی‌ها در دوره امویان آغاز و با مطالعه نابسامانی‌ها در دوره اول عباسی به پایان رسید.

بدین ترتیب، پرده‌برداری از بی‌نظمی‌های کارکردگرایانه دوره عباسی نیز برای فهم اندیشه سیاسی ابوحنیفه از ضرورت اساسی برخوردار است. جامعه اسلامی در دوره اول عباسیان، که مصادف با بخش پایانی عمر ابوحنیفه بود، قربانی بدترین فساد سیاسی و ورشکستگی اخلاقی شد. عباسیان منافع خود را به‌ازای از دست دادن فضیلت‌ها به دست می‌آوردند. فساد سیاسی مجوز هرزگی، خشونت در رفتار را صادر کرد و به استبداد گرایش یافت. یکی از شعرای آن زمان به نام ابوعطا افلج بن یسار که عصر امویان و عباسیان را درک کرده بود، در مقایسه این دو عصر چنین آرزو می‌کند: «ای کاش ظلم بنی مروان بر ما همچنان ادامه داشت. و ای کاش عدل بنی‌عباس در آتش می‌سوخت» (براون، ۱۳۵۸).

ص ۲۵۷). منصور نه تنها خود را جانشین پیامبر که مستقلاً خود را سلطان خدا بر روی زمین و نگهبان او بر اموالش می‌دانست (دمشقی، بی‌تا، ص ۱۲۲).

این روایت‌ها نشان می‌دهند حکومت عباسی در دوران ابوحنیفه بر استبداد استوار بود و فاقد هرگونه مشروعیت بود. برهنگی قدرت از اخلاق و ویژگی منحصر به فرد حکومت عباسی از جمله منصور بود. منصور با نیرنگ، که از ویژگی اخلاق سیاسی وی بود، مخالفانش را از سر راه برمی‌داشت. ابومسلم را با فریب و وعده‌های دروغین به قتل رساند (یعقوبی، ۱۳۸۲، ص ۳۶۷-۳۶۸). قتل مسلم برای حکومت منصور در دسرهای زیادی ایجاد کرد «و قیام‌های بسیاری در خونخواهی او صورت گرفت که پیامدها و مشکلات بسیاری برای عباسیان به وجود آورد» (طوقش، ۱۳۸۳، ص ۴۶). جنبش‌های دینی همانند راوندیان و سنباد، قیام‌های همچون ابراهیم و نفس زکیه که با بی‌رحمی و قساوت تمام توسط منصور عباسی سرکوب شدند، از جمله این قیام‌هاست. پس از سرکوب قیام‌های علویان، منصور همه فرزندان امام حسن (ع) را دستگیر کرد، به زنجیر بست و با خواری به حیره آورد و به زندان انداخت و آن قدر بر آنان سخت گرفت که شب را از روز باز نمی‌شناختند (الله‌اکبری، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۳).

با آنکه خلافت عباسیان با هدف تعمیم‌یافته مبارزه با خلافت اموی تحت زعامت فرد هاشمی با شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»، آغاز شد، اما به تدریج به سمت دشمنی با اهل بیت پیش رفت. منصور علویانی را که دستگیر می‌کرد، درون ستون‌های بنای بغداد گذاشته و با آجر و گچ آنها را می‌پوشانید (شیخ صدوق، بی‌تا، ص ۷۱). همچنین، عباسیان پیشوای شیعیان را تحت فشار و شکنجه قرار داد؛ زیرا معتقد به رهبری جامعه بر اساس نص و نصب بودند. افزون‌براین، کثرت پیروان امام باعث حسادت عباسیان شده بود. این چنین بود که امام صادق (ع) همواره مورد ستم عباسیان قرار می‌گرفت تا اینکه مسموم و به شهادت رسید (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ص ۲۸۰). منصور در برخورد با فقها و بزرگان اهل سنت نیز که حکومت وی را مشروع نمی‌دانستند، بدرفتاری می‌کرد. هم‌زمان با قیام نفس زکیه در مدینه، مالک بن انس اعلام کرد که بیعت ساکنین مدینه با عباسیان که با زور و اکراه بوده، باطل است (زیدان، ۱۳۹۴، ص ۱۰۴-۱۰۵).

ابوحنیفه، سفیان سوری، اعمش و دیگر فقه‌های کوفه و اهل حدیث نیز پشتیبانی خود را از قیام نفس زکیه اعلام کردند. منصور پس از فتح مجدد مدینه و سرکوبی قیام ابراهیم، دستور داد تا مالک بن انس را تازیانه زنند و ابوحنیفه را تا آخر عمر در زندان نگه دارند (جعفری، ۱۳۸۰، ص ۳۲۶). مشکل بزرگ حکومت عباسیان که ابوحنیفه نظاره‌گر آن بود، بحران مشروعیت بود. عباسیان مبنای حکومت خود را براساس وراثت از جدشان عباس به‌عنوان عمومی پیامبر بنا نهاده بودند. این حکومت‌ها در تلقی شیعه و سنی مشروعیت نداشتند. شیعه معتقد است که امامت به نص و نصب است نه وراثت و از دید گاه فقها و بزرگان اهل سنت نیز چون حاکمیت عباسیان براساس الگوی عقد خلافت استوار نبوده است، فاقد هرگونه مشروعیت بود. مالک خلفای عباسی را خلیفه نمی‌دانست (زیدان، ۱۳۹۴، ص ۱۰۴-۱۰۵).

ابوحنیفه نیز بی‌نظمی‌ها و بحران مشروعیت حکومت عباسیان را از نزدیک مشاهده می‌کرد؛ از این‌رو، آن را غاصب و ظالم تلقی می‌نمود. نزاع علویان و عباسیان یکی دیگر از مشکلات این دوره است. منصور را نخستین کسی دانسته‌اند که در زمان خلافتش، بین عباسیان و علویان فتنه انداخت (سیوطی، ۱۴۰۸، ص ۳۱۷). ابوحنیفه در این گیرودار طرف علویان را گرفت و از عباسیان بیزار می‌گشت. منصور حتی برای رسیدن به اغراض سیاسی خود پیشوایان مذاهب فقهی را نیز با یکدیگر درگیر می‌کرد. تحریک انس ابن مالک و ابوحنیفه علیه امام صادق(ع) مثال قابل توجه در این زمینه است. در همین راستا سخنگوی بنی‌عباس در شهر مدینه اعلام کرد: جز مالک بن انس و ابن ابی‌ذئب کسی حق ندارد در مسائل اسلامی فتوا دهد (ابن خلکان، بی‌تا، ص ۱۳۵). روزی منصور به مالک گفت: «اگر زنده بمانم، فتاوی تو را مثل قرآن نوشته، به تمام شهرها خواهم فرستاد و مردم را وادار خواهم کرد به آنها عمل کنند» (ذهبی، بی‌تا، ص ۲۱۲). همچنین، وی ابوحنیفه را بیش از اندازه تکریم می‌کرد تا شاید بتواند بر عظمت علمی امام جعفر صادق(ع) فائق آید و در دید مردم از عظمت وی بکاهد (شیخ صدوق، ۱۳۶۳، ص ۵۱۹).

۵. تشخیص علل

هیجانان ابوحنیفه در وضعیت تشخیص نامنظم این شرایط متوقف نشد؛ بلکه ذهن وی به این سؤال اساسی معطوف شد که اگر اوضاع نامرتب است، علل آن چیست؟ ابوحنیفه در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال پس از بررسی درباره علل نابسامانی‌ها در نهایت به این نتیجه رسید که زنجیره‌ای از علل به‌قرار زیر در این وضعیت تأثیرگذار بوده است.

۵-۱. فلسفه و کلام

عصر ابوحنیفه عصر ظهور فرقه‌ها و آرای کلامی بود. در این دوره ده‌ها فرقه اصلی به ترویج عقاید و افکار خود مشغول بودند. این اختلافات که پس از شهادت عثمان ابن عفان پدید آمد، به جنگ داخلی و خونریزی منجر شد (ابوزهره، ۱۳۹۱، ص ۲۰۶) و در عصر ابوحنیفه همچنان ادامه یافت و نگذاشت این اختلافات صرفاً کلامی باقی بماند. بخش عمده بی‌نظمی‌ها در این دوره تبدیل تدریجی دسته‌بندی‌های سیاسی به گروه‌بندی‌های مذهبی و منازعات ویرانگر بود. ابوحنیفه این شرایط را نامنظم تشخیص داد و منطق جستارش حکم می‌کرد که به واکاوی علل بی‌نظمی‌ها بپردازد. آنچه سبب ایجاد دسته‌ها و فرقه‌های مختلف شد، مسائلی چون خلافت و امامت، جبر و اختیار، وضعیت ایمانی مرتکبین گناهان کبیره بود. بیشتر این مباحث با رویدادهای سیاسی مربوط می‌شد. درواقع، علت‌العلل آشفتگی‌ها و بی‌نظمی‌های فکری در این دوره در منظومه فکری ابوحنیفه خود علم کلام بود. ابوحنیفه کلام و فلسفه را به‌خوبی می‌شناخت. تا جایی که در این مورد انگشت‌نما بود. در این راستا برای مناظره با معتزله به بصره رفت و تعالیم آنها را مورد تحقیق قرار داد و با خوارج نیز به مناظره پرداخت و به مطالعه و بررسی اندیشه‌ها و شناخت فرق مختلف پرداخت. باوجوداین، از علم کلام فاصله گرفت و با آن از باب خصومت و ستیز وارد شد. او می‌گفت:

من سیمای اهل کلام را غیر از سیمای سلف صالح و روش آنها را غیر از روش صالحان و آنها را سنگدل دیدم؛ چنان‌که به مخالفت افکارشان با قرآن و سنت و سلف صالح اعتنایی نمی‌کنند و از زهد و پرهیزکاری بی‌بهره‌اند (ابوزهره، ۱۳۹۱، ص ۵۵-۵۶). ابوحنیفه بر متکلمان عیب گرفت و بر آنان سخت حمله کرد؛ زیرا متکلمان نه تنها از طریق جدل برای

درهم کوبیدن خصم و اظهار فضل خویش اهتمام می‌ورزیدند که انحراف و لغزش طرف مقابل را آرزو می‌کردند. از نظر وی کسی که در آرزوی لغزش حریفش باشد، در آرزوی تکفیر وی نیز خواهد بود (کردری، ۱۳۲۱، ص ۱۱۱).

بدین ترتیب، ریشه بسیاری از خرابی‌ها از نظر ابوحنیفه در گام نخست علم کلام بود و در مرحله بعدی متکلمان و فرق مذهبی بودند که تهدیدی برای وحدت جامعه اسلامی محسوب می‌شدند. اختلافات کلامی به گونه‌ای بود که گاه به جنگ داخلی و خونریزی منجر می‌شد. خونریزی‌هایی نیز که در آغاز با این نزاع‌های فرقه‌ای همراه بود، در عصر امویان و عباسیان همچنان ادامه یافت و نگذاشت این اختلافات صرفاً کلامی باقی بمانند. هر خانه خود محلی بود برای بحث و نزاع و هریک از این بحث‌ها خود به مسائل سیاسی و کلامی و فلسفی جدید دامن می‌زد. از هر سؤال تازه‌ای که مطرح می‌شد، چند فرقه جدید زاییده می‌شد و این فرقه‌ها نیز به نوبه خود بر سر اختلافات جزئی داخلی نزاع می‌کردند و در نتیجه فرقه‌های دیگری پدید آمد. این فرقه‌ها به جبهه‌گیری در برابر یکدیگر اکتفا نمی‌کردند. هر برخورد جدل‌آمیز اغلب به کشمکش و شورش می‌انجامید.

۲-۵. فقه

در ریشه‌یابی بی‌نظمی در این عصر هیجانات ابوحنیفه هنوز فعال است و در این جستار نگاه وی بعد از علم جدلی (کلام و فلسفه) به حدیث‌گرایی مفرط در فقه‌گرایی می‌یابد. مکتب اهل حدیث از این رو علت بحران بود که عقل را در استنباط مسائل نادیده می‌انگاشت و به تخطئه و تکفیر عقل‌گرایان و طرفداران مکتب رأی می‌انجامید. اختلاف جدی مکتب اهل حدیث با مکتب اهل رأی در تخطئه احکام عقل از علل آشفتگی فکری در این دوره است. «نزد ابوحنیفه و به‌طور کلی، اهل رأی، قانون‌گذار عقل است» (الجابری، ۱۳۷۶، ص ۱۲)؛ اما در رویکرد محدثان این امر خروج از دایره احتیاط، بدعت و کفر تلقی می‌شود. ظاهرگرایان به دلیل اخذ به ظواهر نصوص و خوانش تحت‌اللفظی آنها به احکام متصلب و غیر منعطف می‌رسیدند؛ در حالی که ابوحنیفه و به صورت کلی عقل‌گرایان با دخالت دادن عنصر زمان و مکان و مقاصد عالی شریعت به احکام منعطف و متناسب با شرایط روز در چهارچوب شریعت

دست می‌یافتند. بنابراین، اختلاف مبنایی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی این نحله فکری انرژی‌های زیادی را برای خنثی‌سازی ظرفیت نیروی مخالف آزاد می‌کرد و از این طریق به‌صورت همه‌گیری درآمد و به بحران تکفیر دگراندیشان دامن می‌زد. روش استنباطی ابوحنیفه و بهره‌گیری از نیروی عقل و اندیشه در زمینه حل معضلات جامعه در نگرش نص‌گرایان نوعی مواجهه با سنت نبوی تلقی می‌شد و بدین ترتیب، به‌شدت مورد نکوهش و حتی تکفیر قرار می‌گرفت. محدث نامدار، ابن حبان البستی (متوفی ۳۵۴ هجری)، ابوحنیفه را بدعت‌گذار می‌دانست (البستی، بی‌تا، ص ۶۴). اهل حدیث در اتهام تکفیر ابوحنیفه از هم سبقت می‌جستند. از مالک بن انس (۱۷۹ هجری)، پیشوای فقه‌های مالکیه، نقل شده که می‌گفت: ابوحنیفه در دین فریب‌کاری می‌کند و هر کس در دین فریب‌کاری کند، دین ندارد (عقیلی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۱). درواقع، خصومت اهل حدیث و نیز حشویه با ابوحنیفه چیزی نیست که قابل کتمان باشد. تمام متقدمان اهل حدیث و در رأس آنها کسانی چون بخاری، احمد بن حنبل، سفیان سوری، ابن عدی جرجانی، ابن حبان و... در او طعن زدند؛ اما شاید بزرگ‌ترین معاند ابوحنیفه احمد بن حنبل است که در تثبیت آرای حشویه نقش بسزایی داشت و حتی مدرسه فقهی حنابله به او منتسب شده است. او می‌گوید: اصحاب رأی آنها بدعت‌گذار، گمراه، دشمن سنت و حدیث هستند. آنها حدیث را باطل می‌کنند و ابوحنیفه و امثال او را امام می‌دانند (الحنبلی، ۲۰۰۵، ص ۷۱). شگفت این‌که تکفیر ابوحنیفه توسط اهل حدیث منحصر در زمانه ابوحنیفه نماند؛ بلکه براساس روایت شیخ محمد غزالی، از مشایخ الازهر، معروف‌ترین رهبر سلفیه مصر، شیخ حامد القفی، در حضور او و چندین شخص دیگر به خدا سوگند خورد که ابوحنیفه کافر است (الغزالی، ۲۰۰۶، ص ۵۲).

۳-۵. سیاست

در عصر ابوحنیفه سیاست و حکومت در ساختار و محتوا دچار کاستی و سستی شده بود. این کاستی به‌صورت بحران مشروعیت و حکومت استبدادی تبلور یافته بود. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا مشکل سیاسی مطرح‌شده از قبیل استبداد، بحران مشروعیت و بی‌قانونی ریشه سیاسی دارد؟ الگوی فکری ابوحنیفه تلاش برای رسیدن به پاسخ برای

سؤالات یادشده است. او در تلاش بود به ریشه‌های بحران سیاسی، که جامعه با آنها درگیر بود، دست یابد؛ زیرا صرف مشخص کردن علائم آشفتگی سیاسی، علل آنها را توضیح نمی‌دهد. از این رو، ابوحنیفه در علت‌شناسی استبداد و بحران مشروعیت در این عصر بر عناصری همچون عدم تفکیک قوا، حکومت مبتنی بر قهر و غلبه، فساد حاکمان و بی‌قانونی تمرکز می‌کند. به نظر وی این عناصر مثل یک زنجیره عمل نموده و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. حکومت در زمانه ابوحنیفه شرعی نبود؛ بلکه از طریق غلبه روی کار آمده بود و قویاً بر استبداد ابتناء داشت. واکنش ابوحنیفه در کسب قدرت از طریق زور و بعداً قانونی کردن آن از راه بیعت گرفتن اجباری، راه قانونی منصوب شدن به آن مقام نیست. خلیفه باید پس از مشاوره و تبادل نظر خردمندانی که حق اظهار عقیده دارند (اهل رأی) برگزیده شود (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۳۵). از این رو در خطابش به منصور می‌گوید: حقیقت این است که تو خلیفه شده‌ای بی‌آنکه حتی دو تن از اهل فتوا بدان رضایت داده باشند؛ در صورتی که خلیفه باید با مشاوره و موافقت مسلمانان انتخاب شود (همان). ابوحنیفه در این دوره شاهد خلافت اهل فساد بود؛ کسانی که با وجود عصیان و شکستن فرمان خدا از مردم فرمان‌برداری می‌خواستند و حکم غیرعادلانه صادر می‌کردند. خلافت در این دوره با زنجیره‌ای از فساد درگیر بود: فساد سیاسی، اخلاقی و اقتصادی. این زنجیره باعث تباهی نظم، قانون و عدالت شده بود. خلفا به جای تطبیق شریعت، به می‌گساری و کام‌جویی جنسی مشغول بودند. افزون‌بر اینها، بهره‌برداری نامشروع از بیت‌المال، جامعه را جولانگاه فساد مداوم قرار داده بود. ابوحنیفه ریشه‌های درد را به خوبی تشخیص داده بود. در نظر ابوحنیفه مذموم‌ترین سهل‌انگاری خلفای زمان او حیف و میل بیت‌المال مسلمین و غصب غیرقانونی اموال مردم بود (همان، ص ۱۳۸). از این رو، براساس روایت ذهبی ابوحنیفه معتقد بود که هرکس از بیت‌المال یا پول مردم سوءاستفاده کند یا احکام غیرعادلانه صادر کند، سزاوار باقی ماندن بر مسند خلافت نیست (ذهبی، ۱۳۶۶، ص ۱۷).

در ریشه‌یابی فساد سیاسی به مثابه یک بحران در این دوره ابوحنیفه به عدم تفکیک مقام قوه مقننه از قضائیه نیز دست‌یافته بود. اگر در این دوره عدالت رعایت نمی‌شد و خلیفه به سبب تجاوز به حقوق مردم جزا داده نمی‌شد و قاضی وقت نمی‌توانست حاکم را مجبور کند

که به حکم قانون شرع گردن بگذارد (مکی، ۱۳۲۱، ص ۱۰۰)، ریشه‌های آن را در تجميع قدرت نزد حاکمان و یا در عدم تفکیک قوه مقننه از قضائیه باید جست. سؤالی که پاسخ بدان ضرورت دارد این است که بی‌نظمی‌های اجتماعی تشخیص داده‌شده از سوی ابوحنیفه علل سیاسی دارد و یا محصول ساخت روان‌شناختی شخص ابوحنیفه است؟ درست است که ابوحنیفه از ورود به عرصه سیاست عملی دامن برمی‌کشید، هدایای حکومت را قبول نمی‌کرد و حکومت را یکسره نامشروع می‌دانست (فصیحی‌دولتشاهی، ۱۴۰۱، ص ۲۸۶)؛ اما او به‌عنوان یک نظریه‌پرداز در مطالعات خود مطمئن بود که مشاهده او از بی‌نظمی سیاسی محصول فراقنی روانی وی نیست؛ بلکه نتیجه الگوهای اجتماعی غیرانسانی شده و انحرافی است.

نکته دوم این است که از دیدگاه ابوحنیفه ریشه بی‌نظمی عوامل طبیعی نیست. در زمانه‌ای که حاکمان، حکومت‌هایشان را با سرنوشت جامعه گره می‌زدند و ایدئولوژی تقدیرگرایی پشتوانه قوی برای توجیه سیاست‌های غیرمشروع آنان محسوب می‌شد، ابوحنیفه بیش‌ازاندازه بر آزادی‌های فردی انسان تأکید می‌نمود و جبرگرایی را زیر سؤال می‌برد (فلاح و علیخانی، ۱۳۹۰، ص ۵۶). این مسئله نشان می‌دهد که بی‌نظمی‌ها از عوامل طبیعی ناشی نشده‌اند و بنابراین، انسان ناچار نیست که زندگی خود را با آن وفق دهد؛ بلکه در نظریه وی این مسئله از آن مسائل زندگی است که ناشی از اراده بشر است و به همین علت قادر است که آنها را به حکم تناسب تعدیل کند و یا تغییر دهد. طرفداری وی از قیام و پویش‌هایی که در زمانه وی علیه حاکمان اموی و عباسی شکل گرفته بودند و مخالفت وی با مرجئه تندرو بهترین دلیل برای اثبات این امر است که علل بی‌نظمی‌ها جزء سرنوشت محتوم بشر نیست؛ بلکه جزء عوامل محیطی است که بشر قادر به مهار آن است. او با حرارت کامل مشتاق تغییر مثبت در حکومت بود. این امر نشان می‌دهد که ابوحنیفه در طیفی از نظریه‌پردازان انقلابی قرار می‌گیرد نه محافظه‌کار.

۶. نظم خیالی ابوحنیفه

ابوحنیفه پس از مشاهده بی‌نظمی‌ها و تشخیص علل واقعی آنها به تصویر نظام سیاسی احیاء شده پرداخت. اگر او جامعه خود را دچار درهم‌ریختگی می‌دید، باید نشان هم می‌داد که جامعه سازمان‌یافته چیست؟ البته اقدام برای بازسازی نظام سیاسی جدید بدین معنا نبود

که ابوحنیفه خود به دنبال ساخت جامعه جدید است؛ زیرا این مهم کار یک تئوری پرداز نیست؛ بلکه از کارکردهای سیاست عملی و از وظایف خطیر افراد عمل گراست؛ اما او به عنوان یک نظریه پرداز کوشید تا الگویی از جامعه بسامان را در ذهن ترسیم کند و معیاری از آن را به دست دهد. اگر جامعه از لحاظ فکری نامنسجم است، اگر حکومت نامشروع و استبدادی است، باید دقیقاً نشان دهد جامعه منسجم و حکومت قانونی یعنی چه. این بازسازی، شالوده اندیشه سیاسی ابوحنیفه را تشکیل می دهد. تصویر ابوحنیفه از جامعه بازسازی شده جامعه‌ای است که فرد محق، یعنی «حاکم عادل و پرهیزکار» (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۳۲) در کانون آن قرار دارد و فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحت زعامت او انجام می شود. برخلاف جامعه نابسامان که شخص فاسد و ظالم زمام امور جامعه را در دست دارد، در جامعه بازسازی شده «شخص فاسد می تواند قاضی، حاکم و مفتی باشد در غیر آن احکام آنان دارای اعتبار شرعی نیستند» (الجصاص، ۱۴۰۵، ص ۸۰). در جامعه آشفته، حاکم از طریق قهر و غلبه بر مقدرات مردم سیطره یافته است؛ اما در جامعه بازسازی شده صفاتی مانند تسلط، فریب کاری و غلبه جایی ندارند و «خلیفه پس از مشورت و تبادل نظر با اهل رأی برگزیده می شود» (همان، ص ۱۳۴-۱۳۵) و «خلافت بر اجماع مؤمنان و مشورت آنها متکی است». در نظام سیاسی جدید از این رو رهبر محق و سزاوار پیروی است که عادل است و با اجماع مسلمین به قدرت رسیده است. فرد محق تصویر نمادین از رهبری جامعه است که جامع همه صفات و کمالات است و جامعه را به سمت سعادت رهنمون می کند. در نظم سیاسی مطلوب، ابوحنیفه مقبولیت مردمی و رضایت آنها را یک اصل و بزرگترین معیار می داند. با توجه به جایگاه رضایت مردمی در نظم جدید حوزه فردی و اجتماعی از هم تفکیک شده اند؛ میزان در حوزه فردی و عبادی رضایت خالق است؛ اما میزان در حوزه عمومی رضایت خلق است. پیداست که وقتی دینداران به رضایت خلق می اندیشند به پشتوانه این پیش فرض است که رضایت خالق در رضایت خلق است. با توجه به تفکیک این دو حوزه کارکرد نظام جدید در نظریه ابوحنیفه گوناگون است: در حوزه اجتماعی به دنبال عدالت اجتماعی و حق الناس است و در حوزه فردی به دنبال فضیلت‌های فردی است (فلاح و علیخانی، ۱۳۹۰، ص ۶۵). در حوزه فردی تساهل و تسامح و در حوزه عمومی و اجتماعی

سخت‌گیری برقرار است. ابوحنیفه در تصویر نمادین که از جامعه آرمانی‌اش ارائه می‌دهد به گزاره‌های اخلاقی توجه ویژه دارد؛ یعنی در جامعه احیاء شده، اخلاق و سیاست دارای پیوند ناگسستنی و پیوستاری بهینه هستند. توصیه وی به سمتی که عازم بصره برای تصدی ریاست این شهر بود، نشان‌دهنده این امر است که در جامعه آرمانی ابوحنیفه ایجاد یک اداره سالم و توأم شدن اخلاق و سیاست با رفتار کارگزاران یک اصل است. توصیه وی چنین است: با مردم مدارا کن، حسن خلق پیشه نما، دوستی را آشکار کن، از ستم پرهیز و در امانت خیانت نکن (الهی بلندشهری، ۱۳۹۴، ص ۱۶). در تئوری سیاست اخلاقی ابوحنیفه، فساد جامعه از فساد اخلاقی حاکمان ریشه می‌گیرد. اصلاح جامعه نیز به صلاح حاکمان پیوند می‌خورد. جامعه که او در ذهنش ترسیم می‌کند، اخلاق‌مدار است، شهروندان جامعه سعادت‌مند هستند و مصلحت عمومی هنجارها همه‌جا واضح و روشن است. در جامعه بازسازی‌شده ابوحنیفه، مردم از حقوق فردی و اجتماعی ویژه برخوردارند: حق شورش علیه حاکم ستمگر (الجصاص، ۱۴۰۵، ص ۷۸-۸۶)، حق نظارت بر قدرت (امربه‌معروف و نهی از منکر)، حق مالکیت خصوصی (ابویوسف، ۱۹۹۷، ص ۳۹۹) و حق انتخاب در ازدواج (السرخسی، ۱۹۵۷، ص ۱۰). از مهم‌ترین حقوق موردتوجه در نظم جدید که دیگر حقوق اجتماعی دایرمدار آن هستند، حق آزادی بیان است. در جامعه آرمانی ابوحنیفه آزادی و به‌ویژه آزادی بیان هم به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی و هم به‌عنوان حق فردی و اجتماعی از جایگاه شایسته‌ای برخوردار است. در جامعه مطلوب وی نه تنها حق آزادی بیان نادیده انگاشته نمی‌شود که «متعصبانه و سرسختانه از آن دفاع می‌شود» (فلاح و علیخانی، ۱۳۹۰، ص ۶۷). تأکید بر مدارا، آزاداندیشی، گفتگوهای آزاد و مناظره به‌جای تکفیر و خشونت از صفات جامعه احیا شده می‌باشد. ابوحنیفه در ایجاد چنین جامعه به‌دنبال الگویی حکومتی است که آن را در عرصه سیاست و حکومت مطرح کند. در نظریه ابوحنیفه خلافت حضرت علی (ع) به‌عنوان الگویی از نظام سیاسی جدید مطرح است که به دفاع از آزادی بیان شهره بود. در دوران خلافت آن حضرت زندانی کردن یا مجازات کسی را که درباره خلیفه، قانون یا حکومت عدل او بد می‌گفتند، جایز نبود. در این نوع جامعه حتی اگر کسی به رهبر خود دشنام بدهد و بالاتر از آن اگر بگوید که تصمیم دارد وی را بکشد نیز مجازاتی برای وی

متصور نیست (همان، ص ۱۴۱-۱۴۰). تصویر ابوحنیفه از جامعه بازسازی شده «عقلانیت» است. جامعه عقلانی درواقع، طرح ایجاد جامعه‌ای است که در آن از رفتارهای خشونت‌آمیز و شتاب‌زده خبری نیست و تصمیم‌گیری‌های سیاسی براساس خرد جمعی صورت می‌گیرد. اداره سامان چنین جامعه در چهارچوب قوانینی که به تعبدی و غیرتعبدی (مصلحت) قابل تقسیم‌اند، صورت می‌گیرد. ابوحنیفه در رده‌بندی احکام برای اداره بهتر جامعه احیاشده، افزون برآنکه سنت عقلایی را وارد دستگاه قانون‌گذاری کرد، «توانست باب مصلحت‌اندیشی عقلایی را در امور سیاسی اجتماعی بگشاید» (همان، ص ۷۷). او در احکام تعبدی سرتاپا تسلیم و اطاعت است و از اعضای جامعه، اطاعت از اوامر و نواهی شریعت را چشم‌انتظار است؛ اما در امور اجتماعی و سیاسی به مقاصد شریعت، عقلانیت و خرد (رأی) بیش‌ازاندازه ارزش و احترام قائل است. ابوحنیفه در طراحی نظم جدید سیاسی به‌منظور جلوگیری از در غلتیدن حکومت به وادی استبداد سیاسی و انحصار قدرت به تفکیک قوای نسبی به‌عنوان مدلی برای روش حکومتی تمسک می‌جوید. براساس این طرح حکومت به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود که هریک دارای محدوده مجزا و مستقلى از اختیارات و مسئولیت‌ها می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که اختیارات هر بخش در تعارض اختیارات بخش‌های دیگر نیست. از آنجاکه در نظام کهن تمامی قوا در انحصار حاکمان زمانه‌اش قرار داشت، وظیفه قاضی‌القضاتی را نپذیرفت و از این‌رو، در خارج از دایره قدرت دست به تدوین قانون زد (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ص ۱۴۳)؛ اما در نظام مطلوب وی که انحصار قدرت سیاسی شکسته و براساس نظریه تفکیک قوا شکل گرفته است، همراهی با حکومت و اطاعت از فرمان‌های حکومتی را به حکم اطیعوالله... فرض می‌داند (سمرقندی، ۱۳۴۸، ص ۱۷۹).

۷. راه‌حل‌های ابوحنیفه

در این مرحله ابوحنیفه پیشنهادهای عملی خویش را ارائه داده و به تجویز سامان نیک سیاسی موردنظر می‌پردازد. هدف اساسی اندیشه وی در این مرحله ارائه راه‌حلی برای مشکلات است. تجویزهای او برای ویرانی نظم استبدادی و برقراری نظم اجتماعی و سیاسی عدالت‌محور در قالب یک مجموعه ارائه شده است. بی‌تردید کاربست راهکارهای ابوحنیفه

می‌تواند به براندازی استبداد و تشکیل جامعه عدالت‌گرا بینجامد. در ادامه به تقریر تجویزات وی مبادرت ورزیده می‌شود.

۱-۷. علاج درد استبداد

الف) در نظر گرفتن معیارهای معقول در انتخاب زمامدار و کارگزاران حکومتی

در اندیشه ابوحنیفه برای اینکه قدرت به استبداد پهلوی نزنند، چاره‌اندیشی ویژه‌ای را می‌طلبید. وی درمان واقعه قبل از وقوع را یک استراتژی درست برای گرفتار نشدن جامعه در چنبره بحران استبداد می‌داند. به نظر وی عامل مهمی که می‌تواند از روی کار آمدن فرد مستبد در جامعه جلوگیری نماید، نوع انتخاب زمامدار است. ابوحنیفه برای اینکه نظام سیاسی آرمانی‌اش به استبداد کشیده نشود به شیوه انتخابات آزاد حاکم اعتقاد دارد. او این انتخاب را برعهده شورای اهل حل و عقد می‌گذارد (مودودی، ۱۴۰۵، ص ۳۰۴؛ حلبی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۳-۳۲۴) و به شورا توصیه می‌کند که از طریق مشورت و رأی‌گیری، شایسته‌ترین فرد را برای تصدی این مقام برگزینند. خلیفه مسلمین نیز پس از انتخاب شدن، موظف است که در تصمیم‌گیری اجتماعی و سیاسی با اهل خبره رایزنی و مشورت‌های لازم را داشته باشند و در این زمینه ناگزیر است که به پیامبر اقتدا کنند. پیامبر ازسوی خداوند مأموریت یافته بود تا در کارها با مؤمنان مشورت نماید: «وشاورهم فی الأمر» (آل عمران، ۱۵۹).

ب) نظارت نهادینه بر رفتار حاکمان

قدرت در ذات خود گرایش به فساد دارد. حکومت در فقدان سامانه‌های نظارتی می‌تواند به استبداد انجامیده و حقوق شهروندان و گروه‌های اجتماعی را ضایع کند. ابوحنیفه به این مسئله توجه اساسی داشته و ازاین‌رو، سازوکارهایی را برای نظارت بر قدرت مطرح نموده است. ابوحنیفه از دو نوع نظارت سخن گفته است: نظارت درونی و نظارت بیرونی. در نظر وی نظارت درونی کارآمدترین سازوکار برای نظارت بر قدرت است؛ زیرا نظارت بیرونی، در صورتی «مفید» خواهد بود که این افراد از درون نیز بر خود نظارت کنند. از نظر وی خداترستی بهترین نیروی کنترل‌کننده آدمی است. ازاین‌رو، به شاگردش ابویوسف توصیه می‌کند که همواره از نفس خودش مراقبت کند (الهی بلند شهری، ۱۳۹۴، ص ۱۵). همچنین

وی را بر یادآوری پیوسته مرگ و زیارت قبور و اماکن مقدسه توصیه می‌کند (همان، ص ۱۷). همچنین توصیه می‌کند که معاملات با خدا در تنهایی چنان باشد که در انظار مردم است؛ زیرا ثمره علم هنگامی آشکار می‌شود که در خلوت و جلوت یکسان باشد (همان، ص ۱۴). در کنار نظارت درونی و خودکنترلی، ابوحنیفه از سامانه نظارتی همگانی به نام امر به معروف و نهی از منکر نیز سخن می‌گوید. سامانه نظارتی امر به معروف و نهی از منکر نه تنها بر یک‌تازی‌های قدرت خط پایان می‌گذارد، که کارآمدی نظام سیاسی را نیز بالا می‌برد. نقد و نصیحت حاکم و نظارت بر کار وی از اهمیت خاصی در اندیشه ابوحنیفه برخوردار است؛ تا جایی که در بحث حقوق متقابل حاکم و مردم، به دوطرفه بودن اصل نصیحت، همواره توجه شده است. ابوحنیفه از این اصل به عنوان مسئولیت دینی یاد می‌کند: اگر از سلطان حاکم رفتاری سربزند که مخالف شریعت باشد، باید به وی تذکر داد و اگر سلطان از اشتباهش دست بردار نیست باید به خانه‌اش رفت و در تنهایی وی را مطابق ادله قرآنی و سنت نصیحت کرد (همان، ص ۱۶).

ج) توجه به حقوق و آزادی‌های فردی

یکی از راه‌هایی که در نظریه ابوحنیفه به رهایی جامعه از استبداد می‌انجامد و زمینه را برای نظم مطلوب فراهم می‌کند، توجه اساسی به حقوق آزادی‌های فردی مانند حق مالکیت خصوصی (مکی، ۱۳۲۱، ص ۱۵۷)، حق آزادی زن در ازدواج (السرخسی، ۱۳۲۴، ص ۱۰) و حق سرنوشتی حکومت (الخصاص، ۱۴۰۵، ص ۸۷-۸۶)، حق نصیحت (الهی بلندشهری، ۱۳۹۴، ص ۱۶) است. وی در این زمینه گامی به پیش نهاده و در تجویزات خود به مفهوم کلیدی فردیت تمرکز می‌کند. پیش‌فرض ابوحنیفه در انگاره فردیت، کرامت، آزادی و عقلانیت انسان است. ابوحنیفه در خصوص احترام به آزادی انسان تا هنگامی که از عقل برخوردار است، اشتیاق زیادی نشان داده است (ابوزهرة، ۱۳۹۱، ص ۹۳). طرح فوری مسئله فردیت از سوی ابوحنیفه که به منظور قطع ریشه‌های استبداد و استقرار نظم عادلانه صورت گرفته است، بدین معناست که حکومت به هیچ عنوان اجازه دخالت در حیطه اختیارات ویژه هر انسان عاقل را نمی‌دهد. نه جامعه و نه حکومت نمی‌تواند در امور شخصی انسان آزاد و

عادل دخالت کند (همان، ص ۹۳). ناگفته پیداست که فردیت در این راه‌حل به شکل منفی آن مطرح نمی‌شود؛ بلکه در معنای مثبت آن به کار می‌رود. فرد در این معنا به شهروندی گفته می‌شود که از حقوق و آزادی خویش بهره‌مند است و حاکمیت باید آن را به رسمیت شناخته و در برابر آن مسئول باشد. در حکومت‌های استبدادی، فرد کسی است که تأمین حقوق خویش را به قیمت سلب حقوق و آزادی دیگران جستجو می‌کند؛ اما در حکومت ایدئال ابوحنیفه رعایت این حقوق در گرو رعایت نهاده‌هاست حقوق دیگران امکان‌پذیر می‌شود. از این رو، تأمین حقوق و آزادی‌های فردی در این راه‌حل هرگز خارج از قواعد حقوقی و فقهی نیست؛ بلکه آزادی و حقوق عمومی مهم‌ترین معیار برای قبض و بسط حقوق و آزادی‌های فردی است.

بدین ترتیب، در نظام مطلوب ابوحنیفه همه‌چیز نظام‌مند و معیاری است که این خود می‌تواند به نظم اجتماعی مطلوب منجر شده و آزادی‌خواهی را در چهارچوب‌های فقهی سامانمند نماید. توجه به حقوق و آزادی‌های فردی به عنوان راه‌حل اساسی در منظومه فکری ابوحنیفه هرگز مطلق نیست؛ بلکه «در چهارچوب حدود معقول» قرار می‌گیرد که اگر «صورتی نازیبا، شرارت‌آمیز، غیراخلاقی یا حتی توهین‌آمیز به خود بگیرد» (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۴۰) پذیرفتنی نخواهد بود. اعتبار این امر تا زمانی است که فرد به هتک حرمت مقدسات دینی نپردازد (همان، ص ۹۳).

د) سیاست‌پرهیزی و عدم تعامل با حکومت استبدادی

نخستین موضع‌گیری عملی توده و خواص این است که حاکم مستبد را تحریم کنند؛ یعنی در حل مسائل حقوقی و سیاسی او را مرجع قرار ندهند؛ و گرنه در تحکیم پایه‌های استبداد و ارتکاب جرم سیاسی با حاکم مستبد شریک هستند. نظریه عدم جواز مماشات با حاکم ظالم از سوی ابوحنیفه به نسبت بیشتر فقه‌وی را به فقه سیاسی شیعه نزدیک‌تر نموده است. رأی غالب در فقه اهل سنت تجویز مماشات با حکومت جور است؛ اما ابوحنیفه دوری از قدرت و عدم مماشات را تئوریزه و تجویز می‌نماید و حتی در این زمینه وجوب مهاجرت را مطرح می‌کند. او شاگردش ابویوسف را در امر فاصله‌گیری از حاکم چنین ارشاد می‌کند:

هر وقت و در هر حال پیش او (حاکم) مرو؛ زیرا اگر رفت‌وآمد نزد او زیاد شود، تو را حقیر می‌شمارد و از چشمش می‌افتی و ارزشی برایت در نزدش باقی نمی‌ماند، برخوردت با وی چنان باشد که با آتش است؛ هم از وی استفاده کن و هم خودت را از خطرش دور نگهدار و به او نزدیک مشو که می‌سوزی و از او آزار می‌بینی، حاکم معمولاً چنین است که ارزشی که برای خودش قائل است، برای دیگران قائل نیست. او توصیه می‌کند که به نزدیک خانه سلطان مأوا نگزیند و هدایای وی را قبول نکند. حتی با اطرافیان و خویشانندان حاکم رابطه برقرار نکند و کوشش کند که از اطرافیان دور باشد (الهی بلند شهری، ۱۳۹۴، ص ۱۰-۱۱). خود وی نیز مطابق با نظریه سیاسی‌اش در عرصه عمل هیچ سمتی حکومتی را نپذیرفت و از قبول هدایای حاکم نیز سرباز زد.

ه) قیام به سیف علیه استبداد

یکی از راه‌های ممکن برای از بین بردن انحصار قدرت سیاسی مبارزه با استبداد است. استراتژی مبارزاتی ابوحنیفه در گام نخست با ملایمت و با نوعی از احتیاط همراه است و در صورت مساعد بودن شرایط، نسخه تجویزی وی برای قطع ریشه‌های استبداد در جامعه انگیزش مردم برای قیام عمومی است. چنانچه خود در مرحله عمل از هر دو روش بهره گرفت. در عمل از قیام‌های مسلحانه علویان در برابر خلفای زمان حمایت مادی و معنوی کرد و چنان که خود اذعان می‌نماید در صورتی که شرایط مهیا بود، خود نیز شخصاً در این قیام‌ها حضور پیدا می‌کرد. ملایمت و رفتار محتاطانه که ابوحنیفه در امر مبارزه با استبداد به‌عنوان راه حل اساسی مطرح می‌کند، در نگرانی‌های امنیتی وی ریشه دارد. از نظر وی تحمل سلطان ستمکار، سودمندتر است تا شورش که فتنه‌ای که زیان نصیب جامعه اسلامی می‌کند. بنابراین به هیچ‌وجه بر سلطان نباید عاصی شد (سمرقندی، ۱۳۴۸، ص ۴۱).

افزون‌برآن، در پیش گرفتن راه احتیاط در امر مبارزه با استبداد به طلایه‌داران آزادی‌خواهی فرصت می‌دهد که برای زندگی ایدئال، قانون و قاعده ترسیم کنند و به جامعه آموزش‌های حقوقی و سیاسی بدهند. چنان که خود با استفاده از فرصت پیش‌آمده مدرسه فقهی بنا نهاد و از این طریق رفتار فرهنگی و سعه‌صدر را در دانشجویانش تقویت نمود.

افزون‌براین، برای تدوین قوانین، مجمع مستشاری تشکیل داد: «شاگردان ابوحنیفه اعضای این مجمع را تشکیل می‌دادند» (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۴۴). در این مجمع ۸۳ هزار قاعده و مسئله فقهی تدوین شد (مودودی، ۱۳۹۸-۱۹۷۸م، ص ۱۴۹). اصل اولی در اندیشه ابوحنیفه در مبارزه با استبداد ملایمت است؛ اما اگر این روش نتوانست کجی‌های استبداد را راست کند. در صورت آماده بودن شرایط، توصیه نهایی ابوحنیفه براندازی آن از طریق قیام‌های مسلحانه است (خطیب البغدادی، ۱۹۳۱، ص ۳۹۵؛ میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲). نظریه ابوحنیفه در این مورد به نظریه عصیان علیه ظالم جائر در تشیع قرابت پیدا می‌کند. در تشیع قیام علیه جور یک اصل است و مدهانه و مدارا در برابر چنین حکامی یک استثناست.

۲-۷. درمان انحرافات فکری (درمان انحراف تکفیر)

نسخه‌ای که ابوحنیفه برای درمان بیماری مزمن تکفیر تجویز نمود، عبور از تنگ‌نظری‌های اعتقادی است. به همین منظور تلاش کرد تعریف موسع از ایمان ارائه دهد. در تعریف وی از ایمان، ستمکاران و فاسقان را نیز به مجرد ایمان و اقرار اجمالی به آنچه پیامبر آورده است (مجاوبه النبی) دربرمی‌گرفت (پاکتچی، ۱۳۶۷، ص ۳۸۵). او ایمان را چیزی جز اقرار و تصدیق اوامر الهی نمی‌دانست. از نظر او همه مسلمانان در ایمان برابرند، آنچه مایه برتری است، عمل دینی است و بس (الحنفی، بی‌تا، ص ۳۲۵). با این تعریف، دیگر تکفیر اهل قبله یک عمل نارواست و باید از کسانی که در مورد دیگران حکم به جهنم و بهشت می‌کنند، بی‌زاری جست و سرنوشت مؤمنان را به خدا حواله داد. یکی از راه‌های مقابله با پدیده تکفیر، تمسک به مدارا و گفتگوهای آزاد علمی با فرق و مذاهب است. مطابق با این نظریه و راه‌حل، خود در عرصه عمل «هیچ‌کس از اهل قبله را کافر نخواند» (سمرقندی، ۱۳۴۸، ص ۳۵-۳۶) و به مناظره با فرق اسلامی و دیگران‌دیشان پرداخت. آسان‌گیری در ایمان و سخت‌گیری در سیاست از توصیه‌های ابوحنیفه برای درمان این پدیده ویرانگر است. او به وحدت و همبستگی اجتماعی باور اساسی داشت؛ از این رو، نظریه ارجاء معتدل را مطرح نمود. نظریه ارجاء معتدل در ایجاد روابط مسالمت‌آمیز سیاسی-اجتماعی میان مسلمانان و افزایش

خوش‌بینی، تساهل و تسامح در جامعه اسلامی - آن‌هم در عصری که به دلیل گسترش تنگ‌نظری‌های کلامی و فقهی، وحدت و یکپارچگی به شدت تهدید می‌شد، بسیار مغتنم بود (فلاح و علیخانی، ۱۳۹۰، ص ۶۰).

۳-۷. درمان جبرگرایی

تئوری وی در جهت مقابله با جبرگرایی، برقراری نظم فکری در جامعه اسلامی «در میانه جبر و اختیار» بود. راه‌حل تطبیق این نظریه در عرصه سیاست و اجتماع تأکید بر عاملیت انسان است. ابوحنیفه از میان عقاید گوناگون مرجئه، خوارج و معتزله راه وسطی را در پیش گرفت و مذهبی معتدل و میانه‌رو تدوین کرد که از یک سو جامعه اسلامی را از تجزیه شدن از طریق نفرت و قهر متقابل بازمی‌داشت و از سوی دیگر، آن را از افتادن در کام هرج و مرج اخلاقی و جرئت یافتن در انجام گناه بر مبنای احساس بخشوده شدن حفظ می‌کرد (میان محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۳۳).

۸. یافته‌های تحقیق

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ابوحنیفه تنها به مطالعه بحران‌های عصرش اکتفا نکرد؛ بلکه با هدف ارائه راه‌حل برای بسامان کردن امور اندیشه کرد. شکل‌گیری زنجیره‌ای از بحران محرک ذهنی ابوحنیفه برای تشخیص درست دردها، بازیابی علل، طراحی نظم آرمانی و سرانجام ارائه راه‌حل منطقی برای استقرار نظم خیالی است. این یافته‌ها در جدول ۱ نشان داده شده‌اند:

جدول ۱.

بحران	تشخیص علل	طراحی نظم مطلوب	ارائه راه حل
استبداد	تأسیس حکومت از طریق زور و غلبه	نظم عادلانه و شرعی	تفکیک قوا- دفاع از آزادی‌های فردی
مشروعیت	انحراف از عقد خلافت	بازسازی نظام خلافت	انتخاب خلیفه با اجماع مسلمین - بیعت اختیاری مسلمانان
بی قانونی	فقدان قانون - عمل نکردن به قانون	تشکیل مجلس قانون گذاری	تدوین و تطبیق قانون
تکفیر	انحصارگرایی اعتقادی	توسعه بخشی به مفهوم ایمان - وحدت مسلمین	آسان گیری در عقاید- ایجاد تسهیل در روابط مسلمانان
منازعه فکری گروه های رقیب	مطلق انگاری و غلبه بر خصم	نظم فکری عاری از خشونت	مدارا - عقلانیت - گفتگوهای آزاد
نص گرایی	عدم باور به عقلانیت - ترویج احکام عقلی	نظم عقل محور	همروی نص و واقعیت
ناکارآمدی فقه	عدم توجه به مصالح و الزامات زمانه	تأسیس مدرسه فقهی نظم بخشیدن به تعلیمات فقهی	عبور از ظواهر و توجه به مقاصد
کشمکش های مذهبی	غیریت سازی و عدم توجه به مشترکات	ایجاد جامعه معتدل اسلامی	مرجعیت علی و سیاسی اهل بیت
تقدیرگرایی	توجیه الهیاتی حکومت	نظم اعتقادی و سیاسی در میانه جبر و اختیار	تأکید بر عاملیت انسان و مسئولیت پذیری
ترویج عرف فاسد	سیاست های غلط حکام	انتظام بخشی و ترویج عرف صحیح	مبارزه با عرف فاسد

۹. نتیجه‌گیری

درواقع، پژوهش حاضر به منظور ارائه پاسخ به این سؤال که نابسامانی‌های عصر ابوحنیفه چیست و ابوحنیفه در واکنش به بحران‌های عصرش چه راه‌حل‌هایی برای حل آنها ارائه داد، تدوین یافت. فرضیه یا پاسخ موقتی که در این پژوهش سنجش و تأیید شد، بدین قرار است: الف) ابوحنیفه از مشاهده بی‌نظمی‌های اجتماعی عصرش به بحران‌هایی همچون استبداد سیاسی، آشفتگی فکری دست می‌یازد و آن را به مثابه علت‌العلل بیماری‌های زمانه‌اش مطرح می‌کند؛ ب) تأسیس سامان سیاسی تحت زعامت فرد محق؛ یعنی فرد عادل و درستکار و نیز شکستن انحصار اعتقادی و سیاسی، تدوین مجموعه قواعد، تمسک به اندیشه عدم خشونت، مناظره و گفتگوهای آزاد علمی توصیه‌ها و راه‌حل‌هایی است که ابوحنیفه برای بسامان کردن امور جامعه ارائه می‌دهد.

منابع

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد (بی‌تا). وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: دکتر احسان عباس. چاپ دوم، قم: منشورات الرضی.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹). مناقب آل ابی‌طالب. ج ۴، قم: علامه.
۳. دمشقی، ابن کثیر اسماعیل بن عمر (بی‌تا). البدایه و النهایه. بیروت: دار الفکر.
۴. ابوزهره، محمد (۱۳۹۱). آراء و اندیشه‌های فقهی، اصولی، کلامی و سیاسی امام ابوحنیفه (تاریخ المذاهب الا سلامی)، ترجمه عبدالحمید رحیمی، در کتاب بررسی آراء و اندیشه‌های امام ابوحنیفه، تنظیم‌کننده: موسی عزیزی، تهران: احسان.
۵. ابویوسف، یعقوب ابن ابراهیم (۱۹۹۷). اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی، ضمن کتاب الامام شافعی. بیروت: دارالمعرفه.
۶. براون، ادوارد (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه پاشا صالح. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۷. اسپرگنز، توماس (۱۳۸۲). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: آگاه.
۸. اصفهانی، ابوالفرج (۱۹۶۳). الاغانی. مصر: وزارة الثقافه والارشاد القومي، الموسسه المصريه العامه.
۹. بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۲۴). السنن الکبری. چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. پاکتچی، احمد (۱۳۶۷). ابوحنیفه، در دایره المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
۱۱. الجابری، محمد عابد (۱۳۶۷). دانش فقه، بنیاد روش‌شناختی عقل عربی - اسلامی تکوین العقل العربی، ترجمه مهدی خلجی. مجله نقد و نظر، ۱۲ دوره ۳، شماره ۱۲ - شماره پیاپی ۱۲
۱۲. مهر ۱۳۷۶
۱۳. صفحه ۱۱۴-۱۴۰.
۱۴. الجصاص، ابوبکر (۱۴۰۵). احکام القرآن، المحقق محمدالصاذق قمحاوی. الجزء الاول، لبنان: دار احیا التراث العربی.
۱۵. جعفری، حسین محمد (۱۳۸۰). تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی. چاپ دهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. قادری، حاتم (۱۳۹۱). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران. تهران: سمت.
۱۷. حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۸). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام. تهران: اساطیر.
۱۸. الحنبلی، محمد بن یعلی (۲۰۰۵). طبقات النحابه، تحقیق عبدالرحمن العثیمین. مکه المکرمه: جامعه ام‌القری.
۱۹. الحنفی، ملاعلی القاری الحنفی (بی‌تا). شرح کتاب الفقه الاکبر، تحقیق علی‌محمد دندل، بیروت: دارالکتب علمیه.
۲۰. زیدان، جرجی (۱۳۹۴). تاریخ تمدن اسلام، ترجمه جواهر کلام. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۱. سرخسی، ابوبکر محمد بن سهل (۱۳۲۴). المبسوط. مصر: مطبعة السعادة.
۲۲. سرخسی، ابوبکر محمد بن سهل (۱۹۵۷). شرح السير الكبير. مصر: مطبعة مصر، شركة مساهمة المصرية.
۲۳. سمرقندی، ابوالقاسم اسحاق ابن محمد (۱۳۸۴). السواد الاعظم، به اهتمام: عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۴. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۸). تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالجلیل.
۲۵. شیخ صدوق (بی‌تا). عیون اخبار الرضا، ترجمه و شرح محمدتقی اصفهانی. ج ۱، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
۲۶. شیخ صدوق (۱۳۶۳). من لایحضره الفقیه. قم: نشر اسلامی.
۲۷. طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۳). دولت عباسیان. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲۸. عقیلی، محمد بن عمرو (۱۹۸۴). الضعفا الكبير. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۹. فصیحی دولتشاهی، محمدعارف (۱۴۰۱). اندیشه سیاسی ابوحنیفه. قم: جامعه المصطفی العالمیه.
۳۰. فلاح، رستم، و علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۹۰). در کتاب اندیشه متفکران مسلمان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳۱. قرضاوی، یوسف (۱۳۷۹). فقه سیاسی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی. تهران: احسان.
۳۲. کردری، ابن بزاز (۱۳۲۱). مناقب الامام الاعظم، دایره المعارف. چاپ اول، هند: حیدرآباد: الناشر: مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية
۳۳. الله‌اکبری، محمد (۱۳۸۱). رابطه علویان و عباسیان. تاریخ درآینه پژوهش، .
۳۴. مروجی طبسی، محمدعلی (۱۳۸۹). نیمه پنهان بنی‌امیه. فرهنگ کوثر، .
۳۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۲۵۸). مروج الذهب. الطبعة الاولى، بیروت: دارالاندلس.
۳۶. مسلم بن حجاج (بی‌تا). صحیح مسلم. تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۳۷. کردری، ابن بزاز (۱۳۲۱). مناقب الامام الاعظم، دایره المعارف. چاپ اول، هند: حیدرآباد: الناشر: مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية
۳۸. مودودی، ابوالعلا (۱۳۹۸). خلافت و ملوکیت. الکویت: دار قلم.
۳۹. میان محمد شریف، محمد (۱۳۶۵). تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴۰. الهی بلند شهری، محمدعاشق الهی (۱۳۹۴). مجموعه وصایای ابوحنیفه، ترجمه عبدالله حیدری. بی‌نا: بی‌جا.
۴۱. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۳). تاریخ یعقوبی، محمدابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ظریفیان، غلامرضا (۱۳۹۹). از حکومت علوی تا حاکمیت اموی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. قابل دسترسی: <https://www.ericac.ac.ir>

چشم‌انداز تشدید تنش میان هند و پاکستان در سایه بازدارندگی هسته‌ای

سید طاهر عرفانی^۱

چکیده

مدیریت منازعه و عدم‌ورود به جنگ تمام‌عیار میان دو کشور متخاصم جنوب آسیا، یعنی هند و پاکستان، پس از سال ۱۹۹۸ معلول عوامل مختلفی بوده است. در کنار عوامل مختلفی همچون تحول در سیاست خارجی هند و تغییر ساختار نظام بین‌الملل از دوقطبی به چندقطبی، نقش بازدارندگی هسته‌ای میان دو کشور باید به‌صورت ویژه بررسی شود. سؤال این مقاله آن است که چشم‌انداز تشدید تنش میان هند و پاکستان در آینده چگونه خواهد بود؟ آنچه که در این نوشتار آزمون شده این است که موازنه قدرت ایجادشده میان هند و پاکستان در حوزه هسته‌ای، همان‌گونه که منازعات این دو کشور را از حالت درگیری مستقیم خارج کرده و به‌سمت عدم جنگ مستقیم و تمام‌عیار نظامی سوق داده است، در آینده نیز می‌تواند از همین منطق پیروی کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دو کشور قبل از هسته‌ای شدن وارد جنگ‌های خشونت‌بار شده‌اند؛ اما پس از هسته‌ای شدن در سال ۱۹۹۸، منازعات دو طرف مدیریت شده و محدود بوده است. تسلیحات هسته‌ای و وجود دنیایی با قابلیت انهدام قطعی متقابل باعث شده تا دو کشور الگوی رفتار عقلانی را در سیاست خارجی خود در نظر بگیرند و در سایه بازدارندگی هسته‌ای وارد جنگ تمام‌عیار نشوند.

واژگان کلیدی: هند، پاکستان، بازدارندگی، بازدارندگی هسته‌ای و مدیریت منازعه

۱. عضو هیأت علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خاتم‌التبیین (ص) افغانستان

erfani55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۱۸؛ تاریخ انتشار: بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: عرفانی، سید طاهر (۱۴۰۴) چشم‌انداز تشدید تنش میان هند و پاکستان در سایه بازدارندگی هسته‌ای، فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۵) صص ۸۱-۱۰۲

طرح مسئله

با پایان استعمار انگلیس بر شبه‌قاره هند و تأسیس کشور پاکستان و جدایی از هند در سال ۱۹۴۷، تنش و تعارض میان این دو کشور به‌مرور اوج گرفته است. جدایی پاکستان از هند و تشکیل یک کشور مسلمان باعث تعریف منازعه دیرینه و مزمن میان دو قدرت تأثیرگذار جنوب آسیا شده است. سال ۱۹۴۷ درس‌های جدیدی را برای تاریخ جهان داشت و جغرافیای جهانی را دستخوش دگرگونی کرد. ظهور دو کشور جدید در جنوب آسیا، نظام بین‌الملل را درگیر چالش‌های جدید نمود. با خروج بریتانیا از شبه‌قاره و تردید در مورد حل مسئله کشمیر، بذر خصومت میان دو کشور جنوب آسیا کاشته شد. بسیاری از پژوهشگران، ریشه منازعات شبه‌قاره را به کشمکش‌های ایدئولوژیک میان هندوها و مسلمانان محدود می‌کنند؛ اما در این میان وجود مناطق تعارض‌برانگیزی همچون کشمیر باعث دامن زدن به وضعیت نامتعادل منطقه شده است.

در عصر دوقطبی، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی برحسب منطق جنگ سرد، درصدد حضور و نفوذ در مناطق مختلف جهان، ازجمله شرق و جنوب آسیا برآمدند. گسترش رقابت‌های ایدئولوژیک از مرکز نظام بین‌الملل به جنوب آسیا موجب تقسیم حوزه‌های نفوذ این منطقه و در نتیجه، تشدید روند کشمکش میان دو کشور هند و پاکستان شد. اما تحولات نظام بین‌الملل، ازجمله آغاز تنش‌زدایی در روابط دو ابرقدرت و دستیابی چین به سلاح‌های هسته‌ای در سال ۱۹۶۲، ایده استقلال عمل در مقابل قدرت‌های بزرگ بر ادراکات رهبران هند و پاکستان سایه افکند. رویارویی چنین ادراکی از سیاست بین‌الملل زمینه را برای تشدید هرچه بیشتر کشمکش میان دو کشور یادشده فراهم کرد (ثانی‌آبادی، عطار و ماوندادی، ۱۳۹۹، ص ۷۸).

وقوع سه جنگ مخرب و پرهزینه میان دو قدرت بزرگ جنوب آسیا و تداوم تهدید سبب شد تا مقامات سیاسی و نظامی دو کشور برای ایجاد توازن قدرت و ایجاد ثبات راهبردی، به سمت ساخت و گسترش تسلیحات هسته‌ای حرکت کنند. دو کشور قدرتمند جنوب آسیا بقای خود را در سایه توازن هسته‌ای تعریف کردند و به همین دلیل اولویت اول

سیاست خارجی خود را به‌سوی ایجاد ثبات راهبردی از طریق تسلیحات هسته‌ای تعریف کردند. دو کشور متخاصم دلایل هسته‌ای شدن خود را متوقف نمودن رقیب عنوان می‌کردند. هند به دنبال حفظ برتری استراتژیک، حفظ برتری قدرت نظامی در مقابل مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای، یعنی پاکستان، به عنوان اصلی‌ترین دلایل هسته‌ای شدن مطرح بود و برای پاکستان نیز توازن در برابر هند و توان بازدارندگی رقیب مهم‌ترین عامل هسته‌ای شدن به شمار می‌آمد.

مهم‌ترین مسئله این مقاله آن است که با وجود عوامل زیاد اختلاف‌زا میان دو کشور و رقابت و خصومت دائمی، چشم‌انداز جنگ تمام‌عیار و ویرانگر میان دو کشور هند و پاکستان چگونه است؟ فرضیه مورد آزمون مقاله این است که وجود سلاح‌های هسته‌ای باعث بازدارندگی هسته‌ای میان دو کشور شده و چشم‌انداز ورود به جنگ تمام‌عیار بسیار بعید به نظر می‌رسد و هر دو کشور به دلیل ترس از انهدام قطعی متقابل جانب احتیاط را رعایت نموده و جلوی گسترش جنگ را خواهند گرفت.

هدف مقاله روشن شدن این مسئله است که وجود تسلیحات هسته‌ای چه مقدار احتمال تشدید تنش و منازعه میان هند و پاکستان را کاهش داده و الگوی رفتاری ناشی از احتیاط را به آنها دیکته می‌کند. روش پژوهش تحلیلی - توصیفی مبتنی بر انطباق نظریه و روش گردآوری اطلاعات نیز به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

ادبیات تحقیق

به دلیل منازعه مزمن و طولانی مدت میان هند و پاکستان تحقیقات زیادی در این عرصه انجام شده و هرکدام از یک زاویه مسئله منازعه دو کشور قدرتمند جنوب آسیا را بررسی کرده‌اند. در این میان، این کتاب‌ها و منابع اشاره می‌شوند. احمدیان (۱۳۷۷) در مقاله‌ای با عنوان «کشمکش هسته‌ای هند و پاکستان: علل و نتایج» منازعه دو کشور هسته‌ای و پیامدهای آن را بحث و بررسی کرده است. رفیعی (۱۳۷۷) در مقاله‌ای با عنوان «گاه‌شمار توسعه هسته‌ای هند و پاکستان» فرایند هسته‌ای شدن این دو قدرت را برای رسیدن به توازن بررسی کرده است. رئیس‌زاده () در مقاله‌ای با عنوان بررسی قابلیت‌ها و محدودیت‌های

فن‌آوری هسته‌ای کشور پاکستان از توانمندی هسته‌ای پاکستان و قدرت بازدارندگی هسته‌ای این کشور در مقابل هند صحبت کرده است. شفيعی و اسکندری (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «همکاری‌های هسته‌ای غیرنظامی هند و آمریکا: علل و پیامد» مسئله همکاری‌های هسته‌ای ایالات متحده و هند را بررسی کرده‌اند. هر کدام از این مقالات مبحث فرایند هسته‌ای شدن دو کشور را مورد بررسی قرار داده و یکی از جنبه‌های هسته‌ای شدن دو کشور می‌پردازد.

این مقاله بر آن است تا از زاویه بازدارندگی هسته‌ای چشم‌انداز تشدید تنش و جنگ میان دو کشور هسته‌ای را بررسی کند و اینکه با وجود تسلیحات هسته‌ای و در پرتو نظریه انهدام قطعی متقابل به‌دلیل تسلیحات هسته‌ای ورود به جنگ تمام‌عیار برای هیچ‌یک از کشورها عقلانی تصور نمی‌شود و در نتیجه هر دو کشور هسته‌ای به‌دنبال محدود کردن جنگ خواهند بود.

چهارچوب نظری: بازدارندگی هسته‌ای

با مراجعه به نظریات واقع‌گرایان در روابط بین‌الملل، هر واحد سیاسی بین‌الملل به‌دنبال تأمین امنیت و بقای خویش است و همیشه ترس از نابودی وجود دارد. در چنین فضایی، نه‌تنها جنگ یک امر ممکن بلکه محتمل و حتی امری رایج تلقی می‌شود. به نظر واقع‌گرایان کشورها از اجتماع انسان‌های قدرت‌طلب و زیاده‌خواه و نگران از تهدید به مرگ تشکیل شده و صحنه بین‌المللی، جولانگاه دولت‌های معارضي است که برای تأمین امنیت و حفظ خویش همواره به کسب، حفظ و افزایش اعتبار می‌پردازند و همچون انسان‌ها که انگیزه اجتماعی آنها بقاست، دولت‌ها به‌تنهایی و در غیر این صورت با ائتلاف با یکدیگر در مقابل هر دولت یا عامل دیگری به خشونت متوسل خواهند شد که مانع رسیدن به اهدافشان باشد. ارتباط میان دو عامل قدرت و ترس از مهم‌ترین مسائلی است که این متفکران مطرح می‌کنند و از پیوند این دو موضوع است که رفتار موازنه‌ساز به‌عنوان طبیعی‌ترین واکنش بازیگران در سیاست بین‌الملل، معنا و مفهوم پیدا می‌کند (لیتل، ۱۳۸۹، ص ۱۳).

مفهوم اصلی و کانونی نظریه واقع‌گرایی موازنه قدرت است. از منظر مورگنتا، به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز واقع‌گرا، موازنه قدرت وضعیتی است که در آن قدرت به شکل کم‌وبیش متوازن و برابر میان چندین دولت تقسیم شده است. در نظام موازنه‌ای قدرت هیچ‌یک از دولت‌ها توانایی سلطه بر دیگران را نخواهند داشت (۱۳۸۴، ص ۳۲۴).

مورگنتا تلاش‌های فراوانی در رابطه با نظریه موازنه قدرت انجام داد؛ اما این نظریه پس از بازسازی توسط کنت والتز به‌جایگاه نظری قابل قبول دست پیدا کرد. به نظر والتز، موازنه قدرت در شرایط آنارشی بهترین و مؤثرترین ابزار کنترل بر قدرت مسلط، افزایش توان داخلی و توازن قدرت جهت مقابله با سلطه‌جویی دولت مسلط است و در این میان ویژگی دولت‌های سلطه‌جو و مسلط از قبیل ایدئولوژی، نوع رژیم حکومتی و رهبری آن به‌هیچ‌وجه تضمین‌کننده عملکرد آینده دولت نمی‌باشد و در این میان تنها قدرت است که می‌تواند قدرت را مهار کند. در نتیجه مفروض موازنه قدرت این است که هرگونه نابرابری قدرت میان دولت‌ها، به‌ویژه زمانی که کشورها به‌لحاظ نظامی در موضع ضعف قرار بگیرند، پندار و ادراک از تهدید را بالا برده و این امر به همراه کمبود اطلاعات و عدم اطمینان میان دولت‌ها در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل، باعث بروز جنگ و درگیری می‌شود (میرشایمر، ۱۳۸۸، ص ۱۴۵). دلیل آن این است که تهدیدها تابع نابرابری و نامتقارن بودن قدرت هستند؛ به این معنا که اگر دولت «الف» از دولت «ب» قدرت بیشتری داشته باشد، دولت «ب» باید احساس ترس کند و واکنش نشان دهد؛ زیرا در نظام آنارشیک بین‌المللی هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که دولت «الف» از قدرت خود علیه قدرت «ب» استفاده نکند (Doyle, 1997, p. 168).

کنت والتز در ادامه نظریه توازن قدرت، بحث بازدارندگی هسته‌ای را مطرح می‌کند و باور دارد ترس از خرابی تسلیحات هسته‌ای پایدارترین ویژگی نظام بین‌المللی به شمار آمده و بنابراین، هیچ دلیلی بر نگرانی در مورد گسترش این سلاح‌ها در نظام بین‌الملل وجود ندارد. نظریه‌پردازان هسته‌ای به دو دسته طرفداران اشاعه و مخالفین اشاعه تقسیم می‌شوند که والتز در تحلیل خود طرفدار «اشاعه» هسته‌ای (نه گسترش) است و نظریه خود را بر مبنای فرضیات نئورئالیست‌ها قرار می‌دهد. این نظریه بر دلایل ساختاری در داشتن

سلاح‌های هسته‌ای تأکید دارد. براساس این نظریه واحدها در نظام بین‌المللی هیچ راهی ندارند، جز اینکه به دنبال اقداماتی برای تأمین امنیت خود باشند. نتیجه این خواهد شد که کشورها برای افزایش امنیت خود و بازداشتن دشمنان بالقوه، به دنبال سلاح‌های هسته‌ای باشند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸، ص ۹۴۸).

به نظر والتز همان‌گونه که در طول جنگ سرد بازدارندگی هسته‌ای به جای خلع سلاح به ویژگی مسلط روابط قدرت‌های بزرگ تبدیل شده بود و نوعی ثبات را در میان آنها به وجود آورده بود، در دوران بعد از جنگ نیز می‌تواند صلح و ثبات را برای نظام بین‌الملل به ارمغان آورده و در شرایط بحرانی نیز، ثبات‌بخش روابط میان دولت‌ها باشد (Waltz and Sagan, 1995, p.20).

این دیدگاه والتز که انتشار سلاح‌های هسته‌ای به کشورهای دیگر می‌تواند به ثبات بیشتر بینجامد، مورد حمایت بسیاری از نظریه‌پردازان قرار گرفته است. تعدادی از تحلیلگران معتقدند توانمندی‌های هند و پاکستان در ساخت سلاح‌های هسته‌ای عامل احتیاط جدیدی در روند تصمیم‌گیری ایجاد و نوعی ثبات استراتژیک میان این دو کشور همسایه ایجاد کرده است. در پایان جنگ سرد، جان میرشایمر نیز در برابر انتشار هسته‌ای در برخی شرایط، رویکرد مشابهی اتخاذ کرد. این نظر، مورد مخالفت هواداران «بیشتر می‌تواند بدتر باشد» قرار گرفت (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸، ص ۹۴۸).

والتز در نظریه خود می‌نویسد: اصولاً دولتی که به سلاح هسته‌ای دست پیدا می‌کند، با احتیاط بیشتری نسبت به دولتی که از این توانایی برخوردار نیست، عمل می‌کند (Wheeler, 2009, p. 432). نتیجه این نظریه آن است که امکان وقوع جنگ در میان دولت‌های دارای سلاح هسته‌ای به حد صفر می‌رسد و این به آن دلیل است که رهبران دولت‌های دارای توانایی هسته‌ای، صرف‌نظر از ویژگی شخصی و ملی خود، کاملاً به‌عنوان کنشگرانی عقلانی عمل کرده و تا حد امکان از جنگ هسته‌ای خودداری می‌کنند. گزینه هسته‌ای شدن دولت‌ها به دلیل کاهش وقوع جنگ در نظام بین‌الملل، به‌عنوان یکی از مطمئن‌ترین شیوه‌های حفظ وضع موجود در این نظام تلقی می‌شود؛ زیرا منطق بازدارندگی

در هر صورت عمل می‌کند و مانع از آن می‌شود که کشورهای دارنده این سلاح‌ها از آن استفاده کرده و «صلح هسته‌ای» را با خطر مواجه کند (Waltz and Segan, 1995, p. 34).

بنابراین، مطابق با نظریه بازدارندگی والتز، بازدارندگی با القای تهدید به طرف مقابل مبنی بر تحمل ضربه اول و ایجاد ضربه دوم، صلح و ثبات را در نظام آنارشیک بین‌الملل به ارمغان آورده و مانع وقوع جنگ و درگیری میان دولت‌ها می‌شود.

انقلاب هسته‌ای و دنیای با قابلیت انهدام قطعی متقابل

برای نخستین بار استفاده از سلاح هسته‌ای در برنامه مخفیانه ایالات متحده به نام پروژه منهتن صورت گرفت که این پروژه از سال ۱۹۴۲ شروع شده بود و در سال ۱۹۴۵ پایان یافت و در سال ۱۹۴۵ از قدرت شکافت هسته‌ای استفاده کرد و پس از انفجار انرژی مخربی معادل ۱۹۰۰۰ کیلو تن TNT آزاد کرد. سه هفته بعد در همین سال ۱۹۴۵ ایالات متحده یک سلاح هسته‌ای را بر فراز شهر هیروشیما ژاپن پرتاب کرد. سه روز بعد بمب دوم را بر فراز ناگازاکی پرتاب کرد. بمب هیروشیما بین ۷۰ هزار تا ۸۰ هزار کشته و ۷۰ هزار زخمی بر جای گذاشت. بمب ناگازاکی ۴۰ هزار کشته و ۴۰ هزار زخمی داشت. دو انفجار هسته‌ای بر فراز ژاپن مرحله جدیدی از تاریخ جهان را آغاز کرد (Rhodes 1986).

در سال ۱۹۴۹ اتحاد جماهیر شوروی یک نوع بمب اتم شکافت‌پذیر را آزمایش کرد. از اینجا بود که مسابقه تسلیحاتی میان ابرقدرت‌های دوران جنگ سرد آغاز شد و بازدارندگی هسته‌ای بر سیاست جهان سایه افکند. ویژگی بارز سلاح‌های هسته‌ای ظرفیت تخریب بی‌سابقه آنهاست. در تاریخ بشر هرگز سلاحی به این قدرت نبود که بتواند همه انسان‌ها را به این سرعت به کام مرگ بکشد.

در صورت گسترش تسلیحات هسته‌ای منطق انهدام قطعی متقابل میان کشورها به وجود می‌آید. انهدام قطعی متقابل یا جهان MAD زمانی به وجود می‌آید که دو کشور دارای سلاح هسته‌ای از قابلیت ضربه دوم برخوردار باشند. اگر دو دشمن هر کدام دارای قابلیت ضربه دوم قطعی باشند، هیچ کدام انگیزه‌ای برای شروع جنگ هسته‌ای ندارند. دنیای انهدام قطعی متقابل نشان‌دهنده ثبات است و آن یعنی اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند در جنگ هسته‌ای

پیروز شود، حتی اگر بتواند دشمن خود را غافلگیر کند (ایکنبری، گریکو و ماستاندانو، ۱۴۰۳، ص ۳۷۴). جهانی با انهدام قطعی متقابل جنگ میان قدرت‌های بزرگ را بسیار غیرمحمتمل می‌کند (میرشایمر، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳). براساس منطق جهانی با قابلیت انهدام قطعی متقابل، نگاه‌داشتن جمعیت آمریکا و شوروی به‌عنوان «گروگان‌های متقابل» در طول جنگ سرد، و به‌طور ضمنی، نگاه‌داشتن جمعیت چین و آمریکا به‌عنوان گروگان‌های متقابل امروز، نشان‌دهنده بهترین راه برای اطمینان از این است که هیچ دولتی وسوسه به استفاده از زرادخانه هسته‌ای نمی‌شود (آیکنبری، گریکو و ماستاندانو، ۱۴۰۳، ص ۳۷۵). بنابراین، سلاح‌های هسته‌ای دارای قدرت بازدارندگی هستند؛ از این رو، دولت‌ها به‌آسانی وارد جنگ هسته‌ای با همدیگر نشده و می‌کوشند منازعات خود را با دشمنان هسته‌ای خود به‌صورت محدود نگهدارند و با احتیاط و عاقلانه رفتار کنند.

چیستی و چرایی منازعه هند و پاکستان

تا پیش از سال ۱۹۴۷م، یعنی زمان خروج بریتانیا از شبه‌قاره، هند و پاکستان یک کشور بودند؛ اما از آن سال به بعد، هند و پاکستان از همدیگر جدا شدند و تا به حال به‌عنوان دشمنان همیشگی باقی مانده‌اند. تردیدی وجود ندارد که در جنوب آسیا، هند و پاکستان واقعیت‌های ژئوپلیتیک مسلط هستند. الگوی روابط ژئوپلیتیک در این منطقه به بخش سیاسی و نظامی ناشی از کشمکش هند و پاکستان مربوط است (سازمند و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۴۷). رویارویی و خصومت هند و پاکستان، سه جنگ میان دو کشور و نگرانی‌های امنیتی فراوان برای جنوب آسیا داشته است.

بحران کشمیر: تاریخی‌ترین و اصلی‌ترین مسئله مورد اختلاف دو کشور هند و پاکستان بحران کشمیر است. این بحران را می‌توان به‌عنوان ترکیبی پیچیده از مطالبات ملی- قومی، تفاوت‌های مذهبی، تروریسم، خشونت سازمان‌یافته، فساد و ترس فراگیر دانست که از بدو استقلال پاکستان از هند، سبب تقابل و رویارویی دو کشور شده است. کشمیر از دیرباز صحنه درگیری، مخاصمه و جنگ بین دو کشور بوده و هرازگاهی به بهانه‌ای تنش میان دو کشور در این منطقه افزایش یافته است (مسعودنیا و نجفی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۱).

وقوع سه جنگ نظامی در اکتبر ۱۹۴۷، آوریل ۱۹۶۵ و دسامبر ۱۹۷۱ بر سر کشمیر، نشان‌دهنده اهمیت بالای منازعه کشمیر نزد دو کشور است (عطایی و شهوند، ۱۳۹۱، ص ۹۷). هم‌اکنون اختلاف عمده بین مسلمانان کشمیر، بین کسانی است که خواستار نزدیک شدن به پاکستان هستند و افرادی که خواستار یک کشور مستقل هستند (دهشیار، ۱۳۸۸، ص ۹۹). پاکستان، کشمیر را بدان علت که بخش اعظم جمعیت آن مسلمان هستند، متعلق به خود می‌داند و هند نیز بدان جهت که مهاراجه وقت کشمیر، الحاق قلمرو خود را با خاک هند اعلام کرد، مدعی جدایی‌ناپذیری این سرزمین از خاک هند است (شفیعی و اسکندری، ۱۳۹۰، ص ۲۰۶). به‌ترتیب، آرایش نظامی نیروهای مسلح دو کشور در مرز کنترل منطقه و حملات لفظی و جنگ سرد مقامات دو کشور، به‌خوبی نشان‌دهنده این مسئله است که بحران شدیداً عمیق، دیرپا و چندلایه است.

رقابت هسته‌ای و تسلیحاتی

دو کشور پاکستان و هند از جنبه فن‌آوری تسلیحات هسته‌ای و سیستم‌های حامل آن پیشرفت‌هایی زیادی کرده‌اند. هند ادعا دارد که طی پنج آزمایش هسته‌ای خود، هر دو سلاح هیدروژنی و اتمی را با موفقیت آزمایش کرده است (ثقفی و عامری، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸). هند به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور بین سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۱ بزرگ‌ترین واردکننده تسلیحات متعارف بوده است. پاکستان نیز با وجود ضعف و فقدان عمق راهبردی مناسب در همین سال‌ها، سومین کشور واردکننده این تسلیحات در جهان بوده است. هند در سال ۲۰۱۰ م با داشتن ده درصد سهم جهانی تسلیحات مهم در جهان، در رتبه اول واردکننده تسلیحات مهم در جهان بود. این مقدار سهم برای پاکستان در همین سال پنج درصد برآورد شده است. با کمی پیشرفت در سال ۲۰۱۲ دو کشور در پی ارتقای موقعیت خود، با ۱۲ درصد سهم جهانی، به‌طور مشترک رتبه اول واردکنندگی تسلیحات متعارف در جهان را حفظ کرده‌اند (SIPRY Yearbook, 2013, p. 10). همچنین، براساس آمار سال ۲۰۱۳ هند به‌لحاظ تسلیحات هسته‌ای در مقام ششم جهان قرار داشت و پاکستان در رتبه هفتم جهان.

در همین راستا، هر دو کشور انواع جدیدی از موشک‌های کروز و بالستیک با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای را در دستور کار خود قرار دادند (ibid, p. 12-13). این درحالی است که در جدیدترین بررسی‌ها از توانمندی‌های نظامی هند و پاکستان پیشرفت‌های قابل‌ملاحظه‌ای در این توانمندی‌ها به وجود آمده است. در جدیدترین مقایسه‌ای که بی‌بی‌سی پس از جنگ جدید هند و پاکستان در سال ۱۴۰۴ انجام داده، از جهت پهپادی توانمندی دو کشور نزدیک به هم است؛ اگرچه قدرت پهپادی هند دست بالاتر را دارد؛ اما از جهت بودجه نظامی در سال ۲۰۲۴ هند ۹ برابر بیشتر از پاکستان برای امور دفاعی هزینه کرده است. نیروی زمینی هند دارای ۴۲۰۰ تانک و ۱۵۰ هزار خودرو زرهی است؛ درحالی که پاکستان دارای ۲۶۰۰ تانک و کمتر از ۱۸ هزار خودرو زرهی دارد. در قسمت ناوگان نیروی دریایی، هند دو برابر پاکستان شناورهای جنگی دارد. طبق برآورد مؤسسه صلح بین‌المللی استکهلم، هند ۱۷۲ کلاهک هسته‌ای و پاکستان ۱۷۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارند (بی‌بی‌سی، ۱۴۰۴). مقایسه توانمندی‌های نظامی هند و پاکستان بیانگر نوعی توازن در عرصه تسلیحات هسته‌ای میان دو کشور قدرتمند جنوب آسیاست.

نفوذ و بازیگری در افغانستان

ازجمله حوزه‌های تنش‌زا میان هند و پاکستان، مسائل مربوط به افغانستان و نفوذ پر دامنه هند در این کشور است. هند و پاکستان هردو تلاش دارند تا موقعیت خود را در افغانستان تقویت کنند و از آن به‌عنوان اهرم فشار در برابر دیگری بهره‌برداری کنند. هند می‌خواهد از حصار تنگ منطقه جنوب آسیا بیرون آید و نه تنها از مهار خود توسط پاکستان و چین جلوگیری کند، بلکه خود باعث محاصره و مهار پاکستان از طریق حضور در این منطقه شود. افزون‌براین، دولتمردان هندوستان می‌کوشند تا از طریق تثبیت موقعیت خود در افغانستان، جایگاهی با ثبات در منطقه و آسیای میانه پیدا کنند تا به منابع انرژی آسیای میانه دست یابند و برای صدور کالای خود، یک مسیر ترانزیتی به این منطقه بیابند.

ازسوی دیگر، پاکستان نیز افغانستان را به‌عنوان عمق استراتژیک خود تعریف نموده و می‌کوشد تا همیشه در این کشور نفوذ داشته باشد. دیتیش ریتز، یکی از پژوهشگران

برجسته اروپایی اسلام در جنوب آسیا، تاریخ این مفهوم را به زمان از دست رفتن پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ میلادی نسبت می‌دهد. البته او استدلال می‌کند که ژنرال ضی‌الحق باور داشت که بهترین عمق استراتژیک برای مقابله با هندوستان، ساختن دیواری از کشورهای اسلامی بین دریای عرب و سلسله کوه‌های اورال است. ماروین ویباوم نیز عقیده دارد که علاقه پاکستان به عمق استراتژیک در جریان جنگ افغانستان شکل گرفت که در آن زمان «ضی‌الحق احساس می‌کرد که پاکستان با قرار گرفتن در خط اول نبرد، حق داشتن رژیم مورد نظر در کابل برایش محفوظ است» (Fair, 2016, p.102).

در مقابل، رسول بخش، یکی از دانشمندان صاحب‌نام علوم سیاسی در دانشگاه معتبر علوم مدیریتی لاهور و نویسنده مجلات نظامی ایچون هلاله می‌نویسد: این سیاست تا پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۸ میلادی تطبیق نشد. از آن پس پاکستان تصمیم گرفت که «سیاست عمق استراتژیک را پیگیری کند؛ به این معنا که اسلام‌آباد نفوذ دولت‌های غیردوست را از طریق به دست آوردن درجه‌ای از نفوذ در این کشورها مهار کند» (ibid, p. 103). در نتیجه یکی از محورهای تنش‌زا در روابط هند و پاکستان مسئله نفوذ در افغانستان است که باعث تشدید رقابت میان دو قدرت هسته‌ای جنوب آسیا شده است.

موازنه‌سازی هند و پاکستان در سایه تسلیحات هسته‌ای

دولت‌ها برای مواجهه با تهدیدهای پیش رو دست به موازنه‌سازی می‌زنند. در این میان موازنه‌سازی گاه از درون اتفاق می‌افتد و گاه نیز موازنه‌سازی بیرونی را از راه ائتلاف و اتحاد با کشورهای دیگر انتخاب می‌کنند. موازنه درونی به بسیج منابع درونی و نیز تلاش‌های نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح شده از سوی قدرت برتر اشاره می‌کند. به‌دیگرسخن، ساخت توانمندی‌های نظامی داخلی توسط خود یک دولت را موازنه درونی می‌نامند؛ اما موازنه‌سازی بیرونی از راه ائتلاف و اتحاد با کشورهای دیگر و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ اتفاق می‌افتد.

هند و پاکستان در راستای موازنه‌سازی از هر دو دسته توازن‌سازی بهره برده و در بعد درونی به دنبال هسته‌ای شدن برآمدند تا بتوانند بازدارندگی در مقابل دشمن ایجاد کنند.

فرایند توسعه صنعت هسته‌ای هند، با انجام تحقیقات هسته‌ای در سال ۱۹۴۴ آغاز شد. در سال ۱۹۴۸، کمیسیون انرژی اتمی با هدف گردآوری دانشمندان هندی، پیشبرد و طراحی و تولید تکنولوژی اتمی در کنار واردات فناوری لازم، توسعه و طراحی رآکتورهای هسته‌ای و آموزش تکنسین هسته‌ای در داخل و سازمان انرژی اتمی به‌منظور نظارت بر همه فعالیت‌های هسته‌ای زیر نظر هومی بهابها تأسیس شد (احمدیان، ۱۳۷۷، ص ۱۰).

به‌دنبال آن در سال ۱۹۵۶، رآکتور اتمی آپسارا به‌عنوان نخستین رآکتور اتمی آسیا راه‌اندازی شد. سپس هند موفق شد در سال ۱۹۷۴ اولین بمب هسته‌ای خود را تحت عنوان «بودای خندان»، در صحرای راجستان آزمایش کند. هرچند مقامات هندی این آزمایش را صلح‌آمیز توصیف کردند، اما درحقیقت این آزمایش به‌صورت رسمی، آزمایش یک سلاح هسته‌ای بود که پیشرفت‌های تکنولوژیکی هند را در این زمینه به نمایش گذاشت (احمدیان، ۱۳۷۷، ص ۱۱).

سیاست هسته‌ای هند در این دوران، نوعی سیاست دو مسیره بود که هم‌زمان با تعقیب برنامه اتمی برای کاربردهای صلح‌آمیز، بر حق این کشور برای استفاده از گزینه هسته‌ای در زمینه دفاعی نیز تأکید می‌کرد. در همین زمینه تعهد به استفاده مسالمت‌آمیز از فناوری هسته‌ای در توجه به تأسیس رآکتورهای جدید انرژی هسته‌ای و اختصاص بودجه‌های دولت به توسعه برنامه تولید انرژی هسته‌ای، آشکارا سیاست هسته‌ای هند را بیان می‌کند (Matinuddin, 2002, p. 67).

در سال ۱۹۹۷ نخست‌وزیر وقت هند، گو‌جرا، اعلام نمود که هیچ نوع معاهده خلع سلاح مانند معاهده تکتیر سلاح هسته‌ای، معاهده منع آزمایش جامع هسته‌ای و یا معاهده جلوگیری از تولید مواد شکافت‌پذیر را امضا نخواهد کرد که براساس معیارهای تبعیض‌آمیز تنظیم شده باشد. دلیل عدم پذیرش هند این بود که چون کشورهای همسایه‌اش به برنامه تسلیحات اتمی ادامه می‌دهند و به‌دنبال از بین بردن این تسلیحات نیستند، در چنین محیطی دهلی‌نو نمی‌تواند هیچ‌گونه محدودیتی را بر توانمندی‌اش بپذیرد (Ghose, 2009, p. 43).

بنابراین، دهه ۱۹۹۰ نقطه عطفی در فرایند هسته‌ای شدن هند است. در سال ۱۹۹۸، هند دو دور آزمایش تسلیحات اتمی را انجام داد؛ به‌طوری‌که بعد از دور اول آزمایش‌ها، نخست‌وزیر وقت هند اعلام نمود که هند موفق شده است یک انفجار شکافت هسته‌ای و یک آزمایش هسته‌ای حرارتی را با موفقیت در صحرای پوکران انجام دهد (رفیعی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۵). در مقابل تحولات پرشتاب هسته‌ای در هند، پاکستان رقیب این کشور نیز با اندک تأخیر، برنامه‌های هسته‌ای خود را آغاز نمود. نخستین جرقه در فرایند تحقیقات هسته‌ای پاکستان، نمایشگاه متعلق به آمریکا در سال ۱۹۵۴ با عنوان اتم برای صلح بود. در راستای هسته‌ای شدن پاکستان، کمیسیون انرژی اتمی پاکستان در سال ۱۹۵۵، راه‌اندازی شد که وظیفه اساسی این کمیسیون، طراحی و توسعه استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی بود (احمدیان، ۱۳۷۷، ص ۱۲).

سیاست دولت پاکستان در دهه ۱۹۶۰ سیاست «گزینه هسته‌ای» بود. این سیاست با استنکاف پاکستان از پیوستن به NPT در سال ۱۹۶۸ آشکار می‌شود. البته این تصمیم در واکنش به تصمیم دهلی‌نو اتخاذ شد. هرچند پاکستان با اتخاذ سیاست گزینه هسته‌ای شروع به حرکت به سمت تسلیحات هسته‌ای کرد، اما شکست این کشور از هند در جنگ ۱۹۷۱ و تجزیه آن، اسلام‌آباد را برای ساخت این تسلیحات مصمم کرد (فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۴، ص ۱۹۵).

در سال ۱۹۷۲، نخست‌وزیر وقت پاکستان، ذوالفقار علی بوتو، دانشمندان ارشد هسته‌ای پاکستان را در شهر مولتان جمع کرد و دستور ساخت بمب اتم را به آنها داد. اسلام‌آباد بعد از آزمایش هسته‌ای هند در سال ۱۹۷۴، به برنامه‌های هسته‌ای خود سرعت بیشتری بخشید. در آن مقطع پاکستان از توانایی داخلی پلوتونیوم برخوردار نبود و از این‌رو، مبادرت به کوشش‌های پنهانی برای تولید اورانیوم نمود و سپس به تدریج توانایی ارتقای آن را به دست آورد (پوراقدم، ۱۳۸۷، ص ۲۳).

همکاری هسته‌ای چین و پاکستان، از نقاط عطف فرایند هسته‌ای شدن پاکستان است. این همکاری در اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. در همین راستا در سال ۱۹۸۶ یک توافقنامه

رسمی هسته‌ای بین دو کشور منعقد شد. چین به‌عنوان متحد استراتژیک پاکستان، ضمن فروش فناوری هسته‌ای به این کشور، اورانیوم موردنیاز مصارف نظامی و همچنین، موشک‌های مخصوص پرتاب سلاح‌های هسته‌ای را برای آن تأمین می‌کرد. سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) اعلام نمود که چین به‌صورت مخفیانه پنج هزار مگنت حلقوی را به آزمایشگاه تحقیقاتی عبدالقدیر خان فروخته است (Salik, 1991, p. 49). بنابراین، دو کشور هند و پاکستان در راستای موازنه‌سازی تولید سلاح‌های هسته‌ای را در دستور کار قرار دادند تا هرکدام بتواند جلو حمله دیگری را بگیرد و بتواند قدرت بازدارنده ایجاد کند.

کاربست نظریه بازدارندگی هسته‌ای در منازعه هند و پاکستان

در منازعه هند و پاکستان عنصر سلاح هسته‌ای را می‌توان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عامل در نظر گرفت. در صورت نبود سلاح هسته‌ای وضعیت منازعات هند و پاکستان قطعاً به‌گونه‌ای دیگری رقم می‌خورد. اما براساس نظریه بازدارندگی هسته‌ای احتمال وقوع جنگ مهم و تمام‌عیار میان دولت‌هایی که دارای سلاح هسته‌ای هستند بسیار پایین می‌باشد. برعکس، احتمال جنگ و وقوع بحران میان دو دولتی که هیچ‌کدام سلاح هسته‌ای ندارند، بسیار بالاست.

هند و پاکستان قبل از اینکه به تسلیحات هسته‌ای دست یابند سه جنگ تمام‌عیار را پشت سر گذاشتند و در دهه ۱۹۸۰ نیز تا آستانه جنگ پیش رفتند؛ اما به جنگ تمام‌عیار منجر نشد. ولی پس از فرایند هسته‌ای شدن و دستیابی به تسلیحات هسته‌ای جنگ‌ها و منازعات دو کشور به‌صورت محدود بوده و از جنگ هسته‌ای و متعارف دوری کرده‌اند. به‌عنوان مثال، نتیجه‌ای که از جنگ کارگیل می‌توان گرفت بر همین مبناست که تسلیحات هسته‌ای مانع تشدید این جنگ، از نوع تمام‌عیار آن شد؛ زیرا بحران کارگیل هم جنگ تمام‌عیار نبوده است و هم تسلیحات هسته‌ای در جلوگیری از تشدید آن و مدیریت منازعه نقش داشته است. منازعه کارگیل نمونه‌ای از منازعه کم‌شدت و محدود بین دشمنان هسته‌ای بوده است.

بدین ترتیب، سه استدلال در رابطه با نقش تسلیحات هسته‌ای در جنگ کارگیل وجود دارد: نخست، هرچند توانمندی‌های هسته‌ای پاکستان این کشور را قادر به آغاز تهاجم کرد، اما نمی‌توان گفت علت آن بوده است؛ دوم، تسلیحات هسته‌ای پاکستان دولت هند را از تشدید جنگ و کشاندن آن به کشمیر تحت سلطه پاکستان یا سرزمین اصلی این کشور بازداشت؛ سوم، توانمندی‌های هسته‌ای هند و پاکستان نوعی بازدارندگی وجودی را بر دهلی‌نو و اسلام‌آباد تحمیل کرد (فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۴، ص ۲۲۲). براساس این، مفروض بازدارندگی هسته‌ای در توازن هسته‌ای دو کشور صدق می‌کند.

چشم‌انداز تشدید تنش میان هند و پاکستان براساس نظریه انهدام قطعی متقابل

فرضیه مقاله این است که در دنیای MAD یا دنیای با قابلیت انهدام قطعی متقابل که ناشی از تسلیحات هسته‌ای است، چشم‌انداز تشدید تنش و جنگ میان دو کشور هند و پاکستان اندک است. در صورت نبود تسلیحات هسته‌ای، امکان شعله‌ور شدن جنگ تمام‌عیار میان این دو کشور متخاصم بسیار بالا بود. اما پس از فرایند هسته‌ای شدن، هر دو کشور به صورت محتاطانه رفتار کرده و از تشدید منازعه و رسیدن به جنگ هسته‌ای و انهدام قطعی متقابل دوری می‌کنند.

براساس نظریه رئالیسم تهاجمی جان میرشایمر برای قدرت‌های بزرگ، جهان ایدئال زمانی تحقق پیدا می‌کند که تنها یک دولت زرادخانه هسته‌ای جهان را در اختیار داشته باشد که بتواند به راحتی رقبایش را بدون ترس از مقابله به مثل به ویرانی بکشاند. این مزیت نظامی عظیم، کشور دارای سلاح هسته‌ای را تبدیل به یک هژمون جهانی می‌کند. اما واقعیت این است که تفوق هسته‌ای و رسیدن به چنین جهانی ایدئال کاری مشکل است (میرشایمر، ۱۳۸۸، ص ۱۶۲). قدرت‌های رقیب همیشه می‌کوشند تا یک نیروی هسته‌ای تلافی‌جویانه را برای خودشان ایجاد نمایند.

براساس استدلال طرفداران گسترش تسلیحات هسته‌ای که باور دارند پرتاب سلاح هسته‌ای علیه دشمن مجهز به این سلاح نوعی جنون و پرتاب به سوی خود است، ورود دو

کشور هسته‌ای مثل هند و پاکستان به یک جنگ تمام‌عیار باعث نوعی انتحار برای هر دو طرف به شمار می‌آید. کنت والتز می‌نویسد سلاح‌های هسته‌ای نوعی «صلح معیوب» را در شبه‌جزیره میان هند و پاکستان به وجود آورده است. والتز در واکنش به گزارش‌هایی که باور دارند منازعه هند و پاکستان با مبادله هسته‌ای پایان خواهد یافت، استدلال می‌کند که دولت‌ها به صورت عقلانی رفتار می‌کنند و از پرتگاه خطر خود را دور می‌کنند (Battersby and Siracus, 2009, p. 210). بنابراین، براساس استدلال افرادی مثل والتز تکثیر هسته‌ای مساوی با امنیت بیشتر است و در صورتی که دو دولت مجهز به سلاح هسته‌ای باشند، وارد جنگ تمام‌عیار با همدیگر نخواهند شد.

هند و پاکستان هردو با اینکه کلاهک‌های هسته‌ای آماده برای شلیک دارند و کافی است یک دکمه قرمز رنگ را فشار دهند؛ اما با توجه به ریسک و خطرات استفاده از سلاح هسته‌ای احتمال ورودشان به جنگ تمام‌عیار که منجر به جنگ هسته‌ای شود، پایین است. در منازعات جدیدی که در سال ۱۴۰۴ میان هند و پاکستان رخ داد و تا آستانه جنگ تمام‌عیار پیش رفت، آقای کلری باور دارد که خطر وقوع جنگ هسته‌ای میان هند و پاکستان همچنان نسبتاً پایین است. به نظر او «تا زمانی که در امتداد مرز درگیری زمینی عمده رخ ندهد، احتمال استفاده از سلاح هسته‌ای همچنان پایین و قابل‌مهار است. در درگیری‌های زمینی، مشکل «استفاده کن یا از دست بده» زمانی شدت می‌گیرد که این احتمال وجود داشته باشد که مواضع زمینی شما به دست دشمن بیفتد (بی‌بی‌سی، ۲۷ ثور ۱۴۰۴).

براساس نظریات بازدارندگی می‌توان گفت که بازدارندگی هسته‌ای بر دو نوع است: اول، بازدارندگی کلی و آنی که به مفهوم به دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای برای ایجاد ضربه اول است. تمام دارندگان سلاح‌های هسته‌ای در آرزوی رسیدن به آن هستند. دوم، بازدارندگی حداقلی که مستلزم توانایی داشتن ضربه دوم است. ابرقدرت‌ها به بازدارندگی کلی و قدرت‌های درجه دوم به بازدارندگی حداقلی اعتقاد دارند. گروه اول، شامل کشورهای روسیه و آمریکا و گروه دوم انگلیس، چین، فرانسه، هند و پاکستان می‌شوند (آقای و کنگاوری، ۱۳۹۱، ص ۶۵). قدرت هسته‌ای هند و پاکستان در درجه اول و از نوع اول نیست؛ اما توانایی ضربه دوم برای موازنه‌سازی برای هر دو کشور به وجود آمده است. در بازدارندگی

نوع دوم نیز توانایی هر دو کشور برای زدن ضربه دوم و ادامه حیات بعد از ضربه اول هسته‌ای است که در اصطلاح در ادبیات راهبردی با انهدام قطعی متقابل معروف است. در نتیجه، می‌توان گفت که تسلیحات هسته‌ای راهبردی ابزاری برای ممانعت از جنگ - و نه ابزاری برای جنگیدن - بودند (همان).

با توجه به واقعیت بازدارندگی، والتز باور دارد که تسلیحات هسته‌ای تنها شکل مؤثر جلوگیری از جنگ تمام‌عیار در جهان تلقی می‌شود. بازدارندگی تسلیحات متعارف غالباً شکست خورده‌اند؛ اما بازدارندگی تسلیحات هسته‌ای همیشه موفق بوده است. به نظر او از آنجایی که هرگونه استفاده از تسلیحات کشتار جمعی به پایان رژیم‌های دارای رهبران سرکش منجر می‌شود، بنابراین این بازیگران به دلیل حفظ بقا و موجودیت خود حتی فکر چنین اقدامی را نخواهند کرد (Waltz, 2003). جان میرشایمر نیز در همین راستا اذعان دارد که همه دولت‌ها و رهبران‌شان وقتی به تسلیحات هسته‌ای دست یافتند، به‌طور عقلانی عمل می‌کنند (Mersheimr and walt, 2003). اگرچه دیدگاه جهان‌شمولی هسته‌ای والتز و ساگان منتقدین خود را دارد، اما طبیعی است که در منازعات مزمن و دائمی مثل منازعه هند و پاکستان می‌تواند به‌خوبی کارآمدی داشته باشد.

درحقیقت، بازدارندگی هسته‌ای مدت ۲۰ سال باعث ثبات استراتژیک میان هند و پاکستان شده و در این شرایط هیچ‌کدام از طرفین انگیزه‌ای برای شروع حمله هسته‌ای اولیه نداشته‌اند. هر دو کشور رقیب به‌دلیل بازدارندگی هسته‌ای توانستند با موفقیت از جنگ‌های تمام‌عیار و بزرگ اجتناب کنند (Abbasi and Uzzaman, 2023, p. 89). طبیعی است که با توجه به اجتناب هر دو کشور از جنگ‌های بزرگ در گذشته بعد از هسته‌ای شدن، در آینده نیز دو کشور انگیزه‌ای برای جنگ تمام‌عیار نخواهند داشت و به‌دنبال حفظ وضع موجود خواهند بود.

مدیریت بحران هند و پاکستان توسط قدرت‌های بزرگ

بحران‌های موجود در روابط هند و پاکستان معمولاً پای قدرت‌های سوم را به منطقه باز کرده و اغلب حضور آنها به دعوت یک یا هر دو دولت مزبور بوده است. هرچند به لحاظ تاریخی هند مخالف ورود سایر قدرت‌ها به منطقه بوده، اما در مورد بحران‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ این رویکرد را نداشت. تمایل هند به ورود قدرت سوم به آسیای جنوبی از زمان نامه واجپایی به رئیس‌جمهور کلینتون بعد از انجام آزمایش‌های هسته‌ای این کشور شروع شد که در آن دلیل آزمایش‌های هسته‌ای هند را توضیح داد. در ادامه، بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹ و حملات تروریستی به مجلس در سال ۲۰۰۱ باعث افزایش حضور آمریکا در منطقه شد (Commuri, 2009, p. 168). پاکستان نیز همواره تلاش کرده است با کمک سازمان‌های بین‌المللی یا از طریق اتحاد با قدرت‌های بزرگ به عدالت دست یابد (Khan, 2010, p. 10).

ورود قدرت‌های بزرگ در منازعات هند و پاکستان نیز به دلیل هسته‌ای بودن این دو کشور همیشه با احتیاط همراه بوده و قدرت‌های بزرگ طرفدار هر کدام از این دو کشور علاقه‌ای به تشدید تنش ندارند که منجر به جنگ هسته‌ای شود. قدرت‌های بزرگ به دنبال منازعه محدود و دنبال کردن اهداف خود در منطقه جنوب آسیا هستند؛ اما نه به هر قیمت. آنها تلاش دارند تا ضمن تأمین منافع خود در جنوب آسیا، جلو جنگ هسته‌ای ویرانگر را بگیرند. مدیریت منازعه هند و پاکستان توسط قدرت‌های بزرگ مثل ایالات متحده و چین دور از تصور نیست و مسلح بودن این دو کشور به سلاح هسته‌ای باعث شده که قدرت‌های بزرگ نیز رفتار محتاطانه را داشته باشند و از انهدام قطعی متقابل دوری کنند.

نتیجه گیری

از جمله پایدارترین منازعات بین المللی، منازعه هند و پاکستان است که متأثر از عوامل مختلف است. طبیعی است که مدیریت این منازعه و عدم وقوع جنگ میان دو کشور از سال های پس از ۱۹۹۸ نیز ریشه در عوامل مختلفی دارد. دو کشوری که از زمان جدایی از هم و تأسیس پاکستان، هیچ وقت در کنار هم نبوده و همیشه رویاروی هم قرار داشته اند، بعد از سال ۱۹۹۸ وارد درگیری های تمام عیار نشده اند. مهم ترین عامل که در این راستا تأثیر گذار بوده است، عنصر بازدارندگی هسته ای بوده که توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است.

با بررسی تاریخ روابط میان دو کشور هند و پاکستان می توان گفت که منازعات این دو کشور به دو دوره کاملاً مجزا تقسیم می شود. دوران جنگ و درگیری مستقیم که سه جنگ بزرگ تا سال ۱۹۹۸ میان این دو کشور رخ داده است. دوره دوم نیز دوران هسته ای شدن دو کشور است که دو کشور متخاصم هر دو به سلاح هسته ای تجهیز می شوند که در این دوران نیز چندین بحران میان آنها به وجود آمد که مهم ترین آنها شاید در سال ۱۴۰۴، چند روز قبل از نوشتن این مقاله اتفاق افتاد؛ اما وارد جنگ تمام عیار نشدند و تلاش کردند منازعه کنترل شود.

تلاش هر دو کشور برای داشتن سلاح هسته ای و تقارن هسته ای افزون بر ایجاد نوعی توازن، مانع جنگ جدید میان آنها شده است. آنچه در این مقاله بررسی شد، این مسئله بود که چشم انداز تشدید تنش و وارد شدن به جنگ تمام عیار در سایه بازدارندگی هسته ای میان دو کشور هند و پاکستان در آینده نیز کمتر قابل تصور خواهد بود. دو کشور تلاش خواهند کرد به صورت عقلانی رفتار نموده و وارد جنگ های پرهزینه که سرانجام آن ناگزیری استفاده از تسلیحات هسته ای باشد، نشوند و منازعاتشان را مدیریت کنند. در این میان نقش قدرت های بزرگ نیز در مدیریت منازعات این دو کشور و جلوگیری از رسیدن به جنگ هسته ای از مسائل مهمی است که می تواند چشم انداز تشدید تنش میان دو کشور را کاهش دهد.

منابع

- ۱) احمدیان، قدرت (۱۳۷۷). کشمکش هسته‌ای هند و پاکستان: علل و نتایج. *مجله سیاست دفاعی*، ۲۲، صص ۷-۳۸.
- ۲) آیکنبری، جان، گریکو، جوسف، ماستاندانو، مایکل (۱۴۰۳). درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه سیدطاهر عرفانی. تهران: انتشارات دانشپدیر.
- ۳) ثانی آبادی، الهام، عطار، سعید، ماوندادی، زهرا، بررسی منازعه هند و پاکستان براساس نظریه بازدارندگی هسته ای والتز، سیاست و روابط بین الملل، سال سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره ۱، صص ۸۶-۹۰.
- ۴) بیلیس، جان، اسمیت، استیو (۱۳۸۸). جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- ۵) محمد رفیعی، سید کمال الدین، (۱۳۷۷). گاه شمار توسعه هسته ای هند و پاکستان، سیاست دفاعی، شماره ۳۳، صص ۱۸۱-۱۹۰.
- ۶) پوراقدم، مصطفی (۱۳۸۷). مقایسه تطبیقی فرایند هسته‌ای شدن در ایران، هند و پاکستان. *فصلنامه پگاه حوزه*، شماره ۲۳۳، صص ۴-۲۰.
- ۷) ثقفی‌عامری، ناصر (۱۳۷۷). مسابقه تسلیحاتی هند و پاکستان: دیدگاه‌های ایران و سیاست‌های آینده. *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۱۳۰، صص ۱۴۵-۱۵۱.
- ۸) دهشیار، حسین (۱۳۸۸). ملاحظات پاکستان در فرایند مبارزه علیه تروریسم. *فصلنامه روابط خارجی*، ۲(۵)، صص ۸۳-۱۰۸.
- ۹) رفیعی، سیدکمال‌الدین (۱۳۷۷). گاه‌شمار توسعه هسته‌ای هند و پاکستان. *مجله سیاست دفاعی*، ۲۲، صص ۱۸۱-۱۹۳.
- ۱۰) سازمند، بهار، حق‌شناس، محمدرضا، و قنبری، لقمان (۱۳۹۳). چشم‌انداز موازنه قدرت در روابط هند-پاکستان در پرتو تحولات اخیر. *فصلنامه روابط خارجی*، ۶(۱)، صص ۸۱-۴۳.
- ۱۱) شفیع، نوذر، اسکندری، مریم (۱۳۹۰). بحران کشمیر: ارزیابی سناریوهای حل بحران. *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌الملل*، ۲۸، صص ۲۰۵-۲۳۳.
- ۱۲) عطایی، فرهاد، شهوند، شهراد (۱۳۹۱). افراطی‌گری فرقه‌ای در پاکستان. *دانش سیاسی*، ۸(۲)، .
- ۱۳) لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده. تهران: مؤسسه ابرار معاصر.

۱۴) مسعودنیا، حسین، و نجفی، داود (۱۳۹۰). عوامل مؤثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان. فصلنامه مطالعات شبه‌قاره، ۳(۸)، صص ۸۳-۱۱۶.

۱۵) مورگنتا، هانس جی (۱۳۸۴). سیاست میان ملت‌ها. تهران: دفتر مطالعات وزارت امور خارجه

۱۶) میرشایمر، جان (۱۳۸۸). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- 1) Doyle, M. (1997). ways of war and peace: realism, libralism and socialism. New York: Norton.
- 2) Waltz, K. & Sagan, S. (1995). The Spread of Nuclear Weapons, A Debate. New York and London: Norton
- 3) Wheeler, N. (2009). Beyond Waltz Nuclear World: More Trust May be better. *European Journal of International Relation*, 33(3), 428-445
- 4) IPRI Yearbook (2013). A A i i i l l l l t t t t : SIPRI.org.
- 5) Fair, Christine C. (2016). fighting to the end- the Pakistan army's way of war. oxford university press.
- 6) Mutinuddin, Kamal (2002). The Nucleaization of South Asia. Oxford and New York: Oxford University Press.
- 7) Ghose, Aruundhati (2009). Nuclear weapons, Nonproliferation and Nuclear Disarmament: Evolving Policy Challenges. *India Quarterly: A Journal of International Affairs*, vol65.no.4.pp.431-440.
- 8) Rizwana, A. & Uzzaman, Saeed, Muhammad (2023). changing patterns of warfare between India and Pakistan, Navigating the Impact of New and Disruptive Technologies, Routledge
- 9) Khan, F. H.(2010). prospects for indian and pakistan arms control an dconfidence building measures. *Naval War College Review*, 63(3), article 8,pp105-121.
- 10) Commuri, G. (2009). the relevance of national identity narratives in shaping foreign policy: the case of India-Pakistan relations. *journal of south Asian developpment*, vol 4(2), pp161-202.

نقش تغییرات اقلیمی در روابط سیاسی افغانستان و ایران

رضان علی فصاحت^۱

چکیده

روابط سیاسی افغانستان و ایران در گذشته و حال از عوامل مختلفی از جمله تغییرات اقلیمی و کاهش منابع آبی تأثیر پذیرفته است. مسئله تحقیق این است که تغییرات اقلیمی که به کاهش منابع آبی منجر می‌شود، چقدر بر روابط سیاسی دو کشور افغانستان و ایران تأثیرگذار است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد تغییرات اقلیمی و کاهش منابع آبی، روابط خارجی افغانستان و ایران را در چند موضوع تحت تأثیر قرار داده است: افزایش تنش‌های سیاسی بین کابل و تهران، درگیری و تنش‌های مرزی ناشی از کاهش آب، تهدید امنیت محیط‌زیستی شامل افزایش ریزگردها، نابودی وحوش، مشکل تنفسی افراد، و... . گسترش مهاجرت‌ها از افغانستان و اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه علیه مهاجرین در ایران، و سرانجام همگرایی و همکاری به منظور حل مسائل ناشی از کاهش منابع آبی و تغییرات اقلیمی. این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و با جمع‌آوری اسناد و با روش توصیفی - تبیینی انجام و هم‌زمان از چهارچوب نظری مکتب کپنهاک استفاده شده که نگاه فراستی به امنیت ملی و امنیت محیط‌زیستی دارد.

واژگان کلیدی: تغییرات اقلیمی، امنیت ملی، امنیت‌سازی، امنیت انسانی، هیدروپلیتیک، هیدرورئالیسم و هیدرولیرالیسم، مدرنیست‌ها و اکورادیکال‌ها.

^۱. عضو هیأت علمی دبیرانمنٹ روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خاتم‌النبین (ص) - افغانستان؛ Ali.fadahat@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۱۷؛ تاریخ انتشار: بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: فصاحت، رضان علی (۱۴۰۴) نقش تغییرات اقلیمی در روابط سیاسی افغانستان و ایران،

فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۵) صص ۱۰۳-۱۲۹

مقدمه و طرح مسئله

روابط دو کشور افغانستان و ایران همواره از عوامل و متغیرهای مختلفی تأثیرپذیر بوده است. یکی از این عوامل، تغییرات اقلیمی است که هم معلول طبیعت است و هم معلول فعالیت‌های انسانی. تغییرات اقلیمی به کاهش منابع آبی منجر می‌شود. آب امروزه به یک کالای راهبردی تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که ژئوپلیتیک‌ها در مباحث از ژئوپلیتیک، آب را به عنوان یک کالای راهبردی تعریف کرده‌اند که می‌تواند به عنوان یک ابزار و سلاح علیه کشور یا کشورهایی دیگر استفاده شود.

هیدروپلیتیک امروز با خود دو رویکرد اساسی در روابط بین الملل را به همراه دارد: رویکرد هیدرورئالیستی و رویکرد هیدرولیبالیستی. آب به عنوان کالای راهبردی می‌تواند هم باعث منازعه و هم باعث همکاری و همگرایی شود. این بحث به ویژه وقتی در نگاه کپنهاگی تحلیل می‌شود، جذابیت بیشتری به خود می‌گیرد. در نگاه کپنهاگی، امنیت محیط زیستی یک بحث مهم است. محیط زیست در این نگاه هم می‌تواند عامل باشد و هم می‌تواند معمول یا معلول. تغییرات اقلیمی خود از مباحث محیط زیستی است و خود در مواردی باعث بحران بیشتری در حوزه محیط زیست و از جمله امنیت محیط زیست می‌شود.

پس مسئله تحقیق این است که تغییرات اقلیمی که به کاهش آب منجر می‌شود چه تأثیری بر روابط سیاسی دو کشور افغانستان و ایران می‌گذارد؟ به صورت خاص سؤال اصلی تحقیق این است که نقش تغییرات اقلیمی در روابط سیاسی دو کشور افغانستان و ایران چیست؟ این بحث در سه بخش مفاهیم، چهارچوب نظری، و تأثیرات تغییرات اقلیمی بر روابط دو کشور دنبال می‌شود.

۱. مفاهیم

بحث از مفاهیم برای فهم و برداشت مخاطب نقش مهمی دارد. قبل از شروع به اصل بحث نیاز به تعریف چند مفهوم اساسی است.

۲-۱. تغییرات اقلیمی

یکی از مفاهیم، مفهوم تغییر اقلیمی است. تغییر اقلیم یا دگرگونی اقلیم^۱ یا گرمایش جهانی یا گرم شدن زمین^۲ نام پدیده‌ای است که به افزایش میانگین دمای زمین و اقیانوس‌ها منجر شده است. تغییرات اقلیمی به معنای گسترده‌تر، شامل تغییرات بلندمدت پیشین در آب‌وهوای زمین نیز است: «تغییر اقلیم به‌طور کلی به هرگونه تغییر معنادار در معیارهای اقلیمی اشاره می‌کند که برای یک دوره طولانی مدت ادامه دارد. به‌دیگرسخن، تغییر اقلیم شامل تغییرات جدی در میزان بارش‌ها و میزان دماست و می‌تواند کاهشی یا افزایشی [افزایشی] باشد» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱۰۰). تغییر اقلیمی به فعالیت‌های انسانی نسبت داده می‌شود که موجب تغییر در اتمسفر جهانی می‌شود: «تغییر اقلیم به معنای تغییری است که به‌طورمستقیم به فعالیت‌های انسانی نسبت داده می‌شود که موجب تغییر در ترکیب اتمسفر جهانی شده است» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱۰۰).

گرمایش زمین در عصر جهانی‌شدن روزبه‌روز تشدید و به‌عنوان یک خطر عمومی باعث نگرانی بشر شده است (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۱۰۰). اگرچه گیدنز می‌گوید که هنوز عامل اصلی گرمایش زمین به‌طور دقیق معلوم نیست، اما اصل خطر گرمایش زمین را امروزه همگان پذیرفته‌اند: «بیم و خطرهای مربوط به گرم شدن زمین، همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر دنیای در حال تغییر ما، در سراسر جهان تجربه و احساس می‌شود؛ اما امکان تعیین دقیق علل آن وجود ندارد» (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۱۰۰).

تغییرات اقلیمی ناشی از عوامل طبیعی و انسانی باعث شده است که منطقه شاهد بحران‌های شدیدی در حوزه‌های آبی باشد (کاظمی، ۱۴۰۳). اما آنچه امروزه مخاطرات زندگی جمعی را تشدید کرده است، عوامل انسانی تغییرات اقلیمی است: «تغییر اقلیم ناشی از افزایش گازهای گلخانه‌ای تحت‌تأثیر فعالیت‌های انسان و صنعتی شدن کشورهاست که

^۱ Climate change

^۲ Global warming

منجر به افزایش دمای کره زمین و وقوع بلاهای طبیعی مانند سیل و خشکسالی شده و پیامدهایی چون مهاجرت، گرسنگی، فقر و غیره را به همراه دارد» (سخی و فتاحی، ۱۴۰۳).

تغییرات اقلیمی هم عامل طبیعی دارد و هم انسانی اما نقش عامل انسانی ویرانگرتر است. فعالیت‌های انسان در طبیعت باعث فرسایش خاک بیشتر و گسترش بیابان‌ها می‌شود (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۰، ص ۳۲۴). اما سؤال این است که چرا انسان درحالی‌که می‌داند به محیط‌زیست آسیب می‌رساند، پیوسته در حال تخریب آن است. دلیل اصلی این رفتار آن است که انسان به دنبال سود بیشتر است. جنبش سبز همواره تو سعه بی‌رویه امروزی را مورد نقد قرار داده است. بازارهای فعال به همان میزان به محیط‌زیست هم آسیب می‌رساند. به همین دلیل، بازارها ماهیت ضدطبیعت و ضد محیط دارند. بنابراین: «تحلیل جریان اصلی اقتصاد به این نکته معترف است که بازارهای پویا و فعال می‌توانند سبب خسارات زیست‌محیطی فروانی شوند» (بالام و ویست، ۱۳۹۲، ص ۶۹). از منظر سبزه‌ها، بازارها و شرکت‌هایی که در عرصه‌های مختلف اقتصادی وجود دارند سبب می‌شوند زندگی خارج از تعادل به وجود آید؛ درحالی‌که ما باید به دنبال زندگی معمولی باشیم، نه تمدنی (بالام و ویست، ۱۳۹۲، ص ۷۰).

انسان از طریق فعالیت‌های مختلفی که در طبیعت انجام می‌دهد، باعث شده که به گرمایش زمین سرعت بخشد و باعث تخریب محیط‌زیست شود. گسترش شهرها و کشاورزی‌ها یکی از مصادیق تخریب بیشتر محیط‌زیست است (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۹۹)؛ اما فعالیت‌های انسان وقتی در قالب دولت قرار می‌گیرد، نقش آن در تخریب محیط‌زیست بیشتر می‌شود. براساس دیدگاه بالام و ویست به همان میزان که بازارها در تخریب محیط‌زیست نقش دارند، دولت‌ها نقش بیشتر و مخرب‌تری دارند. بازار منافع افراد را بر منافع طبیعت مقدم می‌دارد و دولت‌ها منافع گروه‌های خاص را بر منافع طبیعت (بالام و ویست، ۱۳۹۲، ص ۶۹). به صورت کلی در مورد استفاده از طبیعت دو نوع نگرش وجود دارد:

۱-۱-۲. نگرش مدرنیستی / هنجاری

مدرنیست‌ها باور دارند که با توجه به توسعه تکنولوژی، هیچ نگرانی از تخریب محیط‌زیست وجود ندارد. انسان به همان میزان که نقشی در تخریب محیط‌زیست دارد، می‌تواند ترمیم‌دهنده آن نیز باشد. نظریه مدرنیست‌ها در مواردی با دیدگاه‌های ارزشی و هنجاری همخوانی دارد. این دیدگاه باور دارد خداوند انسان را اشرف مخلوقات آفریده و همه‌چیز برای انسان است. پس انسان می‌تواند از آن هرگونه که بخواهد استفاده نماید. نگرانی‌های تخریب محیط‌زیست بر اثر پیشرفت تکنولوژی کاملاً رفع می‌شود (جکسون و سورنسون، ۱۴۰۲، ص ۳۲۵).

نگاه مدرنیست‌ها، با نگاه ارزشی و هنجاری همسو است: «در «سفر پیدایش» به انسان دستور داده شده است بر محیط‌زیست طبیعی حاکم شود. نتیجه‌ای که از این دیدگاه به وجود می‌آید آن است که به انسان اجازه داده شده تا در تعقیب سرنوشت و توسعه بشر، طبیعت را استثمار کند» (جکسون و سورنسون، ۱۴۰۲، ص ۳۲۹-۳۳۰).

۲-۱-۲. نگرش اکورادیکال‌ها

این مکتب به دنبال نقد مدرنیست‌هاست و می‌گوید انسان خود جزئی از طبیعت است و اگر توسعه صورت می‌گیرد با در نظر داشت محیط‌زیست باشد و نه بیشتر. اکوسیستم گنجایش محدودی دارد. بنابراین نباید بیش از حد معمول از طبیعت استفاده کرد (همان، ص ۳۲۵). اکورادیکال‌ها از یک طرف، از جمعیت محدود حمایت می‌کنند و از سوی دیگر، می‌خواهند با تغییر در شیوه زندگی انسان‌ها، محیط‌زیست را از تخریب بیشتر بازدارند. آنها شیوه‌ای از زندگی را پیشنهاد می‌کنند که با محیط‌زیست سازگار باشد. یکی از عواملی که می‌تواند این نگرش را تقویت کند، سازمان‌های بین‌المللی است (جکسون و سورنسون، ۱۴۰۲، ص ۳۲۹).

دیدگاه اکورادیکال‌ها انسان را جزئی از طبیعت می‌داند که اجازه ندارد طبیعت را به نفع خود استثمار کند: «بر پایه این دیدگاه، انسان حق ندارد تا طبیعت را به نفع خود استثمار کند. انسان وظیفه دارد تا هماهنگ با طبیعت زندگی کند و به آموزه‌های کلی

بوم‌شناسی احترام بگذارد و آن را حفظ نماید» (جکسون و سورنسون، ۱۴۰۲، ص ۳۲۹-۳۳۰). اما باین‌همه، چنان‌که پیش‌تر هم اشاره شد، دولت‌ها و اشخاص به‌دنبال سود شخصی و نهادهای خویش هستند و منافعشان را بر منافع طبیعت مقدم می‌دارند. تحلیل منطقی این رفتار در نگاه سودانگاری و یا نظریه عقلانی ریشه دارد. افراد و دولت‌ها می‌کوشند به دلیل منافع شخصی خود به محیط‌زیست آسیب برسانند. این امر شباهت زیادی به رفتار فردی یک شخص در اجتماع دارد دولت‌های ملی شبیه به یک فرد در برابر جامعه ملل عمل می‌کنند. افراد در تعامل با محیط‌زیست به این باورند که رفتار درست یک فرد، تغییری در سرنوشت جمعی ایجاد نمی‌کند؛ پس چرا متقبل هزینه شوند. این نگرش سبب شده است که کنش‌های جمعی در حمایت از محیط‌زیست همواره با چالش مواجه شوند: «نتیجه عبارت است از شکست کنش دسته‌جمعی^۱ که به سبب این شکست، منفعت شخصی عقلایی به خراب‌تر شدن وضعیت همه خواهد انجامید» (مارش و استوکر، ۱۳۸۴، ص ۱۳۰).

۲-۲. هیدروپلیتیک

یکی از مفاهیم بسیار مهم، مفهوم هیدروپلیتیک است. اهمیت آن در این است که قرن ۲۱ از نظر ژئوپلیتیسین‌ها، قرن هیدروپلیتیک یا ستیز بر سر منابع آبی نام گرفته است: «که اغلب جنگ‌های منطقه‌ای در جهان به‌دلیل تغییرات آب‌وهوایی و بحران برآمده از کمبود آب خواهد بود» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱). با توجه به این مهم، «هیدروپلیتیک را می‌توان دانشی تعریف کرد که به بررسی نقش آب به‌عنوان یک عامل مؤثر ژئوپلیتیکی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطوح محلی، منطقه‌ای و کروی می‌پردازد؛ از این‌رو هیدروپلیتیک متکی بر سه پدیده مهم جهانی یعنی آب، زمین و سیاست است» (زکی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۳).

با توجه به اهمیت هیدروپلیتیک در عرصه روابط بین‌الملل، دو مفهوم هیدرورتالیسم و هیدرولیرالیسم به وجود آمده است که هر دو، بیانگر دو مکتب واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در موضوع آب است: «برخی از پژوهشگران هیدروپلیتیک معتقدند که تعاملات آبی عمدتاً به

¹ Collective actoin

مناقشه و درگیری ختم می‌شوند» (همان، ص ۱۰۴). دلیل اصلی این است که واقع‌گرایی میوه بدبینی است و تردید بیشتر نسبت به اصول لیبرالیسم (رشیدی و قمری، ۱۳۹۴، ص ۲۷). اما در مقابل مفهوم هیدرولیبرالیسم به نوع نگاه هم‌گرایانه در نظام بین‌الملل اشاره و تلاش می‌کند بر جنبه‌های گفتگو و همکاری تأکید کند: «مکتب لیبرالی در هیدروپلیتیک استدلال می‌کند که آب به‌جای ایجاد درگیری و دشمنی بین ملت‌ها، همکاری بین دولت‌های ساحلی را القا می‌کند» (زکی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۴).

پیشینه بحث تئوری لیبرالیسم به دیدگاه ویلسون در جنگ اول جهانی برمی‌گردد که در آن ویلسون بر همکاری و همگرایی بین کشورها تأکید کرد و گفت: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در زندگی جهان مشارکت داریم. منافع همه ملت‌ها منافع ما هم هست ما با بقیه شریکیم» (رشیدی و قمری، ۱۳۹۴، ص ۲۱). به‌صورت کلی در نگاه هیدروپلیتیک، تأثیرات آب و مشتقات آن بر سیاست و تصمیم‌گیری‌های سیاسی بررسی می‌شود و به همین دلیل اهمیت زیادی دارد (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۵).

۳-۲. امنیت ملی و امنیتی‌سازی

«امنیت ملی» و همچنین «امنیتی‌سازی» در مکتب کپنهاگ تعریف خاصی دارد: این مکتب، امنیت را یک مفهوم ساختاری و انتخابی می‌داند که به‌وسیله فرایندی به نام «امنیتی‌سازی» شکل می‌گیرد. امنیت‌سازی عملی است که در آن یک عامل امنیتی، یک مسئله را به‌عنوان یک تهدید مرگبار برای یک مرجع امنیتی معرفی می‌کند و از جامعه مربوطه، برای پذیرش، اقدامات فوق‌العاده درخواست می‌کند: «اصولاً امنیت یک پدیده ادراکی و احساسی است؛ یعنی این اطمینان باید در ذهن توده مردم، دولتمردان و زمامداران و تصمیم‌گیرندگان به وجود آید که برای ادامه زندگی بدون دغدغه امنیت لازم وجود دارد» (کاظمی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷).

امنیت در زبان فارسی معانی مختلفی دارد: «امنیت یعنی دور بودن از خطراتی که علیه منافع مادی (جان، مال، سرزمین و...) و ارزش‌های معنوی (دین، فرهنگ، اعتقادات و...) وجود دارد». به همین دلیل، امنیت را می‌توان در قالب دو الگوی ایجابی و سلبی هم تعریف

کرد: «امنیت در گفتمان ایجابی به وضعیت مبتنی بر رضایتمندی تحلیل می‌شود؛ درحالی‌که در گفتمان سلبی، وضعیت مبتنی بر نبود تهدید و یا وجود توانمندی در مدیریت تهدیدات است» و با توجه به مفهوم امنیت و امنیتی‌سازی، مفهوم تهدید هم روشن می‌شود: «بیان و ابراز قصد آسیب رساندن، نابود یا تنبیه کردن دیگران از روی انتقام یا ارعاب است» (نوریان و افتخاری، ۱۴۰۰، ص ۱۱۵). تهدید در حوزه محیط‌زیستی بیشتر شامل آب و به‌ویژه آب شیرین می‌شود که حیات و بقای انسانی را تهدید میکند (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱). امنیت محیط‌زیستی از این منظر قابل بررسی است.

با توجه به مفهوم امنیت و تهدید، «امنیت انسانی» هم مفهومی است که در این میان قابل توجه است و وقتی در بحث‌های محیط‌زیست از امنیت انسانی سخن به میان می‌آید، چیزی بیشتر از امنیت ملی در نگاه کپنهاگی را مورد توجه قرار می‌دهد؛ یعنی امنیت انسان به دلیل انسان بودنش: «در تعریف امنیت انسانی، اجماع نسبی بر سر تعریفی نسبتاً جامع از آن وجود دارد که شامل حراست از هسته حیاتی همه افراد بشر در مقابل تهدیدات شایع، سازگار با کمال و شکوفایی بلندمدت انسان‌ها می‌باشد» (قاسمی، ۱۳۸۴، ص ۳۰). امنیت انسانی نگاه انسانی به امنیت دارد و شامل همه انسان‌ها می‌شود: «در امنیت انسانی، فرد انسان نه به‌عنوان یک تبعه یا شهروند، بلکه فی‌نفسه و از آن جهت که انسان است اهمیت می‌یابد... امنیت انسانی توجه خود را از دولت به فرد فارغ از ویژگی ملی، نژادی و فرهنگی و جنسیتی وی معطوف می‌کند» (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰).

۱. چهارچوب نظری: مکتب کپنهاگ

در این تحقیق از چهارچوب نظری امنیت ملی با نگاه کپنهاگی استفاده می‌شود. مکتب کپنهاگ، امنیت ملی را شامل پنج مؤلفه از جمله امنیت محیط‌زیستی می‌داند: «عنوان مکتب کپنهاگ نامی است که بیان‌کننده مجموعه تفکرات و نوشته‌های متفکرانی چون باری بوزان، آل ویور و پاپ دو ویلد است که برای نخستین بار توسط بیل مک سوئینی به همین منظور استفاده شده است» (نوریان و افتخاری، ۱۴۰۰، ص ۱۱۴).

باری بوزان معتقد است: امنیت ملی بحث پیچیده‌ای است که نمی‌توان به‌آسانی آن را ساده‌سازی کرد. گاه حتی ساده‌سازی آن، باعث ایجاد مشکلات بیشتری می‌شود. اما باین‌همه بوزان می‌نویسد: «امنیت اجتماعات بشری به پنج مقوله تقسیم می‌شود: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی... امنیت زیست‌محیطی ناظر است بر حفظ محیط محلی جهانی به‌عنوان سیستم پشتیبانی ضروری [که] تمامی حیات بشری بدان متکی است» (بوزان، ۱۳۹۰، ص ۳۴).

همه این موارد با منافع ملی کشور پیوند خورده است. سیاست خارجی هم دستگاهی است که می‌کوشد این منافع را تأمین نماید. سیاست خارجی کشورها هم‌زمان ممکن است سه موضوع مهم را دربرگیرد: سطوح تحلیل، چهارچوب نظری و رابطه تئوری با واقعیت‌های موجود و از این‌رو، «سیاست خارجی را می‌توان در سه سطح فردی، کشوری و بین‌المللی مطالعه کرد» (باربر و اسمیت، ۱۳۸۸، ص ۹). بحث از محیط‌زیست و بحران‌های ناشی از تغییرات اقلیمی و تأثیرات آن بر روابط سیاسی یا سیاست خارجی کشورهای افغانستان و ایران می‌تواند هم از منظر سطوح بحث شود: سطح افراد تصمیم‌گیرنده، سطح ملی و سطح سیستمی، و هم می‌تواند به‌عنوان یک چهارچوب نظری مطرح باشد و هم از منظر تطبیق تئوری با واقعیت‌های موجود.

باری بوزان با این روش کوشید سطح امنیت ملی را از موضوعاتی صرفاً دولتی به سطح سیستم از یک‌سو، و سطح افراد از سوی دیگر بکشانند که این امر محیط‌زیست را هم دربرمی‌گیرد که بیشتر مرجع آن افراد هستند تا دولت‌ها: «باید از محدود ساختن مفهوم امنیت ملی به دولت‌ها احتراز نمود و در تحلیل این مفهوم، روابط و مناسبات دولت با سطوح فردی، منطقه‌ای و سیستمی را نیز مدنظر قرار داد». (بوزان، ۱۳۹۰، ص ۱۱). امنیت زیست‌محیطی امروزه در کنار دیگر امنیت‌ها قرار گرفته است که بیشتر به مرجع افراد تأکید دارد تا دولت‌ها. به همین دلیل، «تغییرات اقلیمی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مسائل و چالش‌ها برای سلامت، صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌رود. این پدیده نه‌تنها امنیت زیست‌محیطی، بلکه سایر ابعاد امنیت از جمله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد».

باری بوزان تهدیدهای ملی را شامل تهدیدات محیط‌زیستی هم می‌داند: «کاملاً روشن است که دامنه مسائل بالقوه امنیتی ملی گسترده است و شامل بخش‌ها یا جنبه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی می‌شود» (بوزان ۱۳۹۰، ص ۱۴۰). او وقتی بر فعالیت‌های انسان در محیط اشاره می‌کند، موضوع را به امنیت ملی ارتباط می‌دهد؛ زیرا امنیت ملی در واقع، فعالیت‌های انسان علیه یکدیگر را دربرمی‌گیرد تا عوامل طبیعی ناشی از زلزله و آتشفشان‌ها را (بوزان، ۱۳۹۰، ص ۱۵۶).

باری بوزان می‌نویسد: تهدیدات محیط‌زیستی از بحث‌های مهم امنیت ملی است: «تهدیدات زیست‌محیطی بزرگ‌تر با اشکال وسیع‌تری در چهارچوب امنیت ملی قرار می‌گیرد. تضعیف لایه اوزن و گرم شدن گلخانه‌ای جو زمین، پدیده‌هایی با عواقب جهانی هستند...» (بوزان ۱۳۹۰، ص ۱۵۷). با توجه به همین بحث، سیاست خارجی هویت‌سازی می‌کند تا مرز خود و دیگری را مشخص و منافع ملی خودش را تعیین نماید (کوبالکووا، ۱۳۹۵، ص ۲۲۵). به همین دلیل پاتریک کالاهان در مورد سیاست خارجی آمریکا می‌نویسد: «هر منطق سیاست خارجی چهار عنصر کلیدی دارد: تجویز راهبرد اساسی سیاست خارجی یا نقش جهانی، تحلیل منافع ملی ایالات‌متحده، تفسیر قدرت ایالات‌متحده و نوع نگاه به اصول اخلاقی» (کالاهان، ۱۳۸۷، ص ۳۰). مسئله محیط‌زیست و استفاده از طبیعت چنان‌که در تعریف تغییرات اقلیمی در نگرش هنجاری گفته شد، به همین منظور اشاره دارد که آیا می‌توانیم بگوییم که انسان موجودی است که همه‌چیز برای آن خلق شده است؛ پس در استفاده از آن، هیچ محدودیتی ندارد. به‌دیگرسخن، اصول اخلاقی چقدر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی از جمله در مسئله آب مورد توجه است؟

مطالعات امنیتی امروزه حتی از بحث‌های کپنهاگی امنیت ملی هم پیش‌تر رفته و به‌جای امنیت ملی از «امنیت انسانی» بحث کرده‌اند که شامل محیط‌زیست به معنای وسیع کلمه شده و امنیت محیط‌زیستی را نه برای شهروند ملی، بلکه برای کل انسان مورد نظر قرار می‌دهند. لیتل و مکین‌لای، در رویکردهای مطالعات امنیتی، به چهار رویکرد مهم اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: مطالعه سنتی امنیت، مطالعه فراستنی امنیت، مطالعه مدرن امنیت، و مطالعه فرامدرن امنیت. و دقیقاً در مطالعه فرامدرن امنیت انسان به دلیل انسان بودنش

مطرح است (لیتل و مکین لای، ۱۳۸۰). مطالعه امنیت در مکتب کپنهاگ شامل امنیت ملی به معنای مطالعه فراستنی است که شامل پنج مؤلفه سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی، و محیط‌زیستی می‌شود؛ اما در مطالعه فرامدرن امنیت برای کل انسان در شرایط جهانی شدن مطرح است. اما در این تحقیق بیشتر به مطالعه فراستنی تأکید می‌شود که مکتب کپنهاگ را دربرمی‌گیرد. بحث از امنیت محیط‌زیستی در کنار چهار مؤلفه دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد به معنای عدم تهدید برای محیط‌زیست و اکوسیستم. اکوسیستم رابطه موجودات زنده را با محیط زیست بررسی می‌کند (جکسون، ۱۴۰۲، ص ۲۲۴).

پس مطابق چهارچوب نظری، امنیت ملی نه فقط شامل مسائل نظامی، بلکه مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی، هم‌زمان می‌شود. محیط‌زیست در این نگاه، هم یک موضوع است که باید بحث شود و هم یک عامل که تأثیرات آن بر روابط سیاسی دو کشور ایران و افغانستان بررسی و تحلیل شود. ازسوی دیگر، در مورد تخریب محیط‌زیست و تغییرات اقلیمی که ناشی از عامل انسانی به وجود آمده است، دو نوع نگاه و نگرش و یا دو نوع مکتب وجود دارد: دیدگاه ارزشی و هنجارگرا که با دیدگاه مدرنیست‌ها نزدیکی دارد و بر این باور است که انسان به دلیل توسعه‌ای که در فن‌آوری داشته است، نگرانی‌های ناشی از تخریب محیط‌زیست را برطرف کرده است. بنابراین، چون انسان موجود برتر است، حق هر نوع استفاده از طبیعت را دارد؛ درحالی‌که اکورادیکال‌ها بر این باورند که انسان نه موجود برتر از طبیعت، بلکه جزئی از طبیعت است و بنابراین، استفاده انسان از طبیعت، باید به مقدار ضرورت و رفع نیاز باشد و نه بیشتر. در این تحقیق امنیت محیط‌زیستی از منظر مکتب کپنهاگ، معیاری برای بررسی نقش تغییرات اقلیمی در روابط سیاسی افغانستان و ایران در نظر گرفته شده است.

۴. تأثیر تغییرات اقلیمی بر روابط سیاسی دو کشور

افغانستان و ایران دو کشور همسایه هستند که روابط سیاسی آنها از عوامل مختلفی تأثیر می‌پذیرد. یکی از این عوامل، تغییرات اقلیمی است. سؤال این است که تغییرات اقلیمی چه تأثیراتی در روابط سیاسی دو کشور دارد؟ به نظر می‌رسد تغییرات اقلیمی روابط هر دو کشور

را هم به سمت همگرایی و همکاری پیش می‌برد و هم به سمت منازعه و تنش. اصلاً سیاست ذاتاً پدیده‌ای دوجبه‌ای است؛ هم شامل منازعه می‌شود و هم شامل همکاری: «سیاست می‌تواند شامل منازعه و همکاری باشد و به ایجاد و حل مشکلات از طریق تصمیم‌گیری دسته‌جمعی منجر شود» (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۳۰). بحران اقلیمی سبب می‌شود که جهان و از جمله افغانستان و ایران با کمبود آب مواجه شوند. کمبود آب همان‌گونه که باعث منازعه می‌شود، می‌تواند باعث همکاری برای حل مشکلات نیز باشد (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۲۸).

با توجه به بحث‌های قبلی می‌توان گفت: تغییرات اقلیمی پیامدهای مختلفی دارد؛ از جمله کاهش منابع آبی که این مسئله، تأثیرات قابل توجهی را بر روابط سیاسی افغانستان و ایران دارد. این مسئله به‌ویژه در مورد رودخانه‌های مشترک مانند هیرمند و هریرود اهمیت دارد؛ زیرا کاهش جریان آب می‌تواند تنش‌های سیاسی را تشدید کند. به‌طور کلی، می‌توان موارد تأثیرات تغییرات اقلیمی بر روابط سیاسی یا روابط خارجی دو کشور افغانستان و ایران را در موارد آتی بررسی کرد:

۱-۴. تنش‌های سیاسی

یکی از تأثیراتی که تغییرات اقلیمی بر روابط سیاسی دو کشور می‌گذارد، افزایش تنش‌های سیاسی است. ایران و افغانستان در گذشته بر سر حقایق رود هیرمند/ هلمند اختلاف داشتند. کاهش بارندگی، که ناشی از تغییرات اقلیمی است، از یک سو، و برنامه سدسازی‌های افغانستان از سوی دیگر، باعث کاهش جریان آب به سمت ایران شده و این موضوع به اعتراضات رسمی تهران منجر شده است.

امروزه آب به تدریج در حال تبدیل شدن به کالایی راهبردی است. این روند در مناطق کم‌آب، از شدت و حدت فراوان‌تری برخوردار می‌باشد» (فروغی، ۱۳۹۲، ص ۳۳-۵۱). کالای استراتژیک کالایی است که منازعه بر سر دستیابی به آن روز به روز بین کشورها بیشتر شود. افغانستان و ایران دو کشوری هستند که در مورد این موضوع مشکلات زیادی دارند:

«اهمیت آب‌های منطقه شرق کشور خاصه رودخانه هیرمند از نظر هیدروپلیتیک از جایگاه بسیار حساسی برخوردار بوده است» (فروغی، ۱۳۹۲، ص ۳۳-۵۱).

دو کشور افغانستان و ایران بیشتر در منطقه غرب آسیا قرار دارند که بحران آب حتی بر روابط سیاسی دو کشور سایه افکنده است (زکی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۱). براساس نظریه هیدرورئالیسم، آب ابزاری برای اعمال قدرت یک کشور علیه کشور دیگر است؛ از این رو موضوع آب به منازعه سیاسی بین دو یا چند کشور منجر می‌شود.

در بحث از تغییرات اقلیمی به دو مفهوم هیدرورئالیسم و هیدورلیبرالیسم پرداخته شد. عملکرد کشورهای منطقه نشان می‌دهد که واقع‌گرایی، پارادایم مسلط آنان در شناخت موضع کم‌آبی بوده است. از این منظر در اختیار داشتن منابع آب، پایه کسب و حفظ قدرت و اعمال آن بر همسایگان است (سینایی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۵). تنها چیزی که می‌تواند این نگاه را به یک همگرایی تبدیل کند، نگرش امنیت انسانی است.

۲-۴. تنش‌های مرزی

از تأثیرات دیگری که تغییرات اقلیمی بر روابط دو کشور دارد، درگیری‌ها و تنش‌های مرزی است. هر دو کشور به واسطه تغییرات اقلیمی با کمبود آب مواجه‌اند و این سبب می‌شود که افغانستان در مسیر رودخانه‌ها اقدام به سدسازی نماید و در نتیجه، این موضوع به درگیری‌های مرزی منجر می‌شود. در برخی موارد، کمبود آب باعث درگیری‌های مسلحانه میان نیروهای مرزی دو کشور شده است. در سال ۲۰۲۳، اختلافات بر سر آب رود هیرمند به درگیری نظامی میان مرزبانان ایران و افغانستان منجر شد.^۱

سپنتا خاطره دردناک‌تری را می‌نویسد: «حتی رئیس کمیسیون روابط بین‌المللی مجلس ایران، آقای بروجردی در ملاقاتی با این جانب در دفتر شورای امنیت ملی با اشاره به هریرود گفت که «رئیس‌جمهور مصر درباره برنامه سودان برای احداث بند آبگردانی بر روی رودخانه نیل گفته بود که ما این بند را بمباران می‌کنیم». به‌دیگرسخن، او می‌خواست به من بگوید که ایران نیز چنین خواهد کرد. من هم برایش گفتم: آقای بروجردی! اگر شما انقلابی

^۱ Parsi. Euronews.com

هستی، من هم انقلابی هستم. شما با نماینده افغانستان کنونی گفتگو می‌کنید. ما خواهان کشاندن مباحث به چنین جاهایی نیستیم و بند آگردان سلما را می‌سازیم و حتماً می‌سازیم» (سپنتا، ۱۳۹۶، ص ۷۵۸).

این امر به این دلیل هم اتفاق می‌افتد که قوانین خاصی یا وجود ندارد و یا شفافیت در مورد آن نیست و از این رو، آب به عنوان کالای اساسی و راهبردی همواره بر مناسبات سیاسی و خارجی دو کشور افغانستان و ایران تأثیر گذاشته است: «هرچند مرزهای بین‌المللی میان ایران و افغانستان در میانه شاخه اصلی هیرمند در شرایط کنونی مورد پذیرش دو کشور است، ولی نحوه تقسیم آب هیرمند، بهره‌برداری از آن در منطقه دلتا و سایر حقوق مربوط به این رودخانه همچنان لاینحل باقی مانده است» (فروغی، ۱۳۹۲، ص ۳۳-۵۱).

همان قسمی که در چهارچوب نظری گفته شد، امنیت ملی از جمله شامل امنیت محیط‌زیستی می‌شود. مسئله آب با امنیت مرتبط بوده و در نتیجه موجب جنگ بین دو کشور می‌شود. افزون بر درگیری‌های مرزی، کمبود آب با اعتراض و شورش داخلی همراه می‌شود و در نتیجه مشروعیت نظام سیاسی را به مخاطره می‌اندازد. پس آب با امنیت و نهایتاً با جنگ در ارتباط است (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۲). پیش‌تر یادآوری شد که آب یک منبع استراتژیک است و هرکس آن را داشته باشد، برتری بر رقیبان خواهد داشت و این امر موجب جنگ بین کشورها می‌شود: «آب هم‌اکنون به صورت یک منبع استراتژیک و محدودکننده برای توسعه اقتصادی و اجتماعی درآمده است و می‌تواند به جنگ منجر شود» (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶).

البته باید توجه کرد که: «امروزه آب به عنوان یک موضوع ژئوپلیتیکی تجلی پیدا کرده و بر روابط کشورها تأثیر می‌گذارد. این تأثیر هم دارای جنبه‌های مثبت و همکاری بین کشورها نظیر نظام حقوقی رودخانه دانوب و نظام حقوقی دریای سیاه شده، و هم دارای جنبه‌های منفی و مناقشه‌برانگیز مثل خاورمیانه و شبه‌قاره هند می‌باشد» (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۷).

به همین دلیل در کشورهای خاورمیانه که آب عمدتاً منجر به جنگ و مناقشه می‌شود، باید برای احیای دموکراسی، اول مسئله آب حل شود تا بتوان به دموکراسی اندیشید: «این قبیل کشورها که بی‌آبی، کم‌آبی و خشکسالی به‌عنوان یکی از مظاهر غم‌انگیز زندگی‌شان پذیرفته شده، جمله «اول آب بعد دموکراسی» را باید نصب‌العین خود قرار دهند؛ زیرا چنانچه به گذشته این قبیل کشورها دقت شود، همیشه یک سیستم حکومتی میلیتاریستی به اشکال مختلف بر آنها حکومت کرده است» (عزتی، ۱۳۹۲، ص ۹۹).

۳-۴. تهدید امنیت محیط‌زیستی

یکی از تأثیراتی که تغییرات اقلیمی بر روابط دو کشور می‌گذارد، تشدید بحران‌های زیست‌محیطی است. بحران‌های محیط‌زیستی در حوزه امنیت ملی و به‌ویژه در حوزه امنیت محیط‌زیستی قرار می‌گیرد که براساس مکتب کپنهاگ در چهارچوب نظری تحلیل شد. بحران اقلیمی، باعث کاهش آب می‌شود که هم در جانب افغانستان به‌عنوان کشور بالادست، باعث ایجاد چالش می‌شود و هم برای مردم ایران به‌عنوان کشور پایین‌دست؛ به‌ویژه در حوزه سیستان و بلوچستان: «تغییرات اقلیمی به‌عنوان مهم‌ترین مخاطره زیست‌محیطی جهان، پیامدهای زیادی را در حوزه امنیت زیست‌محیطی به همراه دارد» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱۰۹).

به‌ویژه در حوزه امنیت محیط‌زیستی، افزایش ریزگردها، غبار شن و نابودی گونه‌های وحوش در مسیر دریاچه‌ها و تالاب‌ها، یکی از پیامدهای ناشی از تغییرات اقلیمی است: «یکی از بلایای طبیعی در ایران با داشتن آب‌وهوای گرم و خشک، پدیده گردوغبار به‌ویژه در سال‌های اخیر است که وقوع آن باعث وارد شدن خسارات‌هایی در زمینه‌های زیست‌محیطی و بروز و تشدید بیماری‌های تنفسی، قلبی و ترافیک هوایی و زمینی و تهدید گردشگری، کشاورزی، افزایش سرانه هزینه درمان خانوار، افزایش مصرف آب شستشو، تعطیلی واحدهای صنعتی، خدماتی، آموزشی، افزایش مصرف بنزین، آلودگی منابع آب، اختلال در سیستم‌های برق‌رسانی، افزایش فرسایش بناها و کاهش عمر مفید آنها می‌شود» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱۱۰).

تغییرات اقلیمی باعث خشکسالی و افزایش سیلاب‌های ویرانگر، هم‌زمان می‌شود که به‌صورت کلی به محیط‌زیست آسیب می‌رساند و در نتیجه امنیت محیط‌زیستی را تخریب و تهدید می‌نماید؛ به‌ویژه افزایش ریزگردها و غبارهای شن: «این طوفان‌های شن و گردوغبار به سلامت انسان، کشاورزی و محیط‌زیست آسیب می‌رساند» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۱۱۰).

تغییرات اقلیمی، کره زمین را با خطر مواجه کرده است: «این کره، بری اولین بار در معرض خطر قوای فزاینده تخریبی انسان نسبت به طبیعت قرار گرفته است. این قدرت تخریبی به‌نحوی است که می‌تواند آن را برای ادامه حیات نامناسب کند» (باربر و اسمیت، ۱۳۸۸، ص ۱۹۵) و کشورهایی که حکومت‌های ناکارآمد دارند، تغییرات اقلیمی باعث چالش‌های بیشتری برای آنها می‌شود: حکومت‌های ناکارآمد سبب می‌شود که بحران‌های محیط‌زیستی بیشتر دامگیرشان شود؛ به‌ویژه منطقه خاورمیانه از این نظر بیشتر با مشکلات گرفتار هستند: «در فقدان حکمرانی کارآمد و همچنین فقدان اراده و چهارچوبی برای اقدام جمعی کشورها، بحران‌های زیست‌محیطی منطقه خاورمیانه در سال‌های آینده تشدید خواهد شد. همپای این‌روند می‌توان انتظار داشت که چالش‌های امنیتی برآمده از بحران‌ها نیز تشدید شود» (کاظمی، ۱۴۰۳).

باید توجه کرد که تغییرات اقلیمی خود عامل تخریب محیط‌زیست و تخریب محیط‌زیست باعث تغییرات اقلیمی می‌شود. هر دو بر همدیگر رابطه متقابل دارند: «تأثیرگذارترین عوامل مؤثر شکنندگی طبیعی شامل دما، خشکسالی، طوفان غبارزا و شن و بادهای ۱۲۰ روزه، باران‌های سیل‌آسا، و زمین‌لرزه می‌باشد» (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۹ - ۱۵۰).

اما به‌ویژه تأثیرات ناشی از تغییرات اقلیمی بر حیات انسانی و حیات وحش بیش از همه قابل مشاهده است: «ادامه حیات انسانی و حیات وحش منطقه در این منطقه مرزی و شرق کشور با رود هیرمند رابطه مستقیم دارد» (زکی و همکاران، ۱۴۰۱، ص ۱۰۷). به‌هرحال، تغییرات اقلیمی منجر به مرگ‌ومیر زیاد و شیوع بیماری‌های واگیردار در بین مردم می‌شود (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶).

۴-۴. گسترش مهاجرت‌ها و سیاست‌های سخت‌گیرانه

تغییرات اقلیمی به کاهش آب و در نتیجه سخت‌تر شدن زندگی برای بخشی از مردم افغانستان منجر خواهد شد که گسترش مهاجرت به سمت کشورهای دیگر از جمله ایران را در پی داشته و در نتیجه موجب سخت‌گیرانه‌تر شدن سیاست‌های مهاجرتی ایران می‌شود. این موضوع روابط سیاسی دو کشور را به سمت منازعه و تنش به پیش می‌برد و در عین حال، امنیت اجتماعی و سیاسی دو کشور را هم با مخاطره مواجه می‌کند. تغییرات اقلیمی به خشکسالی و در نتیجه مهاجرت‌ها می‌انجامد: «سیل مهاجرانی که خانه و زندگی خود را بر اثر بلایای طبیعی مرتبط با تغییرات آب‌وهوایی از دست داده‌اند، افزایش یافته است. در واقع، تغییرات آب‌وهوایی می‌تواند به اندازه جنگ‌ها و حتی بیش از آن امنیت جهانی را به خطر بیندازد» (سلیمی و قادری، ۱۴۰۳، ص ۹۸).

ممکن است بحران اقلیمی و تغییرات اقلیمی به افزایش خشکسالی و کاهش بارندگی منجر شود که در پی آن بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان شکل بگیرد. خشکسالی‌ها وقتی بیشتر می‌شود دولت‌ها موظف به تأمین معیشت مردم و تأمین منابع غذایی هستند. وقتی دولت‌های ملی از جمله دولت افغانستان نتواند به این خواسته‌ها پاسخ بدهد، رژیم سیاسی را با فقدان مشروعیت بیشتر مواجه کرد و در نتیجه به بی‌ثباتی سیاسی منجر می‌شود. این بی‌ثباتی‌ها می‌تواند رقابت دولت‌های ملی را بر سر منابع تأمین آبی بیشتر نماید و در نتیجه، درگیری‌های داخلی و منطقه‌ای را افزایش دهد.

سیاست‌های دولت ایران در برابر مهاجرین بارها تشدید شده است. سپنتا می‌نویسد: به دلیل ضعفی که دولت ما دارد، نمی‌توانیم درست از حقوق مهاجرین در ایران دفاع نماییم؛ از این رو، سپنتا، مشاگره‌اش با وزیر را چنین شرح می‌دهد: «وزیر بسیار برافروخته شد و بدون رعایت اصول و اخلاق سیاسی گفت: «آقای وزیر! این افاغنه در کشور ما دست به قاچاق، قتل، دزدی و اعمال زشت می‌زنند. اینها حتی عادت‌های مذموم بچه‌بازی را در کشور ما رایج می‌کنند و شما از حقوق شهروندی آنان سخن می‌گویید؟» (سپنتا، ۱۳۹۶، ص ۷۴۹).

یکی از تأثیرات تغییرات اقلیمی، افزایش مهاجرت‌هاست و به‌ویژه این امر در افغانستان به دلیل ضعف دولت، بیش از دیگر جاهاست (کاظمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶).

۵-۴. هم‌گرایی و هم‌کاری

بحران اقلیمی و تغییرات اقلیمی همان‌گونه که می‌تواند تأثیرات منفی بر روابط خارجی و سیاسی دو کشور برجای بگذارد، می‌تواند تأثیرات مثبت هم بگذارد. دو کشور افغانستان و ایران می‌توانند از طریق «دیپلماسی آبی» به توافقی پایدار برسند. براساس مطالب پیش‌گفته، سیاست می‌تواند هم همکاری را در پی داشته باشد و هم منازعه و کشمکش را. در این‌جا، توافق و مذاکره دو کشور، شامل مدیریت مشترک منابع آب و اجرای معاهده ۱۹۷۳^۱ رود هیرمند است. به‌صورت کلی، «کشورها باید به مدیریت پایدار منابع آب توجه کنند. این موضوع شامل بهبود سیستم‌های آبیاری، استفاده از فناوری‌های نوین و افزایش بهره‌وری آب در بخش کشاورزی است. همچنین، همکاری‌های منطقه‌ای در زمینه مدیریت منابع آب می‌تواند به کاهش تنش‌ها و بهبود وضعیت آب در خاورمیانه کمک کند. به‌عنوان مثال، ایجاد نظام‌های مشترک برای مدیریت آب‌های مرزی می‌تواند به جلوگیری از بروز تنش‌های بین‌المللی کمک کند» (زواری، ۱۴۰۳). «کم‌آبی ویژگی طبیعی منطقه است و مقابله با تهدید آن نیازمند راه‌حل‌های پایدار و همه‌جانبه است مسئله آب‌های مشترک و مرزی موضوعی نیست که در چهارچوب طرح‌های ملی و دیدگاه‌های یکجانبه‌گرایانه حل‌وفصل شود» (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۶). درحالی‌که رویکرد هیدروئالیسم به‌دنبال سلطه بر کشورهای همسایه با ابزار آب است، اما رویکرد هیدرولیبیرالیسم سعی می‌کند موضوع را از طریق گفت‌وگو و هم‌گرایی حل کند؛ اما جامع‌تر از همه، رویکرد «امنیت انسانی» است: «درمجموع به نظر می‌رسد پارادایم امنیت انسانی جامع‌ترین و باکفایت‌ترین چهارچوب برای درک مشکل کم‌آبی و یافتن سازوکارهایی برای آن است» (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۵).

^۱ معاهده ۱۹۷۳ بین ایران و افغانستان یک توافق رسمی درباره حقایق رود هیرمند است که در ۱۳ مارس ۱۹۷۳ در کابل امضا شد. ایران براساس این معاهده، سالانه ۸۲۰ میلیون مترمکعب آب از رود هیرمند دریافت می‌کند.

این همگرایی هم می‌تواند بین دو کشور افغانستان و ایران برای حل مشکل کم‌آبی و مبارزه با دیگر تأثیرات ناشی از بحران اقلیمی باشد و هم می‌تواند در سطح منطقه‌ای به همکاری بین سه کشور افغانستان، ایران و ترکمنستان منجر شود. ایران و افغانستان در حوزه جنوب هم می‌توانند با همکاری کشورهای همسایه مانند ترکمنستان، یک مدل مدیریت منطقه‌ای آب ایجاد کنند که به کاهش تنش‌ها و استفاده بهینه از منابع کمک کند: «تغییرات اقلیمی نیازمند همکاری‌های منطقه‌ای است. این همکاری‌ها می‌تواند به تقویت امنیت و ثبات در منطقه کمک کند» (زواری، ۱۴۰۳).

سه کشور همسایه و به‌ویژه افغانستان و ایران می‌توانند در زمینه‌های سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های تجدیدپذیر، آموزش و آگاهی‌دهی نسبت به تغییرات اقلیمی، اتخاذ سیاست‌های حمایتی همکاری داشته باشند.

با توجه به عوامل همگرایی که بین دو کشور وجود دارد، مانند «تاریخ مشترک، زبان فارسی و دین اسلام هر سه، عناصر نیرومند پیوند میان مردمان این دو کشور را می‌سازند» (سپنتا، ۱۳۹۶، ص ۷۳۴). سپنتا می‌نویسد: باید قرارداد همکاری جامع بین دو کشور امضا می‌شد؛ اما دو مسئله مانع بود: یکی عدم تمایل همکاری با ایران در بین برخی از سران، و دوم، مسئله سدسازی روی آب هیرمند و هریرود: «موضوع دوم که مانع به وجود آمدن یک همکاری جامع میان افغانستان و ایران می‌شد، بدون شک مشکل آب به‌ویژه آب هریرود بود. برداشت دو کشور از رودبار هریرود بسیار تفاوت داشت» (سپنتا، ۱۳۹۶، ص ۷۵۷)؛ اما گرایش سپنتا به سمت همگرایی و همکاری دو طرف با همدیگر است: «من عمیقاً باور دارم که ما باید با ایران یک قرارداد جامع همکاری امضا کنیم. مسائل آب و تفاوت‌های دیگر را نیز بر اساس احترام به واقعیت‌های تاریخی و احترام به حقوق بین‌المللی آب حل کنیم و نگذاریم میان دو کشور روابط به تیرگی بگراید» (سپنتا، ۱۳۹۶ ص ۷۵۹).

آب یک کالای استراتژیک است که با سیاست ارتباط دارد؛ هم می‌تواند عامل منازعه و مناقشه باشد و هم می‌تواند عاملی برای همکاری. پیش‌تر یادآور شدیم که در محور هیدروپلیتیک دو رویکرد هیدرورتالیسم و هیدرولبرالیسم شکل گرفته است. سه کشور

افغانستان، ایران و ترکمنستان هم با توجه به حوزه آبی مشترک هریرود، به‌ویژه با رویکرد امنیت انسانی می‌توانند بیشتر به رویکرد هیدرولیک‌ریاستی موضوع نگاه کنند (سینایی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۶). پیش‌تر اشاره شد که رویکردهای مختلفی در مورد امنیت و امنیت ملی وجود دارد؛ اما در مطالعه فرامدرن امنیت انسانی بیشتر عطف توجه است که در حوزه‌های مشترک آبی بین کشورها می‌تواند باعث همکاری و همگرایی شود.

۵. نتیجه گیری

تغییرات اقلیمی به عنوان یک متغیر، پیامدهای چندی از جمله کاهش منابع آبی را در پی دارد. کاهش آب بر روابط سیاسی دو کشور افغانستان و ایران در چند محور تأثیر منفی و مثبت می گذارد: تنش های سیاسی، درگیری های مرزی، تهدید امنیت محیط زیستی، گسترش مهاجرت ها، و سرانجام همگرایی و همکاری. تغییرات اقلیمی، که معلول رفتار انسان در محیط است، براساس نگاه مدرنیست ها، بیشتر با نگاه به خدمت گرفتن طبیعت صورت می گیرد. مطابق دیدگاه مدرنیست ها، انسان به دلیل توسعه ای که در ابزار و تکنولوژی به وجود آورده است، نگرانی هایی را که ناشی از تخریب محیط زیست وجود دارد، به کلی رفع شده می پندارد؛ به ویژه که نگاه ارزشی و هنجاری را هم با نگاه مدرنیست ها تلفیق کنیم، طبیعت برای انسان آفریده شده است و از این رو، انسان می تواند هر نوع استفاده و بهره برداری از طبیعت را داشته باشد.

اما اگر ادیکال ها اعلام می کنند که انسان بخشی از طبیعت است و بنابراین، باید در حد لازم و ضرورت از آن بهره برداری نماید. مطابق چهارچوب نظری تحقیق که امنیت ملی از دیدگاه مکتب کپنهاگ بررسی می شود، امنیت محیط زیستی یکی از مؤلفه های تشکیل دهنده امنیت ملی است. دولت های ملی همان گونه که در عرصه های سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی می خواهند امنیت داشته باشند، در حوزه محیط زیستی هم به دنبال تأمین امنیت هستند و حتی فراتر از آن، امنیت محیط زیستی با امنیت انسانی سروکار دارد که در مطالعه فرامدرن ها، مورد توجه قرار گرفته بود.

یافته های تحقیق نشان می دهد تغییرات اقلیمی پیامدهای مختلفی دارد. کاهش آب یکی از این پیامدهاست. تغییرات اقلیمی به صورت کلی و کاهش آب به صورت خاص باعث تنش و بحران سیاسی، درگیری و تنش های مرزی، تهدید امنیت محیط زیستی، گسترش مهاجرت ها، و سرانجام باعث همکاری و همگرایی می شود. در سایه تغییرات اقلیمی و کاهش منابع آبی، روابط سیاسی دو کشور گاه در عرصه سیاسی به سمت تنش و بحران حرکت کرده

است؛ به گونه‌ای که مقامات دو کشور در دیدارهای رسمی به‌دوراز نزاکت‌های سیاسی، سخن از تهدید علیه همدیگر زده‌اند.

تغییرات اقلیمی به‌ویژه سیاست آبی همان‌گونه که گفته شد، هم رویکرد واقع‌گرایی و هم رویکرد آرمان‌گرایی به خود گرفته است. بسیاری از مواقع آب به‌عنوان سلاحی برای تحکیم منافع ملی به کار گرفته شده است؛ اما در مواردی هم به‌جای منازعه و کشمکش‌های مرزی، همکاری و همگرایی صورت گرفته است. منازعه مرزی و درگیری‌های مرزی ناشی از کاهش آب، در رویکرد هیدرورتالیستی قرار می‌گیرد که کشورهای بالادست از آن به‌عنوان یک سلاح علیه کشور رقیب استفاده می‌کنند.

همچنین تغییرات اقلیمی باعث تخریب بیشتر محیط‌زیست و در نتیجه موجب شده است که امنیت ملی با نگاه مکتب کپنهاگی تهدید شود. افزایش ریزگردها، غبار شن، مرگ‌ومیر بیشتر حیات وحش، امنیت محیط زیستی کشور را به خطر انداخته است. همچنین تغییرات اقلیمی باعث افزایش مهاجرت‌ها و در نتیجه سبب شده است که کشور ایران سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری را نسبت به مهاجرین در کشورش اعمال کند؛ به گونه‌ای که حتی در برابر وزیر خارجه کشور افغانستان با لحن تند و به‌دوراز نزاکت‌های سیاسی این موضوع ابراز شود.

آب و سیاست‌های آبی در کشورهای اروپایی بیشتر عامل همکاری و در کشورهای شرقی به‌ویژه کشورهایی مانند افغانستان، پاکستان و هند و... بیشتر عامل منازعه و تنش بوده است. باوجوداین، با نگاه به امنیت انسانی، هیدروپلیتیک می‌تواند به هیدرولیبیرالیسم منجر شود و به جای استفاده از آب به‌عنوان سلاح، باعث سرمایه‌گذاری‌های بیشتری به‌منظور حل مشکلات ناشی از کاهش آب شود. حوزه هریرود که مشترک بین سه کشور افغانستان، ایران و ترکمنستان است و همچنین حوزه هیرمند، که بین افغانستان و ایران است، می‌تواند به‌عنوان یک موضوع، عامل همگرایی کشورها شود؛ به‌ویژه وقتی با نگاه به امنیت انسانی نسبت به موضوع نگرسته شود. پس تغییرات اقلیمی در چندین مورد موجب تنش و چالش برای دو دولت شده است؛ اما با نگاه به امنیت انسانی و نگاه هیدرولیبیرالیسم، باعث همگرایی و همکاری بین دو کشور هم شده است.

- (۱) اخباری، ابوالفضل، اخباری، محمد، اسماعیل پورروشن، علی اصغر، رنجبر، محسن و باهک، بتول، (۱۳۹۹)، تحلیل هیدروپلیتیکی ساختارنویین روابط بین الملل (مطالعه موردی: ایران و افغانستان)، فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی منطقه ی، دوره ۱۰، شماره ۳۸، ص ۱۵-۴۱.
- (۲) افتخاری، اصغر، (۱۳۹۱)، ارزیابی سیاست ضدایرانی غرب؛ رویکردی امنیتی؛ جستارهای سیاسی معاصر، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان، ص ۱-۳۱.
- (۳) باربر، جمیز و مایکل اسمیت، (۱۳۸۸)، ماهیت سیاستگذاری خارجی، ترجمه حسین بشیریه، چاپ پنجم، نشر قومس.
- (۴) بالام، دیوید و مایکل وست، (۱۳۹۲)، درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین الملل، ترجمه دکتر احمد ساعی و عبدالمجید سیفی، چاپ اول، نشر قومس، تهران.
- (۵) بایندر، لئونارد، پای، لوسین دلیو، کلمن، اس، جمیز، لاپالومبارا، جوزف، وربا، سیدنی و واینر، ماریون، (۱۳۸۰)، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، چاپ ۱، انتشارات پژوهشکده روابط بین الملل.
- (۶) بوزان، باری، (۱۳۹۰)، مردم، دولت‌ها و هراس، چ ۲، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
- (۷) جزائی، محدثه، (۱۴۰۱)، نبرد مفهومی خاورمیانه در میانه امر سیاسی و جغرافیایی، در: پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل، سال ۱۰، شماره ۲، بهار و تابستان، ص ۵۷-۷۷.
- (۸) جکسون، رابرت و گنورک سورنسون؛ (۱۴۰۲)، درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، چاپ ۸، تهران.
- (۹) درج، حمید، (۱۴۰۲)، بحران آب هیرمند و بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام، سال ۱۰، شماره ۲، ص ۱۳۵-۱۶۱.
- (۱۰) دهقانی، سیدجلال الدین، (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، در: فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره سوم (۲۵)، ص ۴۷۵-۵۰۰.
- (۱۱) ذکی، یاشار، بدیعی ازهندی، مرجان و جمال گلزاری، امید اسلام، (۱۴۰۱)، الگوی بنیان‌های هیدروپلیتیک همگرایانه و واگرایانه بین ایران، افغانستان و ترکمنستان در حوزه‌های آبریز مرزهای شرقی، در: فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۴، شماره ۵۴، تابستان، ص ۹۴-۱۳۵.

- ۱۲) رشیدی، مصطفی و قمری، عتیق الله (۱۳۹۴)، مقدمه‌ای بر نظریه جغرافیایی سیاست بین‌الملل، چ ۱، نشر موسسه انتشارات عرفان.
- ۱۳) سینتا، رنگین دادفر، (۱۳۹۶)، سیاست خارجی افغانستان، روایتی از درون، چ ۱، ج ۲، انتشارات عازم، کابل.
- ۱۴) سخی، فاطمه و فتاحی، احمد (۱۴۰۱) تاثیر تغییرات اقلیمی بر فقر، منتخبی از کشورهای خاورمیانه، در: نشریه پژوهش‌های محیط زیست، دوره ۱۳، شماره ۲۵، بهار و تابستان، ص ۱۸۳-۱۹۸.
- ۱۵) سلطانی، فخرالدین، فلاح نژاد، مرتضی، راشدی، یدالله (۱۴۰۱)، شناسایی مهمترین تغییرات اقلیمی موثر بر امنیت ملی ایران، در: فصلنامه مطالعات علوم محیط زیست، دور هفتم، شماره اول، ص ۴۶۹۷-۴۷۰۵.
- ۱۶) سلیمی، محمدرضا و قادری، فاطمه، (۱۴۰۳)، تغییر اقلیم و تاثیر آن بر امنیت ملی و بین‌المللی ایران، در: فصلنامه علمی آماد و فن آوری دفاعی، سال ششم، شماره بیست و یکم، ص ۹۷-۱۳۰.
- ۱۷) سیمبر، رضا و پاک زاده، فاطمه، (۱۴۰۱)، هیدروپلیتیک و امنیت ملی (بررسی وضعیت شرق ایران)، در: فصلنامه مطالعات و پژوهش‌های امنیت داخلی، سال یکم، شماره ۲، ص ۹۲-۱۱۲.
- ۱۸) سینیایی، وحید، (۱۳۹۰)، هیدروپلیتیک، امنیت و توسعه همکاری‌های آبی در روابط ایران، افغانستان و ترکمنستان، در فصل نامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم، ص ۱۸۶-۲۱۱.
- ۱۹) صادقی، سید شمس‌الدین، (۱۳۹۵)، هیدروپلیتیک و امنیت ملی، فصلنامه راهبرد، سال بیست و پنجم، شماره ۸۱، ص ۱۱۸-۱۴۴.
- ۲۰) عزتی، عزت الله (۱۳۹۲)، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چ ۵، نشر سمت، تهران.
- ۲۱) قاسمی، محمدعلی، (۱۳۸۴)، امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی، در: مطالعات راهبردی، شماره ۳۰، ص ۸۱۷-۸۳۳.
- ۲۲) کاظمی، علی‌اصغر، (۱۳۹۳)، روابط بین‌الملل در تئوری و عمل، چ ۶، نشر قومس، تهران.
- ۲۳) کاظمی، مریم وریج، (۱۳۹۹)، نقش هیدروپلیتیک هیرمند در بروز بحران‌های قومی در سیستان و بلوچستان، در: فصلنامه جغرافیا و روابط انسانی، دوره سوم، شماره ۲، ص ۱۴۳ تا ۱۶۴.

(۲۴) کالاهان، پاتریک، (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا، ترجمه دکتر داود غرایاق‌زندى، یزدان فام، محمود و پورآخوندی، نادر، چاپ اول، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

(۲۵) کرزن، لرد، (۱۳۷۰)، دفتر مطالعات سیاسی لرد کرزن در خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

(۲۶) کویالکووا، وندولکا، (۱۳۹۵)، سیاست خارجی در جهان بر ساخته، دکتر مهدی میرمحمدی و دکتر علی‌رضا خسروی، چاپ دوم، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

(۲۷) گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۲)، گزیده جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ ۵، نشرنی، تهران.

(۲۸) لیتل، ریچارد و مکین‌لای، رابرت، (۱۳۸۰)، امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه علی‌اصغر افتخاری، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ ۱، تهران.

(۲۹) مارش، دوید و جری استوکر، (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، چاپ ۲، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

(۳۰) متقی، افشین، کاویانی راد، مراد، زرقانی و سیدهادی، صدرانیا، حسن، (۱۳۹۷)، شناسایی و تحلیل عوامل موثر در مناسبات هیدروپلیتیک ایران و افغانستان در حوزه آبریز هریرود، در: فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دهم، شماره ۳۴، ص ۲۳۵ تا ۲۵۴.

(۳۱) نوریان، ابوالفضل و افتخاری، اصغر، (۱۴۰۰)، بررسی تفاوت‌های مبانی امنیت در اسلام و مکتب کاپنهاک، در: فقه حکومتی، شماره پازدهم، ص ۱۰۹ تا ۱۳۷

اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم در سیاست جهانی و ظرفیت‌های افغانستان

عزیزاحمد فضلی^۱ سیدطاهر عرفانی^۲

چکیده

لیتیوم به عنوان یکی از منابع استراتژیک حیاتی، نقشی کلیدی در توسعه فناوری‌های نوین به ویژه در تولید باتری‌های لیتیوم-یونی برای وسایل نقلیه برقی و ذخیره‌سازی انرژی‌های تجدیدپذیر ایفا می‌کند. افزایش تقاضای جهانی برای این عنصر، اهمیت ژئوپلیتیکی آن را دوچندان کرده است. افغانستان با دارا بودن ذخایر بالقوه لیتیوم، در مرکز توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار دارد؛ اما به دلیل ناامنی‌های داخلی، ضعف مدیریتی، کمبود زیرساخت‌ها و نبود سیاست‌های شفاف و پایدار، تاکنون نتوانسته است بهره‌برداری مؤثر از این منابع داشته باشد. هدف این تحقیق، تحلیل اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم افغانستان در سیاست جهانی و ارزیابی ظرفیت‌های کشور برای استخراج و بهره‌برداری بهینه از این منبع استراتژیک است. سؤال اصلی تحقیق این است که اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم افغانستان در سیاست جهانی چیست و ظرفیت‌های موجود برای بهره‌برداری از آن تا چه میزان است؟ ذخایر لیتیوم، افغانستان را به بازیگری مهم در رقابت‌های ژئوپلیتیکی تبدیل کرده و بهره‌برداری مؤثر از این منابع می‌تواند نقش قابل توجهی در توسعه اقتصادی و سیاسی کشور داشته باشد. چهارچوب نظری و مفهومی تحقیق براساس نظریه ژئوپلیتیک تنظیم شده است. روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد باوجود ظرفیت اقتصادی عظیم، موانعی چون ناامنی، کمبود فناوری و ضعف مدیریتی مانع بهره‌برداری بهینه شده‌اند؛ اما فرصت‌هایی نظیر موقعیت جغرافیایی استراتژیک، امکان همکاری‌های بین‌المللی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی، می‌تواند زمینه‌ساز توسعه پایدار و ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان شود.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، لیتیوم، لیتیوم یون، خودروها، منابع استراتژیک.

^۱. رئیس تحقیقات موسسه تحصیلات عالی ملی؛ Azizahmadfazli200@gmail.com

^۲. عضو هیأت علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خاتم‌النبین (ص)- افغانستان؛ Ernfai55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۴؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۲/۱۹؛ **تاریخ انتشار:** بهار ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: فضلی، عزیز احمد و عرفانی سید طاهر (۱۴۰۴) اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم در سیاست جهانی و ظرفیت‌های افغانستان، فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۵) صص ۱۳۱-۱۵۴

در عصر حاضر، لیتیوم به عنوان یکی از منابع حیاتی و استراتژیک در جهان شناخته می شود که نقش کلیدی در توسعه فناوری های نوین، به ویژه تولید باتری های لیتیوم-یونی برای وسایل نقلیه برقی و ذخیره سازی انرژی های تجدیدپذیر ایفا می کند. افزایش تقاضای جهانی برای لیتیوم، این عنصر را به یک منبع ژئوپلیتیکی مهم تبدیل کرده است؛ به گونه ای که رقابت قدرت های بزرگ برای دسترسی و کنترل ذخایر آن، بخشی از سیاست های بین المللی و امنیت انرژی را تشکیل می دهد. افغانستان با داشتن ذخایر بالقوه و بزرگ لیتیوم در ولایات گوناگون، در مرکز توجه قدرت های منطقه ای و جهانی قرار گرفته است. با وجود این، این کشور تاکنون نتوانسته به صورت مؤثر و نظام مند از ظرفیت های لیتیوم خود بهره برداری کند و از فرصت های اقتصادی و ژئوپلیتیکی ناشی از آن بهره برد. از سوی دیگر، ناامنی های داخلی، نبود زیرساخت های لازم، چالش های مدیریتی و فقدان سیاست های شفاف و پایدار در بخش معادن، ظرفیت های موجود را با تهدید مواجه کرده است.

اهمیت تحقیق حاضر از آن جهت است که لیتیوم به عنوان یکی از منابع استراتژیک حیاتی در تحولات فناوری و انرژی های نوین، نقش کلیدی در رقابت های ژئوپلیتیکی جهانی دارد. افغانستان با دارا بودن ذخایر قابل توجه لیتیوم، ظرفیتی ویژه برای تأثیرگذاری بر سیاست های منطقه ای و جهانی دارد که بررسی آن می تواند به درک بهتر فرصت ها و چالش های پیش رو کمک کند. هدف این تحقیق، تحلیل اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم افغانستان در سیاست جهانی و ارزیابی ظرفیت های این کشور برای استخراج و بهره برداری از این منبع استراتژیک است.

فرضیه تحقیق این است که وجود ذخایر لیتیوم، افغانستان را به بازیگری مهم در رقابت های ژئوپلیتیکی تبدیل کرده و بهره برداری بهینه از این منابع می تواند نقش قابل توجهی در توسعه اقتصادی و سیاسی کشور ایفا نماید. سؤال اصلی تحقیق این است که اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم افغانستان در سیاست جهانی چگونه است و ظرفیت های موجود برای بهره برداری از این منابع تا چه اندازه است؟ در پاسخ به این سؤال، دو سؤال فرعی

مطرح می‌شود: اول، رقابت‌ها و تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی پیرامون منابع لیتیوم افغانستان کدام‌اند و چه تأثیری بر امنیت و توسعه کشور دارند؟ و دوم، موانع و فرصت‌های بهره‌برداری پایدار از این منابع چیست و چگونه می‌توان ظرفیت‌های افغانستان را در این زمینه ارتقا داد؟ برای انجام این تحقیق، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی انتخاب شده و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی انجام بوده است.

پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق درباره لیتیوم به عنوان منبع استراتژیک در سیاست جهانی، به‌ویژه با تمرکز بر افغانستان، شامل مطالعاتی است که عمدتاً اهمیت ژئوپلیتیکی و اقتصادی این عنصر را در گذار انرژی جهانی بررسی کرده‌اند. کتاب «مواد معدنی استراتژیک و سیاست جهانی» اثر جان‌تان نایت (۲۰۱۸) به نقش لیتیوم در قدرتیابی کشورها در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر پرداخته است؛ اما افغانستان را به‌طور جامع تحلیل نکرده و بیشتر بر رقابت‌های قدرت‌های غربی با چین تمرکز دارد. مقاله «Lithium Availability and Future Production Outlooks» (۲۰۱۳) به تحلیل ظرفیت‌های جهانی لیتیوم و اهمیت آن در انرژی‌های پاک می‌پردازد؛ اما به پتانسیل افغانستان اشاره‌ای محدود دارد. مقاله «Mineral Resources in Afghanistan: A Catalyst for Change» (۲۰۱۹) نوشته جولیا فوشکو، نیز منابع معدنی افغانستان را در توسعه اقتصادی بررسی کرده است؛ هرچند نیازمند تحلیل عمیق‌تری از تأثیر مشکلات سیاسی و امنیتی بر استخراج لیتیوم است. مقالاتی مانند «The Global Race for Lithium: The White Gold of the 21st Century»، «The Time Dimension and Lithium Resource Constraints for Electric Vehicles» و «Lithium» عمدتاً به اهمیت لیتیوم در فناوری‌های نوین، رقابت آمریکا و چین و محدودیت‌های منابع لیتیوم پرداخته‌اند؛ اما تمرکز اصلی آنها بر کشورهای آمریکای جنوبی و نقش شرکت‌های چندملیتی بوده است. در مجموع، اگرچه ادبیات موجود اهمیت لیتیوم در اقتصاد و ژئوپلیتیک جهانی را تبیین می‌کند، اما مطالعات جامع و مستقلی درباره ظرفیت‌های لیتیوم افغانستان و جایگاه آن در معادلات منطقه‌ای و جهانی هنوز محدود است و نیازمند تحقیقات بیشتری در ابعاد اقتصادی، امنیتی و سیاسی می‌باشد.

چهارچوب نظری

ژئوپلیتیک به عنوان یکی از شاخه‌های مهم علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، نقش کلیدی در تحلیل نحوه تعامل قدرت‌ها، بر سر منابع طبیعی و موقعیت‌های جغرافیایی ایفا می‌کند. این مفهوم نخستین بار در سال ۱۸۹۹ توسط رودولف کیلن مطرح شد و از آن زمان به عنوان علمی شناخته می‌شود، که تأثیر عوامل جغرافیایی مانند سرزمین، جمعیت، منابع طبیعی و موقعیت استراتژیک را بر سیاست‌های بین‌المللی بررسی می‌کند (صفوی، ۱۳۸۹). در دوره امپریالیسم و جنگ‌های جهانی، ژئوپلیتیک ابزاری کلیدی برای درک رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر کنترل مناطق و منابع استراتژیک به شمار می‌رفت (Dalby, 1998). با گذر زمان و ورود به قرن ۲۰ و ۲۱، اهمیت ژئوپلیتیک بیش‌ازپیش آشکار شد؛ به‌ویژه با محدود شدن فضای سرزمینی و افزایش ارزش منابع طبیعی، جایگاه ژئوپلیتیک به عنوان عاملی تعیین‌کننده در سیاست جهانی تثبیت شد (قاسمی، ۱۳۹۰). در عصر پست‌مدرن، نظریه‌های ژئوپلیتیک با گرایش به ژئواکونومی همراه شدند؛ به گونه‌ای که کنترل منابع اقتصادی و انرژی به عنوان رکن اصلی قدرت جهانی شناخته شد (ویسی، ۱۳۸۸). در این چهارچوب، لیتیوم به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع انرژی در فناوری‌های نوین، به‌ویژه در تولید باتری‌های لیتیوم-یونی خودروهای الکتریکی و ذخیره انرژی‌های تجدیدپذیر، جایگاهی ویژه یافته است (Klieman, 2005).

رویکرد چالش‌ها و فرصت‌های ژئوپلیتیکی به موانع و شرایط محیطی و سیاسی پیرامون بهره‌برداری از منابع استراتژیک می‌پردازد. در مورد افغانستان، چالش‌هایی نظیر ناامنی، فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی و کمبود زیرساخت‌ها در مقابل فرصت‌هایی همچون موقعیت جغرافیایی استراتژیک و ذخایر غنی لیتیوم قرار دارند (Fazli, 2025). بنابراین، تحلیل اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم و ظرفیت‌های افغانستان نیازمند رویکردی نظری مبتنی بر ژئوپلیتیک است تا بتواند نقشی دقیق و جامع از جایگاه افغانستان در سیاست جهانی ارائه دهد.

نقش لیتیوم در انقلاب انرژی‌های پاک و صنایع نوین

تحولات قرن ۲۱ در حوزه انرژی و فناوری، نیاز روزافزون بشر به منابع جدید و پایدار انرژی را آشکار کرده است. در این میان، لیتیوم به عنوان یکی از عناصر حیاتی و استراتژیک، نقشی محوری در انقلاب انرژی‌های پاک و صنایع نوین ایفا می‌کند. این نقش ناشی از ویژگی‌های شیمیایی و فیزیکی منحصر به فرد لیتیوم است. وزن بسیار سبک، ظرفیت بالا برای ذخیره‌سازی انرژی و پتانسیل شارژ متعدد بدون کاهش سریع کیفیت، آن را به عنصر اصلی در تولید باتری‌های لیتیوم-یونی تبدیل کرده است. باتری‌های لیتیوم-یونی امروزه به عنوان قلب فناوری‌های مدرن شناخته می‌شوند. صنعت خودروهای برقی نمونه بارز کاربرد این باتری‌هاست (طوفان، ۲۰۱۹، ص ۸). تولید خودروهای برقی وابسته به باتری‌هایی با چگالی انرژی بالا و وزن کم است که توان طی مسافت طولانی را فراهم کنند و در عین حال قابلیت شارژ سریع داشته باشند. لیتیوم، این نیاز اساسی را پاسخ داده و باعث شده است شرکت‌های بزرگ خودروسازی مانند تسلا، تویوتا، فولکس‌واگن، BYD و نیسان میلیاردها دلار در توسعه و نوآوری در باتری‌های لیتیوم-یونی سرمایه‌گذاری کنند. پیش‌بینی می‌شود طی دهه آینده درصد بالایی از تولیدات خودروهای جدید در جهان به خودروهای برقی اختصاص یابد که این امر تقاضای لیتیوم را به طور چشمگیری افزایش خواهد داد.

از سوی دیگر، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر مانند انرژی خورشیدی و بادی، که در سال‌های اخیر به اولویت سیاست‌گذاری انرژی بسیاری از کشورها تبدیل شده است، نیازمند سیستم‌های ذخیره‌سازی قوی است. انرژی خورشیدی تنها در ساعات روز تولید می‌شود و انرژی بادی نیز نوسانات زیادی دارد؛ بنابراین برای تثبیت شبکه انرژی و استفاده پایدار از این منابع، ذخیره‌سازی انرژی اهمیت استراتژیک می‌یابد. در این حوزه نیز باتری‌های لیتیوم-یونی جایگزین بسیاری از فناوری‌های سنتی شده‌اند و زیرساخت اصلی اقتصاد سبز آینده را تشکیل می‌دهند. افزون بر خودروهای برقی و انرژی‌های تجدیدپذیر، لیتیوم در صنایع نوین دیگری مانند تولید گوشی‌های هوشمند، لپ‌تاپ‌ها، پهپادها، تجهیزات نظامی مدرن و سیستم‌های ذخیره‌سازی بزرگ مقیاس برای شبکه‌های برق کاربردی گسترده دارد. اهمیت

این عنصر به حدی است که برخی تحلیل‌گران از لیتیوم به‌عنوان (نفت سفید) یا (نفت قرن ۲۱) یاد می‌کنند؛ زیرا لیتیوم همانند نفت در انقلاب صنعتی و توسعه قرن ۲۰، نیز محرک اصلی انقلاب فناوری‌های پاک و دیجیتال خواهد بود (Yin, 2024, p. 200).

نکته مهم دیگر، پیامدهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی این تحولات است. کشورهایی که ذخایر غنی لیتیوم دارند، همچون بولیوی، شیلی، آرژانتین (موسوم به مثلث لیتیوم) و اخیراً افغانستان، در کانون رقابت‌های ژئوپلیتیکی و سرمایه‌گذاری‌های کلان جهانی قرار گرفته‌اند. تسلط بر زنجیره تأمین لیتیوم می‌تواند به یک ابزار قدرت اقتصادی و حتی سیاسی برای کشورها تبدیل شود. پس لیتیوم نقشی فراتر از یک ماده معدنی صنعتی دارد و به یکی از ستون‌های اصلی گذار انرژی و انقلاب صنایع نوین تبدیل شده است. این عنصر، زمینه‌ساز توسعه پایدار، کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی و تحقق اهداف توافق‌نامه‌های بین‌المللی محیط زیستی، مانند توافق پاریس است. به همین دلیل، مدیریت هوشمندانه منابع لیتیوم و توسعه سیاست‌های علمی و اقتصادی مرتبط با آن، نقشی کلیدی در تعیین جایگاه کشورها در نظام آینده انرژی جهان خواهد داشت (Graham, 2021, p. 18-20).

اهمیت استراتژیک لیتیوم برای کشورهای صنعتی و قدرت‌های بزرگ

در قرن ۲۱، لیتیوم به‌عنوان یکی از منابع حیاتی و استراتژیک جهان، جایگاهی کلیدی در سیاست‌های قدرت‌های بزرگ یافته است. اهمیت استراتژیک این عنصر از آنجا ناشی می‌شود، که باتری‌های لیتیوم-یونی، زیرساخت اصلی توسعه فناوری‌های نوین و صنایع پاک به شمار می‌روند. کشورهای صنعتی نظیر آمریکا، چین، آلمان، جاپان و کره جنوبی که در مسیر گذار انرژی و تحقق اقتصاد سبز حرکت می‌کنند، به‌شدت به لیتیوم نیاز دارند؛ زیرا بدون ذخیره‌سازی مؤثر انرژی، امکان جایگزینی انرژی‌های تجدیدپذیر به‌جای سوخت‌های فسیلی وجود ندارد (Liebert, 2022, p. 45-47).

افزون بر کاربرد گسترده لیتیوم در تولید خودروهای برقی و سیستم‌های ذخیره‌سازی انرژی خورشیدی و بادی، این عنصر در صنایع نظامی و فناوری‌های پیشرفته نیز اهمیتی ویژه دارد. تولید پهپادهای نظامی، موشک‌های هدایت‌شونده، تجهیزات ارتباطی پیشرفته و

سیستم‌های دفاعی نوین وابسته به باتری‌های لیتیوم‌دار است. به همین دلیل قدرت‌های بزرگ، لیتیوم را نه فقط یک ماده معدنی صنعتی، بلکه یک منبع حیاتی امنیت ملی می‌دانند. در سال‌های اخیر چین با سرمایه‌گذاری گسترده در استخراج و فرآوری لیتیوم و خرید سهام معادن بزرگ در آمریکای لاتین و استرالیا، تسلط قابل توجهی بر زنجیره جهانی تأمین لیتیوم یافته است. این امر نگرانی آمریکا و اتحادیه اروپا را برانگیخته، زیرا وابستگی به چین در این حوزه می‌تواند در آینده به اهرم فشار ژئوپلیتیکی تبدیل شود. به همین دلیل آمریکا و اروپا در تلاش‌اند با تنوع‌بخشی منابع واردات لیتیوم، سرمایه‌گذاری در معادن جدید، بازیافت باتری‌ها و توسعه ظرفیت‌های داخلی فرآوری، این وابستگی را کاهش دهند (Tran, Nguyen, 2024, p. 181).

در این رقابت ژئوپلیتیکی، کشورهای دارنده ذخایر بزرگ لیتیوم مانند بولیوی، شیلی، آرژانتین و افغانستان، به‌عنوان کانون‌های توجه جهانی مطرح شده‌اند و هرگونه تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی در این کشورها می‌تواند پیامدهای گسترده برای بازار جهانی لیتیوم داشته باشد. افزون‌براین، ارزش اقتصادی لیتیوم روزبه‌روز افزایش می‌یابد و پیش‌بینی می‌شود که با گسترش سریع تولید خودروهای برقی و رشد صنایع ذخیره‌سازی انرژی، قیمت و تقاضای جهانی آن چند برابر شود. بدین‌ترتیب، لیتیوم به‌عنوان یک «نفت جدید» نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد آینده جهان ایفا خواهد کرد و کشورهایی که بتوانند زنجیره استخراج، فرآوری و تولید باتری‌های لیتیومی را تحت کنترل داشته باشند، به قدرت‌های صنعتی و اقتصادی برتر تبدیل خواهند شد. بنابراین، لیتیوم هم‌زمان یک منبع توسعه‌ای، عامل رقابت ژئوپلیتیکی و ابزار قدرت اقتصادی برای کشورهای صنعتی و قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود و مدیریت هوشمندانه آن می‌تواند جایگاه بین‌المللی کشورها را در نظام جهانی جدید رقم بزند (Martin, 2017, p. 175).

رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر منابع لیتیوم

رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر منابع لیتیوم، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات ژئوپلیتیکی و اقتصادی در دهه‌های اخیر مطرح شده است. لیتیوم به‌دلیل نقش کلیدی‌اش در تولید باتری‌های لیتیوم-یونی، که زیرساخت اصلی فناوری‌های نوین و سیستم‌های ذخیره‌سازی

انرژی تجدیدپذیر است، اهمیت استراتژیکی بی‌سابقه‌ای یافته است. کشورهای بزرگ صنعتی از جمله چین، ایالات متحده، اتحادیه اروپا، جاپان و کره جنوبی، با درک این واقعیت، به شدت به دنبال تضمین دسترسی پایدار و ارزان به منابع لیتیوم هستند تا بتوانند در مسیر توسعه فناوری‌های سبز و حفظ مزیت رقابتی خود گام بردارند.

چین در این رقابت جایگاهی ویژه دارد. با سرمایه‌گذاری‌های کلان در معادن لیتیوم در کشورهای آمریکای لاتین و استرالیا، و همچنین توسعه صنایع فرآوری لیتیوم داخلی، سهم قابل توجهی از زنجیره تأمین جهانی را در اختیار گرفته است. این تسلط چین بر بازار لیتیوم موجب نگرانی‌های جدی آمریکا و اتحادیه اروپا شده است؛ زیرا وابستگی به یک کشور واحد می‌تواند در شرایط بحران‌های سیاسی یا تجاری به ابزاری برای فشار ژئوپلیتیکی تبدیل شود. در پاسخ، آمریکا و اروپا به دنبال تنوع‌بخشی منابع تأمین لیتیوم، حمایت از معادن داخلی، سرمایه‌گذاری در فناوری بازیافت باتری‌های لیتیومی و ایجاد شراکت‌های استراتژیک در کشورهای دارای ذخایر هستند تا وابستگی خود به چین را کاهش دهند و امنیت تأمین این منبع حیاتی را تضمین کنند (Liebert, 2022, p. 45-47).

افزون بر ابعاد اقتصادی و فناوری، رقابت بر سر لیتیوم ابعاد امنیتی و سیاسی نیز دارد؛ زیرا کنترل منابع لیتیوم می‌تواند بر توان نظامی و فناوری پیشرفته کشورها تأثیرگذار باشد. در این میان، کشورهای دارای ذخایر غنی لیتیوم، به ویژه افغانستان با منابع بالقوه قابل توجه، اهمیت روزافزونی یافته‌اند و تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی آنها مستقیماً بر بازار جهانی و معادلات ژئوپلیتیکی تأثیر خواهد گذاشت (Yin, 2024, p. 200). بدین ترتیب، رقابت بر سر منابع لیتیوم نه تنها جنگ اقتصادی آینده را شکل می‌دهد، بلکه نمادی از تغییرات بنیادین در سیاست، اقتصاد و فناوری جهانی است که کشورهای بزرگ برای حفظ جایگاه خود در آن، سرمایه‌گذاری‌ها و سیاست‌های استراتژیک گسترده‌ای را دنبال می‌کنند.

وابستگی امنیت انرژی و فناوری به منابع لیتیوم

وابستگی امنیت انرژی و فناوری به منابع لیتیوم در جهان معاصر به شدت افزایش یافته است. با توجه به روند جهانی کاهش استفاده از سوخت‌های فسیلی و حرکت به سمت اقتصاد سبز

و انرژی‌های تجدیدپذیر، لیتیوم به عنصری کلیدی تبدیل شده، که امکان ذخیره‌سازی کارآمد انرژی را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب، امنیت انرژی کشورهای صنعتی و پیشرفته را تضمین می‌کند. باتری‌های لیتیوم-یونی که بر پایه این عنصر ساخته می‌شوند، قلب فناوری‌های متعددی از جمله خودروهای برقی، سیستم‌های ذخیره‌سازی انرژی خورشیدی و بادی، تجهیزات الکترونیکی پیشرفته و حتی برخی سامانه‌های نظامی هستند. بنابراین، هر گونه اختلال یا محدودیت در دسترسی به منابع لیتیوم می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت انرژی و پیشرفت فناوری کشورها به همراه داشته باشد (Altiparmak, 2023, p. 492).

افزون‌براین، فناوری‌های آینده، که وابستگی بیشتری به ذخیره‌سازی انرژی دارند، این وابستگی را عمیق‌تر و پیچیده‌تر می‌کنند؛ به گونه‌ای که امنیت ملی و رقابت‌های اقتصادی قدرت‌های بزرگ تا حد زیادی به کنترل و مدیریت منابع لیتیوم گره خورده است. به همین دلیل، کشورها در حال تدوین استراتژی‌های متنوعی برای تأمین پایدار این عنصر حیاتی هستند (Martin, 2017, p. 175,177).

نقش لیتیوم در تغییر موازنه قدرت‌های اقتصادی و صنعتی

لیتیوم به‌عنوان یکی از منابع استراتژیک نوین، نقشی تعیین‌کننده در تغییر موازنه قدرت‌های اقتصادی و صنعتی جهان ایفا می‌کند. در دوره‌ای که اقتصاد جهانی به سمت فناوری‌های پاک و انرژی‌های تجدیدپذیر حرکت می‌کند، کشورهایی که کنترل منابع لیتیوم و زنجیره تأمین آن را در اختیار داشته باشند، به‌طور قابل توجهی در موقعیت برتری اقتصادی و صنعتی قرار می‌گیرند. این عنصر کلیدی موتور محرک اقتصاد مدرن محسوب می‌شوند. از این رو، کشورهای دارای ذخایر غنی لیتیوم همچون بولیوی، شیلی، آرژانتین، استرالیا و افغانستان، فرصتی ویژه برای جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان، توسعه صنایع مرتبط و ارتقای جایگاه اقتصادی خود دارند. در مقابل، قدرت‌های صنعتی مانند چین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا با توسعه فناوری‌های فرآوری و تولید باتری، تسلط بر زنجیره ارزش لیتیوم را به‌دست آورده‌اند و این امر به آنها امکان می‌دهد تا در بازارهای جهانی رقابت کنند و نفوذ ژئوپلیتیکی خود را

گسترش دهند (Sanchez-Lopez, 2023, p. 25). این تحولات باعث شده است موازنه قدرت اقتصادی از منابع نفتی سستی به سمت منابع معدنی استراتژیک مانند لیتیوم تغییر کند و کشورهای پیشرو در این حوزه، نقش کلیدی در شکل‌دهی به اقتصاد جهانی آینده داشته باشند.

موقعیت جغرافیایی و ذخایر تخمینی لیتیوم افغانستان

افغانستان از نظر جغرافیایی در منطقه‌ای واقع شده که دارای پتانسیل عظیم معدنی به‌ویژه ذخایر لیتیوم است. براساس گزارش سازمان زمین‌شناسی آمریکا، ذخایر لیتیوم افغانستان در نوار وسیعی به طول حدود ۸۵۰ تا ۹۰۰ کیلومتر و پهنای ۱۵۰ تا ۲۰۰ کیلومتر از هلمند تا ننگرهار و لغمان تا ارزگان گسترده شده است. معادن مهمی همچون جامنک، درومگل، پس‌گوشته و چند معدن در نورستان از جمله منابع اصلی این عنصر هستند. این معادن حاوی میلیون‌ها تن لیتیوم اکسید می‌باشند و نمونه‌برداری‌ها نشان داده‌اند که میزان لیتیوم در رودخانه‌ها و مناطق هیدروترمال اطراف نیز بسیار بالاست که بیانگر ذخایر عمیق‌تر است. از نظر زمین‌شناسی، لیتیوم افغانستان به‌طور عمده در پگماتیت‌ها و رگه‌های سنگی غنی از اسپودومین و دیگر کانی‌های فلزات نادر یافت می‌شود که در ساختارهای آذرین و دگرگونی در مناطق مختلفی مانند ولایت‌های هلمند، غزنی، نورستان و دایکندی وجود دارد. معادن بزرگی مانند تگاولر، سمگل، درومگل و یاریگل هر کدام با ذخایری قابل توجه و درصد بالای اکسید لیتیوم، در رگه‌ها شناخته شده‌اند.

همچنین، منطقه غزنی به‌دلیل موقعیت استراتژیک و دسترسی به مسیرهای حمل‌ونقل و هلمند به خاطر منابع آب مناسب برای فراوری، از اهمیتی ویژه برخوردارند (ترین، ۱۴۰۱، ص ۲۹۲-۲۹۴). براساس مطالعات و گزارش‌های مختلف، ذخایر لیتیوم افغانستان بیش از ۱,۷ میلیون تن برآورد شده که با تحقیقات جدید به حدود ۲,۵ میلیون تن نیز رسیده است. این رقم افغانستان را در میان پنج کشور بزرگ دارنده ذخایر لیتیوم جهان قرار می‌دهد و فرصت‌های بزرگی برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور فراهم می‌کند.

پروژه‌ها و اکتشافات انجام‌شده

افغانستان در سال‌های اخیر شاهد انجام پروژه‌ها و اکتشافات مهمی در زمینه شناسایی و ارزیابی ذخایر لیتیوم بوده است که توجه کارشناسان بین‌المللی را جلب کرده است. از جمله این پروژه‌ها می‌توان به مطالعات زمین‌شناسی سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده (USGS) اشاره کرد که با نمونه‌برداری از معادن و رودخانه‌های مختلف در مناطق هلمند، غزنی، نورستان و دیگر ولایت‌ها، ذخایر قابل توجهی از لیتیوم و دیگر فلزات نادر را شناسایی کردند. همچنین، در دهه ۱۹۷۰ میلادی، گروه‌های زمین‌شناسی از شوروی سابق مطالعات گسترده‌ای بر روی معادن پگماتیتهی در مناطق نورستان، بامیان و ولایت‌های مرکزی انجام دادند که به کشف معادن بزرگ لیتیوم مانند تگاؤلر، سمگل و درومگل منجر شد. در سال‌های اخیر نیز، تیم‌های بین‌المللی با همکاری وزارت معادن افغانستان به ارزیابی و نمونه‌برداری‌های دقیق‌تری پرداخته‌اند تا میزان ذخایر و کیفیت لیتیوم را بهتر تعیین کنند. این پروژه‌ها شامل مطالعات ژئوفیزیکی، ژئوشیمیایی و حفاری‌های اکتشافی بوده است.

افزون‌براین، پروژه‌های همکاری با شرکت‌های معدنی خارجی و برنامه‌های توسعه ظرفیت‌های داخلی برای استخراج و فرآوری لیتیوم نیز آغاز شده‌اند؛ هرچند که به‌دلیل چالش‌های امنیتی و زیرساختی، سرعت پیشرفت آنها محدود بوده است (Tentative, 2024, p. 23,25). به‌طور کلی، این اکتشافات و پروژه‌ها نشان‌دهنده پتانسیل بالای افغانستان در حوزه منابع لیتیوم است و گام‌های اولیه برای ورود این کشور به بازار جهانی فلزات استراتژیک را فراهم کرده‌اند. ادامه این روند نیازمند سرمایه‌گذاری مستمر، به‌کارگیری فناوری‌های مدرن و ایجاد محیط امنیتی و قانونی مناسب است تا ظرفیت‌های معدنی افغانستان به شکل پایدار توسعه یابد.

توانایی‌ها و محدودیت‌های افغانستان در بهره‌برداری

افغانستان دارای توانایی‌های بالقوه قابل توجهی برای بهره‌برداری از منابع لیتیوم است که می‌تواند نقش مهمی در توسعه اقتصادی و صنعتی کشور ایفا کند. از جمله این توانایی‌ها، وجود ذخایر غنی و گسترده لیتیوم در مناطق مختلف کشور، که فرصت‌های جذابی برای

جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و توسعه صنایع معدنی فراهم می‌آورد. همچنین، موقعیت جغرافیایی افغانستان در مرکز آسیای جنوبی و مرکزی، دسترسی به بازارهای منطقه‌ای و بین‌المللی را تسهیل می‌کند. نیروی کار جوان و رو به رشد، علاقه‌مندی دولت به توسعه بخش معدن و برنامه‌های حمایت‌کننده بین‌المللی، نیز از دیگر نقاط قوت کشور محسوب می‌شوند (Chaudhuri, 2024, p. 28, 30).

باوجوداین، افغانستان با محدودیت‌ها و چالش‌های مهمی نیز مواجه است، که بهره‌برداری مؤثر از ذخایر لیتیوم را پیچیده می‌کند. مهم‌ترین این محدودیت‌ها، ناامنی و ناپایداری سیاسی است که مانع سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و توسعه زیرساخت‌های لازم می‌شود. نبود فناوری‌های پیشرفته استخراج و فرآوری لیتیوم، کمبود تجهیزات تخصصی، ضعف زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی و همچنین کمبود نیروی انسانی متخصص در حوزه معدن از دیگر موانع کلیدی هستند. افزون‌براین، مشکلات حقوقی، قانونی و مدیریتی مرتبط با مالکیت معادن و عدم شفافیت در سیاست‌های معدنکاری، باعث کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران شده است (Chaudhuri, 2024, p. 32).

چالش‌ها و فرصت‌های ژئوپلیتیکی افغانستان در بهره‌برداری از لیتیوم

افغانستان به‌عنوان کشوری با ذخایر بالقوه عظیم لیتیوم، در مرکز توجهات ژئوپلیتیکی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی قرار گرفته است؛ اما بهره‌برداری از این منابع ارزشمند با چالش‌های پیچیده‌ای همراه است که می‌تواند مسیر توسعه اقتصادی و سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار دهد. نخستین و بزرگ‌ترین مانع، وضعیت امنیتی ناپایدار است که سال‌هاست سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی را از ورود و فعالیت در حوزه معدن بازداشته است. درگیری‌های داخلی، تهدید گروه‌های مسلح و نبود ثبات سیاسی، روند استخراج و توسعه معادن لیتیوم را کند و پرریسک کرده است.

ازسوی دیگر، زیرساخت‌های ناکافی مانند راه‌های ارتباطی، شبکه‌های برق، و فناوری‌های استخراج پیشرفته، باعث شده‌اند هزینه‌های بهره‌برداری بالا رفته و جذابیت اقتصادی پروژه‌ها کاهش یابد. ضعف در مدیریت منابع، نبود قوانین شفاف و ضعف نهادهای

حاکمیتی نیز به بی‌ثباتی بیشتر دامن زده است و این وضعیت، عدم اطمینان را در میان سرمایه‌گذاران افزایش داده است (Komorowska, 2024, p. 119). در مقابل، فرصت‌های اقتصادی و توسعه‌ای که منابع لیتیوم برای افغانستان فراهم می‌آورد، بسیار بزرگ و چشمگیر است. بهره‌برداری مؤثر و پایدار از این منابع می‌تواند منبع مهم درآمد ملی، اشتغال‌زایی و توسعه صنایع مرتبط باشد که در نهایت به افزایش رفاه عمومی و ارتقای جایگاه اقتصادی افغانستان کمک می‌کند.

افزون‌براین، لیتیوم می‌تواند نقش کلیدی در دیپلماسی اقتصادی کشور ایفا کند. با همکاری و جذب سرمایه‌گذاری از کشورهای مختلف، افغانستان می‌تواند روابط منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تقویت کرده و در بازار جهانی فلزات استراتژیک سهم قابل توجهی به دست آورد (Rahmani, 2024, p. 90). همچنین، سرمایه‌گذاری در این حوزه می‌تواند به بهبود زیرساخت‌ها و فناوری‌های استخراج کمک کرده و زمینه انتقال دانش و فناوری را فراهم کند. اما این فرصت‌ها در برابر تهدیدها و رقابت‌های شدید منطقه‌ای و جهانی پیرامون منابع لیتیوم قرار دارند. کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ که به دنبال کنترل منابع استراتژیک در منطقه هستند، ممکن است از طریق فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی مداخلات نظامی، در روند بهره‌برداری افغانستان دخالت کنند. این رقابت‌ها می‌توانند به تشدید تنش‌های امنیتی و سیاسی منجر شوند و فرصت سوءاستفاده گروه‌های مسلح یا بازیگران خارجی را فراهم کنند. ازسوی دیگر، تحولات در بازار جهانی لیتیوم و تغییر سیاست‌های کشورهای مصرف‌کننده نیز می‌تواند تأثیرات مهمی بر اقتصاد معدنی افغانستان داشته باشد (Farhadi, 2021, p. 65).

پیامدهای ژئوپلیتیکی بهره‌برداری از لیتیوم افغانستان

بهره‌برداری از منابع لیتیوم در افغانستان، فراتر از اهمیت اقتصادی، دارای پیامدهای گسترده ژئوپلیتیکی است که می‌تواند سرنوشت این کشور را در عرصه‌های منطقه‌ای و جهانی دگرگون کند. این منابع استراتژیک، فرصت‌ها و چالش‌هایی را در زمینه روابط خارجی، امنیت داخلی و جایگاه اقتصادی افغانستان به وجود می‌آورند که مدیریت هوشمندانه آنها برای

دستیابی به توسعه پایدار و حفظ استقلال ملی حیاتی است. در این بخش، به بررسی ابعاد مختلف این پیامدها و تأثیرات آن‌ها بر افغانستان پرداخته می‌شود.

تأثیر بر روابط خارجی افغانستان: بهره‌برداری از منابع لیتیوم افغانستان می‌تواند تحولی بنیادین در روابط خارجی این کشور ایجاد کند و افغانستان را به یک بازیگر کلیدی در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی تبدیل نماید. کشورهای قدرتمند و منطقه‌ای، به‌ویژه آنهایی که به دنبال تأمین منابع استراتژیک برای فناوری‌های نوین و انرژی‌های پاک هستند، علاقه‌مند به مشارکت در پروژه‌های استخراج و توسعه معادن لیتیوم افغانستان خواهند بود. این مشارکت‌ها می‌توانند زمینه‌ساز تحکیم روابط دیپلماتیک و اقتصادی افغانستان با این کشورها شوند، فرصت‌ها برای همکاری‌های بلندمدت اقتصادی و فنی فراهم آورند و افغانستان را به عنوان یک شریک قابل اعتماد در زنجیره تأمین جهانی مطرح کنند.

با وجود این، افزایش ارزش و اهمیت منابع لیتیوم باعث می‌شود بازیگران خارجی تلاش‌های گسترده‌ای برای نفوذ و کنترل این منابع انجام دهند. فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی ممکن است از سوی کشورهای رقیب یا قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد تا نفوذ خود را در افغانستان تثبیت کنند. این شرایط می‌تواند افغانستان را در موقعیت حساس و شکننده‌ای قرار دهد که اگر مدیریت مناسبی بر آن اعمال نشود، به وابستگی‌های ناپایدار و کاهش حاکمیت ملی منجر شود (NERO, 2022, p. 60). بنابراین، سیاست‌گذاری هوشمندانه، متوازن و مبتنی بر منافع ملی، از جمله تدوین قوانین منسجم، شفاف‌سازی قراردادها و ایجاد ساختارهای نظارتی قوی، برای حفظ استقلال و منافع کشور ضروری است. از سوی دیگر، بهره‌گیری از ظرفیت‌های چندجانبه‌گرایی و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در قالب پروژه‌های مشترک با رعایت اصول حاکمیت ملی، می‌تواند موقعیت افغانستان را در عرصه بین‌المللی تقویت کند و آن را به یک بازیگر مؤثر در دیپلماسی اقتصادی و امنیتی تبدیل نماید. این نوع تعاملات می‌تواند زمینه انتقال فناوری، ارتقای ظرفیت‌های داخلی و توسعه پایدار را فراهم کرده و کمک کند تا افغانستان به عنوان یک کشور مستقل و مؤثر در نظام بین‌الملل شناخته شود (Acxir, 2024, P.284).

اثرات بر امنیت داخلی، ثبات اقتصادی و استقلال انرژی کشور: بهره‌برداری

موفق و پایدار از منابع لیتیوم می‌تواند تأثیرات عمیق و چندجانبه‌ای بر امنیت داخلی، ثبات اقتصادی و استقلال انرژی افغانستان داشته باشد. نخست، ایجاد فرصت‌های شغلی گسترده در حوزه استخراج، فرآوری و صنایع وابسته می‌تواند به کاهش فقر و بهبود شرایط معیشتی اقشار مختلف جامعه منجر شود. این بهبود اقتصادی به نوبه خود زمینه کاهش ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی سیاسی را فراهم می‌کند؛ زیرا بسیاری از عوامل تنش‌زا، ریشه در بیکاری و محرومیت دارند. بنابراین، توسعه بخش معدن می‌تواند به عنوان عاملی مؤثر در تقویت انسجام اجتماعی و امنیت داخلی عمل کند (Hale, 2023, p. 74).

از سوی دیگر، منابع لیتیوم می‌توانند به عنوان منبع درآمدی پایدار برای دولت ایفای نقش کنند و به افزایش منابع مالی دولت کمک نمایند. این درآمدها می‌توانند در بهبود خدمات عمومی، توسعه زیرساخت‌ها و تقویت نهادهای دولتی به کار گرفته شوند که همه این موارد باعث افزایش ثبات اقتصادی کشور می‌شود. افزون‌براین، فناوری‌های مرتبط با انرژی پاک، به ویژه باتری‌های لیتیوم-یونی، که در خودروهای برقی و ذخیره‌سازی انرژی تجدیدپذیر کاربرد دارند، می‌توانند به استقلال انرژی افغانستان کمک کنند. اگر پروژه‌های توسعه تولید انرژی‌های تجدیدپذیر و سامانه‌های ذخیره‌سازی انرژی در کنار بهره‌برداری از لیتیوم گسترش یابند، افغانستان می‌تواند گام‌های مهمی در جهت کاهش وابستگی به منابع انرژی فسیلی بردارد و امنیت انرژی خود را ارتقا بخشد (Tantashev, 2024, p. 32).

جایگاه افغانستان در معادلات ژئواکونومیک منطقه و جهان

افغانستان با دارا بودن ذخایر قابل توجه لیتیوم، موقعیتی ویژه در معادلات ژئواکونومیک منطقه و جهان به دست آورده است که می‌تواند نقشی مهم در تحولات اقتصادی و فناوری آینده ایفا کند. لیتیوم به عنوان فلزی استراتژیک و کلیدی در تولید باتری‌ها و انرژی‌های پاک، جایگاهی حیاتی در بازار جهانی یافته و کنترل این منابع به مثابه شاخص قدرت اقتصادی و فناوری در جهان معاصر محسوب می‌شود. به همین دلیل، افغانستان با دارا بودن

این ذخایر عظیم، پتانسیل تبدیل شدن به یکی از بازیگران اصلی در بازار فلزات استراتژیک را دارد که این امر می‌تواند جایگاه ژئواکونومیک کشور را به طور چشمگیری ارتقا دهد.

از منظر منطقه‌ای، افغانستان می‌تواند به کانون توجه شرکت‌ها و کشورهای بدل شود که به دنبال تأمین منابع کلیدی برای فناوری‌های نوین و انرژی‌های تجدیدپذیر هستند. این موقعیت به افغانستان فرصت می‌دهد تا روابط اقتصادی و تجاری خود را با کشورهای همسایه و قدرت‌های جهانی گسترش دهد و نقش مؤثری در ساختارهای اقتصادی منطقه‌ای داشته باشد. با اتخاذ سیاست‌های هوشمندانه در توسعه معادن و ایجاد زنجیره‌های ارزش افزوده، افغانستان می‌تواند فراتر از صادرات مواد خام عمل کرده و به تولید محصولات فرآوری شده و فناوری‌های مرتبط با لیتیوم بپردازد که ارزش افزوده بیشتری ایجاد می‌کند و درآمدهای پایدارتری برای کشور فراهم می‌آورد. اما تحقق این جایگاه استراتژیک مستلزم ایجاد ثبات سیاسی، توسعه زیرساخت‌های مناسب و تسهیل همکاری‌های بین‌المللی سازنده است (Yar, 2023, p. 92-94). بنابراین، برنامه‌ریزی دقیق، مدیریت کارآمد و همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی، کلید موفقیت افغانستان در به‌دست‌آوردن جایگاهی مؤثر و پایدار در معادلات ژئواکونومیک خواهد بود.

تهدیدها و رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی پیرامون لیتیوم افغانستان

منابع ارزشمند لیتیوم در افغانستان، افزون بر فرصت‌های توسعه‌ای و اقتصادی، با تهدیدها و رقابت‌های پیچیده‌ای در سطح منطقه‌ای و جهانی مواجه هستند. این رقابت‌ها و فشارها می‌توانند بر امنیت، ثبات سیاسی و منافع ملی افغانستان تأثیرگذار باشند و مدیریت هوشمندانه و متوازن این چالش‌ها برای بهره‌برداری موفق از این منابع استراتژیک حیاتی به شمار می‌آید.

تهدیدهای منطقه‌ای: مناطق همجوار افغانستان یعنی چین، هند، پاکستان و ایران، هر یک به دلایل مختلف ژئوپلیتیکی، اقتصادی و امنیتی، منافع خاص و مهمی در منابع طبیعی این کشور، به‌ویژه ذخایر لیتیوم، دارند. این کشورها با توجه به اهمیت استراتژیک لیتیوم در فناوری‌های نوین و بازار جهانی انرژی، به دنبال گسترش نفوذ خود در افغانستان

هستند تا بتوانند به منابع این کشور دسترسی پیدا کنند و منافع بلندمدتی برای خود ایجاد نمایند. یکی از راه‌هایی که این بازیگران منطقه‌ای استفاده می‌کنند، سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیرساختی مانند جاده‌سازی، خطوط انتقال برق و سایر پروژه‌های توسعه‌ای است، که افزون بر ایجاد وابستگی‌های اقتصادی، باعث تثبیت حضور آنها در مناطق استراتژیک می‌شود.

همچنین، ممکن است این کشورها در فعالیت‌های استخراج معادن به صورت مستقیم یا از طریق شرکت‌های وابسته‌شان مشارکت کنند تا نفوذ خود را افزایش دهند. در برخی موارد، حمایت‌های غیررسمی و پنهانی از گروه‌های مسلح محلی یا بازیگران منطقه‌ای نیز یکی از ابزارهای حفظ منافع آنها محسوب می‌شود که این موضوع باعث پیچیدگی‌های امنیتی و سیاسی در مناطق معدنی می‌شود (Acxir, 2024, p.288). چنین مداخلاتی می‌تواند به تشدید تنش‌ها، ناامنی و بی‌ثباتی در این مناطق منجر شود و روند بهره‌برداری از منابع لیتیوم را مختل کند. افزون‌براین، این فشارها و رقابت‌های منطقه‌ای ممکن است افغانستان را درگیر بازی‌های قدرت بزرگ‌تر کنند و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار دهند؛ به گونه‌ای که تصمیم‌گیری‌های ملی و سیاست‌های توسعه‌ای افغانستان، به شدت محدود و تابع منافع بازیگران خارجی شود.

رقابت‌های جهانی: در عرصه جهانی، کشورهای صنعتی پیشرفته و شرکت‌های بزرگ معدنی و فناوری در رقابت شدیدی برای دسترسی به منابع استراتژیک و کلیدی مانند لیتیوم قرار دارند؛ زیرا این ماده نقشی حیاتی در فناوری‌های نوین، به ویژه تولید باتری‌های خودروهای برقی و ذخیره‌سازی انرژی دارد. این رقابت‌ها باعث شده‌اند افغانستان که دارای ذخایر قابل توجهی از لیتیوم است، تحت فشارهای گسترده سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک قرار گیرد. قدرت‌های بزرگ جهانی با هدف افزایش نفوذ و کنترل بر منابع ارزشمند افغانستان، از طریق فشارهای دیپلماتیک، مذاکرات اقتصادی و حتی دخالت‌های غیرمستقیم، سعی در شکل‌دهی سیاست‌ها و قراردادهای بهره‌برداری به نفع منافع خود دارند. این فشارها می‌تواند افغانستان را به پذیرش قراردادهایی با شرایط ناعادلانه و بهره‌برداری غیراخلاقی سوق دهد که در نهایت منافع ملی، حق مالکیت و توسعه پایدار کشور را به خطر می‌اندازد.

افزون‌براین، رقابت‌های جهانی پیچیدگی‌های بیشتری به فضای سیاسی و اقتصادی افغانستان وارد می‌کند؛ زیرا ورود بازیگران خارجی متعدد با اهداف و منافع متضاد، باعث تداخل و تعارض در سیاست‌های داخلی و خارجی کشور می‌شود. این امر می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی، تضعیف حاکمیت ملی و دشواری در اتخاذ تصمیمات استراتژیک منجر شود و افغانستان را در موقعیتی قرار دهد که کنترل کامل بر منابع استراتژیک خود را از دست بدهد (Yar, 2023, p. 88).

پیامدهای مناقشه‌برانگیز: اگر مدیریت منابع لیتیوم به شکلی شفاف، عادلانه و کارآمد صورت نگیرد، احتمال بروز مناقشات داخلی میان گروه‌های مختلف قومی، منطقه‌ای و سیاسی به شدت افزایش می‌یابد. چنین وضعیتی می‌تواند باعث تشدید اختلافات و رقابت‌های ناسالم برای کنترل این منابع شود و زمینه را برای درگیری‌های داخلی فراهم کند. فساد مالی و سوءاستفاده از منابع، که تجربه تلخی در بسیاری از کشورهای برخوردار از منابع طبیعی غنی وجود دارد، اعتماد عمومی به دولت و نهادهای مسئول را به شدت کاهش می‌دهد و مشروعیت حکومت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. افزون‌براین، تنش‌های ژئوپلیتیکی پیرامون منابع لیتیوم می‌تواند امنیت ملی افغانستان را به مخاطره اندازد و باعث بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی شود. این بی‌ثباتی نه تنها روند بهره‌برداری پایدار را مختل می‌کند، بلکه توسعه اقتصادی کشور را نیز به طور جدی با خطر روبه‌رو می‌کند (NERO, 2022, p. 131).

نتیجه گیری

لیتیوم به عنوان منبعی استراتژیک که در توسعه فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزه انرژی‌های پاک و حمل‌ونقل الکتریکی، جایگاه کلیدی دارد، اهمیت جهانی فراگیری یافته است. افغانستان با ذخایر قابل توجه این ماده معدنی، در مرکز توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گرفته است و این امر ابعاد ژئوپلیتیکی ویژه‌ای برای کشور به همراه داشته است. اهمیت ژئوپلیتیکی لیتیوم افغانستان نه تنها به ارزش اقتصادی آن محدود می‌شود، بلکه موجب شکل‌گیری رقابت‌ها و تنش‌های سیاسی و امنیتی در سطح منطقه و فراتر از آن شده است. قدرت‌های بزرگ و کشورهای همسایه، با هدف دسترسی به این منابع، نفوذ و تأثیرگذاری خود را در افغانستان افزایش داده‌اند که این امر شرایط پیچیده‌ای را برای ثبات و امنیت کشور ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، ظرفیت‌های افغانستان در استخراج و بهره‌برداری از منابع لیتیوم نشان‌دهنده پتانسیل عظیم اقتصادی است که می‌تواند در صورت مدیریت صحیح، زمینه‌ساز توسعه پایدار، ایجاد اشتغال و تقویت جایگاه اقتصادی کشور باشد. اما این ظرفیت‌ها با چالش‌های متعددی همراه است؛ از جمله نبود زیرساخت‌های لازم، محدودیت در فناوری‌های پیشرفته، مشکلات امنیتی، ناپایداری سیاسی و ضعف نظام مدیریتی، که همگی مانع از بهره‌برداری بهینه و تأثیرگذار از این منابع شده‌اند. این موانع نیازمند توجه جدی و راهکارهای کاربردی است تا فرصت‌های موجود به تهدید تبدیل نشوند.

در عین حال، وجود فرصت‌هایی مانند جغرافیای خاص افغانستان، امکان ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری‌های نوین، ظرفیت‌های بالقوه این کشور را در جهت بهره‌برداری پایدار و مؤثر از لیتیوم افزایش می‌دهد. با اتخاذ سیاست‌های شفاف، برنامه‌ریزی استراتژیک، ارتقای امنیت و ایجاد زیرساخت‌های مناسب، افغانستان می‌تواند از منابع لیتیوم خود نه تنها برای تقویت اقتصاد داخلی بلکه برای افزایش نفوذ سیاسی و جایگاه خود در معادلات ژئوپلیتیکی بهره‌مند شود.

در نهایت، لیتیوم افغانستان یک فرصت طلایی برای تحول اقتصادی و سیاسی کشور محسوب می‌شود؛ اما این تحول تنها در سایه ثبات، شفافیت، مدیریت خردمندانه و همکاری‌های مؤثر داخلی و خارجی محقق خواهد شد. توجه دقیق به این منابع و مدیریت هوشمندانه آنها می‌تواند افغانستان را به بازیگری مهم در عرصه سیاست جهانی و رقابت‌های استراتژیک تبدیل کند و به توسعه اقتصادی و امنیت پایدار در کشور کمک شایانی نماید.

پیشنهادهات

در نتیجه این تحقیق، پیشنهادهات زیر با هدف بهبود بهره‌برداری از منابع لیتیوم و مدیریت مؤثر آن ارائه می‌شود:

- تدوین سیاست ملی استخراج و بهره‌برداری از لیتیوم؛
- تقویت دیپلماسی منابع طبیعی؛
- آموزش نیروی متخصص داخلی؛
- شفافیت در قراردادهای و نظارت عمومی؛
- جلوگیری از انحصار و مداخله قدرت‌های خارجی؛
- همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی.

منابع

- ۱) نجم الدین ترین، غلام (۱۴۰۱). معادن پگماتیتهی فلزات نادره و احجار قیمتی - نیمه قیمتی افغانستان. افغانستان: دانشکده علوم اکادمی.
- ۲) طوفان، ثمین، و نعمتی، علی (۲۰۱۹). سنتز و بررسی خواص الکترولیت حالت جامد لیتیم آلومینیوم تیتانیوم فسفات هادی یون لیتیم. فصلنامه علمی-پژوهشی مواد نوین، ۱۰ (۳۶)، ۱-۱۶.
- ۳) قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷). ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا. فصلنامه ژئوپلیتیک، ۱ (۲)، ۷۱-۹۵.
- ۴) ویسی، هادی (۱۳۸۸). جایگاه خلیج فارس در تحولات ژئواکونومی جهان مطالعه موردی؛ صادرات گاز طبیعی ایران. فصلنامه علوم سیاسی، ۱۲ (۴۶)، ۹۳-۱۲۰.

- 1) Acxir, A. S. (2024). China-Afghanistan Relations and the Impact of Lithium Reserves. *Geography and Human Relationships*, 7(3), 279-302.
- 2) Altiparmak, S. O. (2023). China and lithium geopolitics in a changing global market. *Chinese Political Science Review*, 8(3), 487-506.
- 3) Arian, H., Alaminia, Z., Nero, M. A., Haydari, A., & Shirzad, A. (2024). A review on Afghanistan pegmatite belt: lithium reserves. challenges and prospects. *Geopersia*, 15(1), 57-71.
- 4) Ashley, R. K. (1987). The geopolitics of geopolitical space: toward a critical social theory of international politics. *Alternatives*, 12(4), 403-434.
- 5) Chaudhuri, S., & Roy, M. (2024). A lost frontier or a new gateway to global climate action? The Afghan leadership and the revival of Afghanistan's mineral sector. *India Quarterly*, 80(1), 26-54.
- 6) Colther, C., Pezoa-Fuentes, C., & Doussoulain, J. P. (2024). How important is the scientific knowledge gap between leading research and producing countries of lithium, review article, vol10, issu 19,
- 7) Dalby, Tuathail G., Dalby, S. (1998). the geopolitics reader. London, New York: routledge.
- 8) Farhadi, A., & Bekdash, A. (2021). Afghanistan's Lithium as strategic US focus in the great power competition. In *The Great Power Competition Volume 1: Regional Perspectives on Peace and Security* (pp. 55-77). Cham: Springer International Publishing.
- 9) Fazli, A. A., Habib, K. A., Moaz, M. H., & Ayoubi, M. S. (2025). The Political Relations between the Islamic Emirate of

- 10) Hale, T. N., & Ali, S. H. (2023). Afghanistan's mineral fortune: prospects for fuelling a green transition?. *Geological Society, London, Special Publications*, 526(1), 69-93.
- 11) Huber, M. T. (2021). The social production of resources: A Marxist approach. In *The Routledge handbook of critical resource geography*, pp. 167-176.
- 12) Kamprowski, R. (2024). Afghanistan's raw materials policy regarding rare earth elements after the Taliban victory. *Przegląd Politologiczny*, (1), 113-121.
- 13) Kamprowski, R. (2024). Afghanistan's raw materials policy regarding rare earth elements after the Taliban victory. *Przegląd Politologiczny*, (1), 113-121.
- 14) Klieman, Ahoron, (2015), great powers and geopolitics, international affairs in a rebalancing world, Springer publication.
- 15) Liebetreu, D. (2022). Strategic Competition in South America's Lithium Triangle. Simons Center for Ethical Leadership and Interagency Cooperation. Available at: <https://thesimonscenter.Org/wp-content/uploads/2022/12/IAJ-12-2-pg41-55.Pdf>.
- 16) Martin, G., Rentsch, L., Höck, M., & Bertau, M. (2017). Lithium market research—global supply, future demand and price development. *Energy Storage Materials*, 6, 171-179.
- 17) NERO, M. A., & RAHMANI, A. B. (2022). Mining Management in Afghanistan: Opportunities, Challenges, Constraints and Strategies for Correct Use of the Mineral Resources of the Country. Kabul Polytechnic University.
- 18) Rahmani, B.(2024). Great Power Politics over the Natural Resources in Afghanistan. *The rest (journal of politics and development)*, 14(2), 133-152.
- 19) Sanchez-Lopez, M. D. (2023). Geopolitics of the Li-ion battery value chain and the Lithium Triangle in South America. *Latin American Policy*, 14(1), 22-45.
- 20) Taliaferro, J. W. (2006). State building for future wars: Neoclassical realism and the resource-extractive state. *Security studies*, 15(3), 464-495.
- 21) Tantashev, R., & Eshchanov, B. (2024). Greening the Economy in Afghanistan—Role of the Critical Mineral Mining Industry. DOI: <https://doi.org/10.18778/2391-6478.S1.2024.01>
- 22) Tran Nguyen, K. D. (2024). Global Lithium Competition: Examining The Social, Market and Geopolitical Factors of The Global Lithium Trade, Doctoral dissertation.
- 23) Wang, Y., Chen, Q., Dai, B., & Wang, D. (2024). Guidance and review: Advancing mining technology for enhanced production

and supply of strategic minerals in China. *Green and Smart Mining Engineering*. DOI:[10.1016/j.gsme.2024.03.005](https://doi.org/10.1016/j.gsme.2024.03.005)

- 24) Wilson, J. D. (2011). Resource nationalism or resource liberalism? Explaining Australia's approach to Chinese investment in its minerals sector. *Australian Journal of International Affairs*, 65(3), 283-304.
- 25) Yar, F. G. M., Zahid, S., & Miakhil, J. M. (2023). Afghanistan's Geopolitical and Geo-Economic Significance in Regional Connectivity and Development. *Journal of Political and Legal Sovereignty*, 1(3), 79-87.
- 26) Yin, J. Z., Shi, A., Yin, H., Li, K., & Chao, Y. (2024). Global lithium product applications, mineral resources, markets and related issues. *Global lithium product applications, mineral resources, markets and related*, 1(3), 197-217.

The Islamic Emirate and the Pursuit of International Recognition

Mohammad Wahid Binesh*

Abstract

Today, no government in the world is capable of solving the needs of its people and country in isolation. Political systems, in order to address economic, political, and social challenges and to ensure their continuity and survival, require both national legitimacy and international recognition. Legitimacy paves the way for public satisfaction and participation, which in turn lead to stability and security, thereby facilitating the path of development and progress. Recognition enables a state to become a member of the international community and to establish relations with other states.

The more capable a government is in gaining the satisfaction of its people, the more successful it will be in its international relations. Despite having ensured security within the country (a fact acknowledged by many world governments and the United Nations) and despite extensive efforts by the diplomatic apparatus of the Ministry of Foreign Affairs, the Islamic Emirate of Afghanistan has not yet succeeded in obtaining recognition from the international community.

What is the reason for this? It appears that differing interpretations between the Islamic Emirate's officials and the international community regarding principles, rules, and mechanisms of international law—especially in relation to concepts such as legitimacy, recognition, political systems, international relations, self-determination, national sovereignty, etc.—have led to this outcome.

On the other hand, the emphasis on the necessity of engagement and expansion of Afghanistan's relations with key countries in the region and the world suggests signs of a possible resolution to the recognition dilemma.

This paper attempts to examine the issue of state recognition from both legal and political perspectives, highlight the challenges between the international community and the Islamic Emirate, and present the author's proposed solutions.

Keywords: Recognition, *de jure* recognition, *de facto* recognition, legitimacy, participation, and more.

*. Faculty member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam al-Nabieen University Afghanistan. Wahid.binesh@knu.edu.af

✓ **Received:** 02/12/2024; **Accepted:** 07/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Binesh' Mohammad Wahid (2025) The Islamic Emirate and the Pursuit of International Recognition' Scientific-research quarterly of Political & International Studies 2 (5) Science, pp. 1-24

Artificial Intelligence and the Changing Nature of International Security

Sayed Abdul Qaium Sajjadi*

Abstract

Artificial intelligence has important effects on human life in various dimensions. The effects of artificial intelligence on international issues, especially international security, are the subject of this article. Artificial intelligence has serious effects on the international environment, concepts, issues and theories of international relations. International security, as one of the important international issues, has undergone serious transformation and transformation under the influence of this phenomenon. The main question is what transformation has international security undergone under the influence of artificial intelligence? In response to this question and using a descriptive and analytical method, it is argued that artificial intelligence has brought about a profound and extensive transformation of international security in terms of its concept, level, dimensions and reference. The replacement of identity and data-based security for state security, the prominence of individual security instead of collective security, the dominance of cyber and virtual security over objective security, and the increasing role of data and information security in the security context are among the most important manifestations of the transformation of international security under the influence of artificial intelligence, which are studied and examined in this article.

Keywords: Artificial intelligence, international security, consequences of artificial intelligence, components of international security

*. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan. Ab.sajjadi@knu.edu.af

✓ **Received:** 30/11/2024; **Accepted:** 05/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Sajjadi' Sayed Abdul Qaium (2025) Artificial Intelligence and the Changing Nature of International Security Seientific-research quarterly of Political & Internationl Studies 2 (5) Science, pp. 25-48

Intellectual and Political Crises of the Age of Abu Hanifa, Strategies for Exiting the Current Situation and Achieving a Desired Situation

Mohammad Aref Fasihi Dawlatshahi*

Abstract

Abu Hanifa is a just and rationalist jurist whose political views are considered a turning point in the intellectual and political history of Muslims. The views emerging from his searching mind not only influenced his time; but also influenced the ages after him. The importance of Abu Hanifa's political views lies in the fact that they are the result of the successful interaction of the text and political life, which was designed with the aim of moving society out of a chaotic and disorderly situation towards a desirable situation. This research is trying to examine the intellectual and political crises of Abu Hanifa's era and the solutions he proposed for exiting the chaotic situation towards a desirable situation, using the method and logic of Spriggans's research. In accordance with the logic of Spriggans' research, the research findings show that Abu Hanifa, in observing social disorders and in the stage of diagnosing pain, considered the causes of all disorders to be political tyranny and intellectual confusion, and he presents these factors as the causes of the diseases of his time. Establishing a political system under the leadership of a righteous person; that is, a just and upright person, as well as leaving behind narrow-minded beliefs, formulating a set of rules in order to respond to events, adhering to the principle of tolerance, debate and free scientific discussions are the prescriptions and solutions that Abu Hanifa offers to organize the affairs of his society.

Keywords: Abu Hanifa's political thought, observing the situation, diagnosing pain, imaginary order, solution-oriented thinking.

*. Ph.D in International Relations and Associate Professor at Khatam Al-Nabieen University Afghanistan. Dawlat1352@gmail.com

✓ **Received:** 05/12/2024; **Accepted:** 20/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Fasihi Dawlatshahi' Mohammad Arif (2025) Intellectual and Political Crises of the Age of Abu Hanifa, Strategies for Exiting the Current Situation and Achieving a Desired Situation Scientific-research quarterly of Political & International Studies 2 (5) Science, pp. 49-80

The prospect of escalating tensions between India and Pakistan in the shadow of nuclear deterrence

Sayed Taher Erfani*

Abstract

The management of the conflict and the absence of a full-scale war between the two hostile countries of South Asia, namely India and Pakistan, after 1998 has been due to various factors. Along with various factors such as the evolution in India's foreign policy and the change in the structure of the international system from bipolar to multipolar, the role of nuclear deterrence between the two countries should be examined in particular. The question we seek to answer in this study is what the prospects for escalating tensions between India and Pakistan will be in the future? What has been tested in this study is that the balance of power created between India and Pakistan in the nuclear field, just as it has removed the conflicts between these two countries from a state of direct conflict and led them towards the absence of direct and full-scale military war, can follow the same logic in the future. The research findings show that the two countries engaged in violent wars before becoming nuclear, but after becoming nuclear in 1998, the conflicts between the two sides have been managed and limited. Nuclear weapons and the existence of a world with the capability of mutual assured destruction have caused the two countries to consider a rational behavior model in their foreign policy and not engage in full-scale war under the shadow of nuclear deterrence.

Keywords: India, Pakistan, Deterrence, Nuclear Deterrence and Conflict Management

*. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan' erfani55@gmail.com

✓ **Received:** 03/11/2024; **Accepted:** 08/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Erfani' Sayed Taher (2025) The prospect of escalating tensions between India and Pakistan in the shadow of nuclear deterrence Seientific-research quarterly of Political & Internationl Studies 2 (5) Science, pp. 81-102

The role of climate change in political relations between Afghanistan and Iran

Ramazan Ali Fasahat*

Abstract

The political relations between Afghanistan and Iran, both historically and presently, have been influenced by various factors, including the depletion of water resources. The flow of water from Afghanistan to Iran, particularly from the Helmand and Harirud rivers, has consistently played a crucial role in shaping bilateral relations. Water scarcity, driven by multiple factors such as climate change, has further intensified these dynamics. The research question examines the extent to which climate change-induced water the political interactions between Afghanistan and Iran.

Research findings indicate that climate change and the reduction of water resources have influenced Afghanistan-Iran foreign relations in several key areas: increased diplomatic tensions between Kabul and Tehran at the political level, border disputes and military conflicts, environmental crises, expanded migration from Afghanistan, the adoption of strict policies against migrants, and ultimately, cooperation and convergence to address issues arising from water scarcity and climate change.

The required raw data for this study has been collected using field research methods and analyzed through a descriptive/explanatory approach. Simultaneously, the research has utilized a hybrid theoretical framework incorporating the Copenhagen School, Modernist security approaches, and eco-radical perspectives.

Keywords: Climate change, greenhouse gases, national security, modernist securitization, eco-radicalism.

*. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan' Ali.fadahat@yahoo.com

✓ **Received:** 02/12/2024; **Accepted:** 07/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Fasahat' Ramazan Ali (2025) The role of climate change in political relations between Afghanistan and Iran Seientific-research quarterly of Political & International Studies 2 (5) Science, pp. 103-129

Lithium as a Strategic Resource in Global Politics; Opportunities and Challenges for Afghanistan

Aziz Ahmad Fazli¹ Sayed Taher Erfani²

Abstract

Lithium, as a key element in new technologies and renewable energies, has gained a prominent position in global politics. Due to its widespread use in the production of lithium-ion batteries, electric vehicles, and energy storage systems, this metal has become a strategic material in industrial and geopolitical developments. The increasing growth of global demand, limited supply, and geographical concentration of reserves have created intense competition among major powers for access to lithium resources. Meanwhile, Afghanistan, with its rich lithium reserves, has the potential to play a role in the global market for this vital element. However, challenges such as insecurity, lack of appropriate infrastructure, lack of technology, and geopolitical competition have hindered the effective exploitation of these resources. The main question of this research is what role does lithium play as a strategic resource in global politics and what position does Afghanistan have in this field? The research hypothesis states that the importance of lithium in global politics is increasing and that Afghanistan, by addressing existing challenges, can become an important player in this field. This research was conducted with a descriptive-analytical method and based on library studies and used scientific sources, research articles, international reports and government documents. The results show that lithium has a significant impact on economic and geopolitical policies and that Afghanistan can use this opportunity to develop and enhance its international position with proper management.

Key concepts: Lithium, strategic, strategic resources, opportunity, challenge.

¹ . Director of Research, National Institute of Higher Education.

² . Faculty member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam al-Nabieen University Afghanistan. Erfnai55@gmail.com

✓ **Received:** 06/12/2024; **Accepted:** 11/05/2025; **Published:** Spring 2025

Citation for this article: Fazli¹ Aziz Ahmad & Erfani² Sayed Taher (2025) Lithium as a Strategic Resource in Global Politics; Opportunities and Challenges for Afghanistan Scientific-research quarterly of Political & International Studies 2 (5) Science, pp. 131-154